مرکز تحقیقات دارالحدیث

میراث حدیث شیعه

دفتر چهارم

به کوشش

مهدی مهریزی — علی صدرایی خویی

بسم الله الرحمن الرحيم

مهریزی، مهدی، ۱۳۴۱ - ، گردآورنده.
میراث حدیث شیعه: ۴/ به کوشش مهدی مهریزی و علی صدرایی خویی.- قم: مؤسسه فرهنگی دارالحدیث، ۱۳۷۸.
۵۷۴ ص.
۱. احادیث شیعه - مجموعه‌ها. ۲. احادیث شیعه. ۳. اربعینیات. ۴. احادیث - اجازه‌ها. ۵. بحارالأنوار - مصادر ۶. علامهٔ مجلسی - آثار. ۷. علامهٔ مجلسی - شرح حال. الف. عنوان. ب. صدرایی خویی، علی، ۱۳۴۲ - ، گردآورنده.
۹م / ۹م / ۱۴۱ BP
۲۹۷/۲۱۸
۱۳۷۸
شابک: ۸-۸۳-۵۹۸۵-۹۶۴
ISBN: 964 - 5985 - 83 - 8

مرکز تحقیقات دارالحدیث

میراث حدیث شیعه / ۴

به کوشش:
مهدی مهریزی
علی صدرایی خویی
همکاران علمی:
حسین گودرزی، ابوالفضل حافظیان، رضا محمّدی، قاسم شیرجعفری
ویراستار فارسی: **سید محمّد دلال موسوی** ویراستار عربی: **اسعد طیب مولوی**
حروف‌نگاری و صفحه‌آرایی: **احمد مفید و فخرالدین جلیلوند**

دفتر میراث حدیث شیعه: قم، خیابان ۱۹ دی، کوچه دهم، پلاک ۳۱
نشانی برای مکاتبه: قم، ص. پ: ۳۷۱۸۵/۳۴۳۱؛ تلفن: ۷۱۱۷۴۵، نمابر: ۷۱۹۱۹۰
نشانی در اینترنت: *http: // WWW. hadith. net / magazine/ mirath.htm*

فهرست

آغاز دفتر ۷

شرح احوال علامه مجلسی ۲۱

سید عبدالحجت بلاغی /به کوشش علی صدرایی خویی

متون حدیثی

التعازي ۷۹

محمّد علوی حسنی کوفی / تحقیق: فارس حسّون کریم

الاربعون الزاهرة المنسوبة إلى العترة الطاهرة ۱۴۷

شمس الدین محمّد ابن جزری دمشقی / تحقیق: محمّد جواد نور محمّدی

أدعية السر ۱۸۹

سیّد ضیاء الدین فضل الله راوندی / تحقیق: سعید رضا علی عسکری

مجمع البحرين في مناقب السبطين ۲۵۱

سید ولی بن نعمة الله حسینی رضوی / تحقیق: قاسم شیرجعفری

اجازات

مناقب الفضلاء ۴۳۹

میر محمّد حسین خاتون آبادی / تحقیق: جویا جهانبخش

إجازات العلامة المجلسي ۵۲۱

سید احمد حسینی اشکوری

مجمع البحرین في مناقب السبطین

سید ولی بن نعمةالله حسینی رضوی (قرن ۱۰)

تحقیق: قاسم شیرجعفری

درآمد

نام مؤلف کتاب حاضر، همان‌طور که خود در مقدمهٔ کتابش آورده «سیّد ولیّ بن نعمة الله حسینی رضوی» است؛ امّا شیخ آقابزرگ تهرانی ـ صاحب الذریعة ـ در بعضی از موارد که ذکری از او به میان آورده، با اضافه کردن کلمهٔ «الله» به نام وی، او را «ولیّ الله» خوانده‌است. البته صاحب کتاب «روضات الجنات»[۱] نیز نام وی را ولیّ الله، آورده‌است. در انتهای نام وی نیز در بعضی از تراجم، عنوان «حائری» افزوده شده‌است که دلیلش بنا بر تصریح خود وی در دو کتاب «تحفة الملوک» و «مصباح الزائرین»، سکونت در کربلای معلّی بوده است.[۲]

---

۱. روضات الجنات، ج ۸، ص ۱۷۹ (ش ۸۳۳).

۲. أعیان الشیعة، ج ٤، ص ۲۷۲.

طبق نقلی که در فهرست رایانه‌ای نسخه‌های خطّی کتابخانهٔ آستان قدس رضوی آمده، ولادت وی را به سال ۹۵۳ ق، و وفاتش را ۱۰۳۱ ق، دانسته‌اند.

سید ولی حسینی، از علمای قرن دهم و یازدهم هجری قمری بوده‌است؛ امّا به علّت معلوم بودن تاریخ ولادت و وفات وی برای تراجم نگاران، زنده بودن وی در قرن یازدهم را ذکر ننموده‌اند و به ذکر حیاتش در سال ۱۹۸۱ اکتفا کرده‌اند.[۱]

صاحب «ریحانة الادب»[۲] و شیخ آقابزرگ تهرانی،[۳] وی را معاصر حسین عاملی، پدر شیخ بهایی و سایر شاگردان شهید ثانی به شمار آورده‌اند. و صاحب «روضات‌الجنّات» نیز پس از نقل شرح حال سید ولی حسینی از کتاب «أمل الآمل» گفته‌است: «الظاهر أنّه من جملة معاصریه الأخباریین»، و به این ترتیب، او را هم‌عصر صاحب آن کتاب دانسته‌است.

سید ولی حسینی را مانند بسیاری از نویسندگان دیگر، بیشتر باید از بررسی آثار و تألیفاتش شناخت؛ چرا که ترجمه‌نگاران، تنها به ذکر صفاتی چند برای وی بسنده کرده‌اند؛ وصفهایی چون: عالم، فاضل، امامی، صالح، محدّث، اخباری، صاحب الکتب العدیدة في المناقب.[۴]

---

۱. *معجم المؤلفین*، ج ۱۳، ص ۱۶۹.

۲. *ریحانة الأدب*، ج ۲، ص ۲۰.

۳. *الذریعة إلی تصانیف الشیعة*، ج ۲، ص ۴۲۹.

٤. *أمل الآمل*، ج ۲، ص ۳۳۹؛ *روضات الجنّات*، ج ۸، ص ۱۷۹ (ش ۸۳۳)؛ *ریاض العلماء*، ج ۵، ص ۲۸٦ ـ ۲۸۸.

هیچ شاگرد و یا استادی نیز برای سید ولی نیافتیم. پدر وی نیز ناشناخته است؛ امّا صاحب «طبقات اعلام الشیعه» کتاب «منهاج الیقین في شرح نهج المسترشدین» فخرالمحقّقین را با خطّ شخصی به نام «نعمةالله حسینی بن محمّد» در نزد محمّد سماوی دیده‌است که فراغت از کتابت آن، در غرّة ذی حجهٔ ۹۸۰ و در عصر مؤلف مورد نظر ما بوده‌است[۱] که احتمال می‌رود پدر وی باشد.

تألیفات

هیچ یک از آثار سید ولی الله تاکنون منتشر نشده‌است و آنچه در ذیل می‌آید، تمام آثاری است که از وی یافته‌ایم:

۱ ـ أنوار السرائر ومصباح الزائر. در «الذریعة»[۲] دربارهٔ این کتاب آمده:

فارسی مختصر في فضائل الأئمة و زیاراتهم ﷺ... قد فرغ منه سنة ۹۸۱.

۲ ـ تحفة الملوک الّذي هو خیر من الذهب المسکوک. صاحب «الذریعة»[۳] می‌گوید:

رتبه علی مقدمة في التفکر في صنائع الله تعالیٰ وثمانیة أبواب وخاتمة:

۱) في حقیقة الدنیا و فنائها، ۲) في محاسبة النفس، ۳) في ذکر

---

۱. *طبقات أعلام الشیعة*، ج ٤، ص ٢٦٦.

۲. *الذریعة*، ج ۲، ص ٤٢٩.

۳. همان، ج ۳، ص ٤٧٢.

الموت، ۴) في الحشر، ۵) في احوال الملوك الماضين، ۶) في حسن العدل، ۷) في قبح الظلم، ۸) في حسن الحلم والخاتمة في التواضع.

سپس می‌افزاید:

رأيت النسخة في الكاظمية عند الشيخ عبدالكريم العطار الكاظمي ونسخة منه في مكتبة مدرسة سپهسالار الجديدة.

۳ـ العسل المصفى في فضل الصلوة على النبيّ المصطفى ﷺ.

در این کتاب، فضائل صلوات بر پیامبر اکرم ﷺ و خواص آن در هشت باب آمده‌است[۱].

۴ـ كنزالمطالب (/ بحر المناقب / فخر المناقب) في فضائل علي بن أبي طالب ؑ. این کتاب، بنا بر نقل صاحب «الذريعة» به عدد اسمای حسنای خداوند، نود و نُه باب دارد و بنا بر نقل صاحب «أعيان الشيعة»، میر محمّد شرف در «فضائل السادات» و مؤلف «الدمعة الساكبة»، از این کتاب، مطالبی نقل کرده‌اند.[۲]

خود مؤلف نیز در کتابش از «المعراج» شیخ صدوق و «مشارق الأنوار» برسی و همچنین بسیار از «مصباح الأنوار»[۳] نقل می‌کند.[۴]

سید محسن امین آورده‌است:

در کتابخانهٔ حسینی نجف اشرف، نسخه‌ای از کتابهای سید ولی

---

۱. همان، ج ۱۵، ص ۲۶۳.

۲. *أعيان الشيعة*، ج ٤، ص ۲۷۲.

۳. ظاهراً: *مصباح الأنوار في فضائل إمام الأبرار*، از شیخ هاشم بن محمّد (*الذريعة*، ج ۲۱، ص ۱۰۳).

٤. *الذريعة*، ج ۱۸، ص ١٦٦.

حسینی به نام «دُرَر المطالب وغُرَر المناقب في فضائل علی بن أبی طالب» را دیده‌ام که چاپی است و شاید این همان کتابی است که صاحب «أمل الآمل» آن را «کنزالمطالب» نامیده‌است».[۱]

همچنین میرزا عبدالله افندی نسخه‌ای از «درر المطالب و غرر المناقب ...» را در تبریز دیده‌است.[۲]

۵ـ مأتا کلمة من کلمات أمیر المؤمنین ﷺ في الحکم والمواعظ.

این احادیث که به ترتیب حروف تهجّی و بالغ بر دویست حدیث است و به ضمیمهٔ «کنز المطالب» مؤلف آورده شده‌است، با همین عنوان در «الذریعة» آورده شده‌است،[۳] امّا شیخ آقابزرگ آن را به «بعض الأصحاب» نسبت می‌دهد؛ در حالی که خودش هنگام معرّفی «کنز المطالب» و ذکر دو نسخه از آن که رؤیت نموده، با اشاره به انضمام «مأتا کلمة» به آخر آن می‌گوید:

یقول جامع الکتاب: ثمّ إنّی قد جمعت مأتی کلمة من غرر کلامه الفاخر ودررا من بحر علومه الزاخر علی ترتیب الحروف و ختمت بها الکتاب لیکون ختامه مسک، الألف: أولی ما یکون الفرج عن ضیق العمر، العلم یرشدك إلی ما أمر الله.

گرچه در آنجا نیز به نام مؤلف تصریح نمی‌کند که شاید به جهت این باشد که آن را جزء آخر «کنز المطالب» می‌دانسته‌است.

۶ـ مجمع البحرین في فضائل السبطین الحسن والحسین[۴]

---

۱. *أعیان الشیعة*، ج ۱۰، ص ۲۸۰.

۲. *ریاض العلماء*، ج ۵، ص ۲۸۶ـ۲۸۸.

۳. *الذریعة*، ج ۱۹، ص ۱.

۴. *الذریعة*، ج ۲۰، ص ۲۳.

(کتاب حاضر).

۷ـ مصباح الزائرین که دربارهٔ فضائل زیارت خامس آل عبا، هم به طور مطلق و هم در اوقات معیّن و ذکر بعضی از آداب آن است. این کتاب، شامل احادیثی است که از کتابهایی چون «کامل الزیارات» ابن قولویه استخراج شده‌است و ظاهراً به وسیلهٔ خود مؤلف به فارسی ترجمه شده‌است. مؤلف، این کتاب را که دارای ۲۵ باب و خاتمه است، به نام شاه طهماسب صفوی تألیف نموده‌است.[۱]

۸ـ منهاج الحق والیقین في تفضیل أمیرالمؤمنین علی سائر الأنبیاء والمرسلین. مؤلف در این کتاب، ادلّه و براهین برتری امیر المؤمنین را بر پیامبران از کتابهای فریقین آورده‌است و بر اساس عناوینی مرتّب نموده‌است. این کتاب را شیخ مهذّب‌الدین احمد، از افاضل شاگردان حرّ عاملی نیز دیده‌است و دربارهٔ آن در آغاز کتاب خود «المنهج القویم في تفضیل الصراط المستقیم علي علیه‌السلام علی سائر الأنبیا و المرسلین سوی نبینا ذي الفضل العمیم» می‌گوید که من کتاب «منهاج الحق والیقین ...» سید ولی بن نعمةالله حسینی را در این باب دیده‌ام؛ ولی او بسیاری از احادیث این باب را ترک کرده که من بخشی از آنها را در این کتاب، ذکر نموده‌ام.[۲]

آیا «مجمع البحرین» از مصادر «بحار الأنوار» است؟

به طور حتم، این کتاب از مصادری است که صاحب «مستدرک

---

۱. همان، ج ۲۱، ص ۱۰۸.

۲. همان، ج ۲۳، ص ۱۹۷.

الوسائل» به‌تصریح خود و براساس بررسی ما از آن نقل روایت نموده‌است که در پاورقی این کتاب، خواهد آمد.

با آنکه علّامه مجلسی﵀ در فهرست منابع «بحارالأنوار»، ذکری از «مجمع‌البحرین» سید ولی حسینی به میان نیاورده؛ امّا در مواردی بدون ذکر کتاب و یا نام مؤلف آن، روایاتی را آورده که در جایی جز «مجمع‌البحرین» نیافتیم. علّامه مجلسی در آغاز این روایات، به ذکر جملهٔ «رأینا في بعض مؤلّفات أصحابنا» بسنده می‌کند که دلیل این عدم تصریح، شاید حجاب معاصر بودن سید ولی و یا عدم اعتبار لازم کتاب او در نزد ایشان و یا به دلیل عدم شناخت کافی او و یا اسباب دیگری باشد. به موارد این روایات در پاورقی اشاره خواهد شد.

شیوهٔ تحقیق

تصحیح این اثر، تنها براساس نسخه شمارهٔ ۶۱۴ نسخه‌های خطّی کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران صورت پذیرفته‌است؛ امّا این قلّت نسخه را روایی بودن اثر، تا حدّ زیادی جبران نموده‌است. حتّیٰ بیانات مؤلف نیز در مصادر، مورد جستجو قرار گرفته و در مواردی مصدری برایش یافته شده‌است.

اکثر روایات کتاب را در منابع حدیثی یافته‌ایم؛ امّا بعضی از آنها را پیدا نکرده‌ایم؛ گرچه کاوش خویش را در حد استقصای تام نمی‌دانیم.

یکی از خصوصیّات این نسخه، اختلاف نسبتاً زیادی است که با مصادر ذکر شده در پاورقی‌ها دارد که برای شناخت کتاب و نویسنده و کیفیت نقلها لازم بود تمام این موارد را ذکر نماییم و

دقّت در موارد اختلاف، نشـان مـی‌دهد کـه در مـوارد زیـادی، روایت از خود مصدر نقل نشده؛ بلکه به واسطهٔ کتاب، مـصدر دیگری آورده شده‌است. چرا که آنچه در نسخه بوده، بیشتر بـا مصدر واسطه تطبیق داشته‌است. به عـلاوه، در مـواردی دیـده می‌شود که به همان ترتیب و با هـمان کـلماتی کـه روایـات در مصدرِ واسطه چیده شده، در نسخهٔ ما نیز به همان ترتیب و یـا قریب به آن، ذکر شده‌است. لذا ما نیز مـوارد اخـتلاف را فـقط نسبت با خود مصدر واسطه آورده‌ایم و اگر پس از یافتن مصدر اصلی روایت را در آن یافته‌ایم، اختلافها را با هر دو مصدر ذکر کرده‌ایم و به هر طریق منظور مصدر (در پاورقی)، همان کتاب یا کتابهایی است که در انتهای روایت به عنوان مصدر ذکر می‌شود و اگر در کروشه‌ها مواردی از مصدر اضافه می‌شود، منظورْ تمام مصادری است که در پایان روایت معرّفی می‌گردد.

البته بنا بر آنچه یافت شده، مصادر واسطه در تمام موارد، تنها دو کتاب «کشف الغمّه» و «مناقب آل أبی طالب» است که مـعمولاً هرجا در کنار نام مصدر اصلی، نام یکی از این دو کـتاب آورده شده، روایت از همین دو کتاب نقل شده‌است.

شایان ذکر است که بسیاری از روایات، غیر از مصدر و یا مصادر ذکر شده، مصادر دیگری هم دارد؛ امّا به جهت آنکه ما درصدد ذکر موارد اختلاف با خود مصدری بوده‌ایم که به حسب ظاهر، روایت از آن آورده شده‌است، در بیشتر موارد، تنها به ذکر همان مصدر اکتفا نموده‌ایم.

کثرت اختلاف نسخه با مصدر، باعث شد روشی اتخاذ کنیم که

تعداد پاورقی‌ها کم و سهل‌الوصول باشد و آن اینکه:

۱ـ مواردی را که در نسخه بوده؛ امّا خودش و یا بدلش در مصدر نیامده، داخل پرانتز گذاشته‌ایم.

۲ـ مواردی را که در مصدر بوده، امّا خودش و یا بدلش در نسخه نیامده، غالباً داخل کروشه گذاشته‌ایم.

۳ـ مواردی را که در مصدر بوده، امّا بدلش در نسخه وجود دارد، در پاورقی آورده‌ایم.

در پایان از همهٔ کسانی که نقصی مشاهده می‌کنند یا انتقادی دارند و یا مطلب قابل استفاده و پیشنهادی دارند، تقاضا دارم این حقیر را از استفادهٔ از آنها محروم نفرمایند. همچنین از راهنمایی‌های محققان ارجمند، آقایان علی صدرایی و محمدهادی خالقی و یاوری برادر حسین گودرزی سپاسگزارم.

هذا كتاب مجمع البحرين في مناقب السبطين

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله المتفضل المنان المتطول الحنان
الذي خلق الانسان وعلمه البيان ومنّ
عليه بالايمان ذوي الكبرياء والسلطان
سبحانه هو الله المعبود في كل مكان الشمس
والقمر بحسبان والنجم والشجر يسجدان و
رب المشرقين ورب المغربين وراتقهم نبع
الاذان يسئله من في السموات والارض
كل يوم هو في شان مكور الليل على النهار و
المحيط علمه بكل شئ على اختلاف الزمان مرج
البحرين يلتقيان يخرج منهما اللؤلؤ والمرجان
فبأي آلاء ربكما تكذبان وصلى الله على حبيبه
الهادي الى اعدل الاديان وامينه الذي
عباده الى عبادة الرحمان محمد بن عبد الله بن
عبد المطلب سيد بني عدنان المختار من
الانس والجان والمبعوث الى كافة الخلائق
لتبليغ القرآن الموصوف بتصديقه في التوراة
والانجيل والزبور والفرقان وعلى اخيه
وابن عمه ووصيه ووزيره وصهره ووزيره

(صفحهٔ اوّل از نسخهٔ خطی مجمع البحرین)

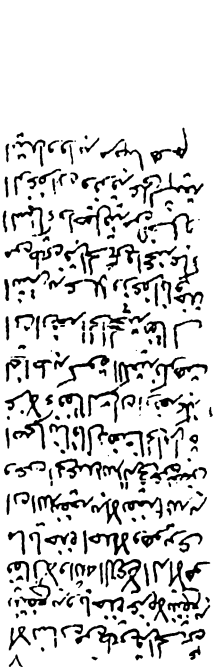

الحمد لله المتفضّل المنّان، المتطوّل الحنّان الذي ﴿خلق الإنسان﴾ و ﴿علّمه البيان﴾[1]، ومنّ عليه بالإيمان، ذي الكبرياء والسلطان؛ سبحانه هو الله المعبود في كلّ مكان؛ ﴿الشمس والقمر بحسبان والنجم والشجر يسجدان﴾[2]، و ﴿رَبّ المشرقين وربّ المغربين﴾[3] ورازقُهم بنعم الألوان، ﴿يسأله مَن في السموات والأرض كلَّ يوم هو في شأن﴾[4]، مكوِّر الليل على النهار والمحيط علمه بكلّ شيء على اختلاف الزمان؛ ﴿مرج البحرين يلتقيان﴾[5] ﴿يخرج منهما اللؤلؤ والمرجان فبأيّ آلاء ربّكما تكذّبان﴾[6].

وصلّى الله على حبيبه الهادي إلى أعدل الأديان، وأمينه الداعي عباده إلى عبادة الرحمان محمّد بن عبدالله بن عبدالمطلب سيّد بني عدنان، المختار من الإنس

---

١. الرحمن (٥٥)، ٣ و ٤.

٢. الرحمن (٥٥)، ٥ و ٦.

٣. الرحمن (٥٥)، ١٧.

٤. الرحمن (٥٥)، ٢٩.

٥. الرحمن (٥٥)، ١٩.

٦. الرحمن (٥٥)، ٢٢ و ٢٣.

والجانّ، والمبعوث إلى كافّة الخلائق لتبليغ القرآن، الموصوف نعته في التورية والإنجيل والزبور والفرقان، وعلى أخيه وابن عمّه ووصيّه ووفيّه[١] وصهره ووزيره، ووارث علمه من بعده أميرالمؤمنين، القامع للشرك والمنكّس للأوثان، مُفرِّق رؤوس مَرَدة أهل الكفر عن الأبدان، القاصم لأهل الزيغ واللبيد[٢] للشجعان، المكلّم للذئب والمخاطب للثعبان، «عليّ بن أبي طالب» صاحب الآيات والبرهان، وعلى ولديه وقرّة عينيه، دُرّي مرج البحرين والنجم بين القمرين، والفضّة بين الذهبين اللذَين هما لعرش الله شَنْفَين[٣]، ولنبيّ الله سبطين، ولوليّ الله ولدين، ولبتول الزهرآء قرّة العين، وفي سورة الرحمن مذكورين؛ طال ما قبّلهما النبيّ وحملهما على الكتفين، الإمام الزكيّ «أبي محمد الحسن» والإمام الشهيد «أبي عبدالله الحسين».

وبعد، فيقول الحقير ذو العمل اليسير والزّلل الكثير، ساكن السُّدَّة[٤] السنية وتراب العتبة العلية الحسينيّة، المعتصم بحبّ النبيّ والوصيّ «وليّ بن نعمة الله الحسيني الرضوي»: قد كان في قصدي دائماً أن أجمع شيئاً في غرر مناقب الإمامَين الهُمامين[٥] السيّدين السندين، والسعيدين والشهيدين، المظلومين المقتولين الصابرين الشاكرين النورين النيّرين الكوكبين الزاهدين البحرين الزاخرين الدُّرين الفاخرين القدوتين الطاهرين الأمّتين الصفوتين السبطين الريحانتين الإمامين الأخوين، الإمام الزكيّ «أبي محمد الحسن»، والإمام الشهيد

---

١. الوفيّ ج أوفياء: كثير الوفاء، الّذي يعطي الحقّ ويأخذ الحقّ.

٢. لَبَدَ بالشيء: لصق به ـ لبد القومُ بالرجل: لزموه وأطافوا به ـ واللابد: الأسد.

٣. الشنف ج شُنوف وأشناف: ما علّق في الأذُن أو أعلاها من الحَلْي.

٤. السدّة ج سُدَد: ما يجلس عليه كالمنبر، الرتبة والمنصب.

٥. الهُمام: السيّد الشجاع السخيّ، الملك العظيم الهمّة.

«أبي عبدالله الحسين».

وكان يعاوقني عن مرامي حوادث الزمان، وبما طلبني بـه دهـر الخـوّان ولم يساعدني. فقلت في نفسي: وأنّى التناوش إلى بلوغ تلك المطلب الجليل؛ لأنّ بضاعتي قليلٌ ولساني كليل، ولا أظفر بذلك المطلوب إلّا بعناية توفيق الله سبحانه والاستمداد من فُيُوض[١] أرواحهما وأرواح جدّهما وأبيهما؛ ولهذا قعدَتْ عزيمتي عن تلك المرام، وصرفتُ همّي عنه حتى يبلغ الكتاب أجله.

فلمّا رأيت أهل هذا الزمان من الجهّال والأعيان كثيرَ الجهل بمعرفتهما، قليل العلم بعلوّ شرفهما وجلالة محلّهما، بل اقتصروا في معرفتهما بآرائـهم الفـاسدة وأفكارهم الكاسدة؛ لكونهم صَغّروا قدرهما، وقصّروا في معرفتهما، واحتقروا أمرهما، وضيّعوا بواجب حقّهما، وتهاونوا بعظيم شأنهما وعلوّ منزلتهما إلّا القليل من أُولي البصائر والنُّهى العارفين بحقّهما العالمين بفضلهما المعتقدين أنّهما خير خلق الله بعد جدّهما وأبيهما، وهما بلغا من الله مقاماً لايبلغه أحد من غيرهما، ولا يناله سواهما.

فعند ذلك نهضَت لي عزيمتي القاعدة، وتحرّكَت همّتي السـاكـنة فـوجّهت قريحة خاطري، وشرعت في جميع مناقبهما المتفرقات: مِن مُسنده ومـرفوعه ومن أصوله ومن فروعه، وأُلهمت بإخراجه من القوّةِ إلى الفعل. ونظمته في سلك البيان من أحاديث الصحاح والحسان، وخُضت في بحر فـضائلهما وأخـرجت منهما اللؤلؤ والمرجان ما لم يطمثهنّ من قبلي إنس ولا جـانّ، وأرجـو مـن الله بجمعه الحور والوِلدان.

وأنا أعتذر فيه إليهما لعجزي عـن إحـاطة مـفاخرهما وقـصوري عـن إتـيان

---

١. الفَيْض ج الفُيوض: الكثير؛ رجل فَيْض: كثير المعروف؛ فاض فَيْضا وفُيوضا السيلُ: كثر وسال.

مآربهما؛ لأنّي جمعتُ ما ذكرتُ من فضائلهما في هذا الكتاب، فهو غرفة من البحار وقطرة من الأمطار وقراضة من الدنيا. ومَن ذا يحيط بفضلهما؟ وأين الثريا من يد التناول؟!

ثمّ طلبتُ الإعانة والتوفيق من الله في إتمامه فجاء بعون الله وفضل لطفه كما يحبّه كلّ محبّ ويهواه، وسمّيته **مجمع البحرين في مناقب السبطين الحسن والحسين**، وما قصدت بذلك إلّا تقرّبا إلى الله سبحانه وإلى رسوله وإلى أبيهما وإليهما ـ صلوات الله عليهما ـ ورتّبته على خمسة وعشرين باباً:

الباب الاول: في ذكر ولادتهما عليهما السلام معاً.

الباب الثاني: في ذكر تسميتهما عليهما السلام معاً.

الباب الثالث: في ذكر كنيتهما وألقابهما معاً.

الباب الرابع: في ذكر نسبهما عليهما السلام معاً.

الباب الخامس: في ذكر الاستدلال على إمامتهما عليهما السلام معاً.

الباب السادس: ما ورد من القرآن في حقّهما عليهما السلام معاً.

الباب السابع: في ذكر محبّة النبيّ لهما عليهما السلام معاً.

الباب الثامن: في ذكر محبّة النبيّ للحسن عليه السلام مفرداً.

الباب التاسع: في ذكر محبّة النبيّ للحسين عليه السلام مفرداً.

الباب العاشر: في ذكر فضائلهما عليهما السلام معاً.

الباب الحادي عشر: في ذكر فضائل الحسن عليه السلام مفرداً.

الباب الثاني عشر: في ذكر فضائل أبي عبدالله الحسين مفرداً.

الباب الثالث عشر: في ذكر إكرام الله وإفضاله لهما عليهما السلام معاً.

الباب الرابع عشر: في ذكر معجزات أبي محمد الحسن عليه السلام مفرداً.

الباب الخامس عشر: في ذكر معجزات أبي عبدالله الحسين مفرداً.

الباب السادس عشر: في ذكر جودهما عليهما السلام معاً.

الباب السابع عشر: في ذكر جود أبي محمد الحسن مفرداً.

الباب الثامن عشر: في ذكر جود أبي عبدالله الحسين مفرداً.

الباب التاسع عشر: في ذكر مكارم أخلاقهما عليهما السلام معاً.

الباب العشرون: في ذكر مبلغ عمرهما ومدة خلافتهما عليهما السلام معاً.

الباب الحادي والعشرون: في ذكر وفات أبي محمد الحسن عليه السلام مفرداً.

الباب الثاني والعشرون: في عدد أولادهما عليهما السلام معاً.

الباب الثالث والعشرون: في ذكر مقتل أبي عبدالله الحسين مفرداً.

الباب الرابع والعشرون: في فضل زيارة أبي عبدالله الحسين عليه السلام.

الباب الخامس والعشرون: في فضل أرض كربلاء والشفاء بتربتها.

أقول أوّلاً قبل الشروع، في **مدح السبط الأوّل والإمام الثاني أبي محمّد الحسن** هو السيّد الحصور، والإمام الصبور، والعَلَم المنشور، والدرّ المنثور، والسيف المشهور، سبط خير المرسلين، ونجل سيّد الوصيّين، ونتيجة سيدة نساء العالمين، ورابع الخمسة الميامين، وثالث الأولياء المنتجبين، الذي جعله الله وآخاه أشرف خلقه أجمعين. الجدّ سيّد الأنبياء، والأب سيّد الأوصياء، والأمّ فاطمة الزهراء، والدار البطحاء. فضله معروف، وكرمه موصوف؛ ينجلي الغيث بفيض كفّه، ويخجل البحرُ بجوده ولطفه! أصوله كريمة، وأخلاقه عظيمة، وأياديه غنيمة، وحبّه فرض لازم، و ودّه حكم لاذب، وطاعته تمام الإيمان، ومخالفته كلّ الخسران، والإقرار بإمامته يوجب الرضوان، والإنكار بفضله يُدخل النيران.

إمام الأمّة، وثاني الأئمة، الناطق بالحكمة، والمؤيَّد بالعصمة، ومَن حبّه من

النار جنّة، ومتابعته طريق يوصل إلى نعيم الجنة، وحبّه على المؤمنين فرض لا سنّة. ذو النسب الطاهر، والحسب الظاهر، والأصل الفاخر، والمجد الأعبل، والشرف الأطول، والحكم الأعدل، الذي تردّى بالمجد والمعالى، واتّزد وتصدّى للبذل والأيدي، واشتهر وظهر عنه العلم وانتشر، وبخدمته الأمينُ جبرائيل افتخر!

قاسم الله ماله مرارا، وآثر المسكين واليتيم والأسير بقُوته إيثاراً، وكان للمسلمين نوراً ومناراً، وللضعفاء غيثاً مدراراً. نشرَتْ أعلامُ الإيمان بمعالم علمه، وظهرت أحكامُ القرآن بواضح حكمه، ورسخت أصول الدين في صعيد القوّة بجِدّه، وسبقت فروع الشرع في سمآء العزّة بجدّه، فعلوم التوحيد عنه ينابيعها تفجّرت، وأسرار التنزيل بقوانين معارفه ظهرت.

هو رابع أهل الكساء، معدن العلم والسخاء منبع الكرم والوفاء، شجرة المودّة والصفّاء، بحر الجود والعطاء، ابن خير الرجال والنساء، كلمة التقوى، وعروة الوثقى، سليل الهدى، رضيع التقوى، غيث الندى[١]، غياث الورى، شمس الضحى، بدر الدجى[٢]، كهف التقى، جود النهى، عَلم الهدى، أشبه الخلق بالمصطفى، وليّ عهد المرتضى، ثمرة قلب الزهرآء.

إمام العارفين، وقبلة الموحّدين، وقدوة المتّقين، وعَلم المهتدين، ينبوع الحكمة، ومعدن العصمة، كاشف الغمّة، مفزع الأمّة، وليّ النعمة، عالى الهمّة، جوهر صدق النبوّة والولاية، صاحب اللواء والراية، أصل العلوم والدارية، والفضل والكفاية، السبط المبجَّل[٣]، والإمام المفضَّل، أفضل الخلائق نسباً، وأجلّهم حسباً، وأعظمهم حلماً، وأكثرهم علماً، وأوفرهم سلماً، الإمام المؤتمن،

---

١. النَّدى ج أنداء وأندية: المطر، الجود والفضل والخير.

٢. الدُّجْنة ج دُجًى: الظلمة أو هي مع غيم.

٣. بجّله: عظّمه.

والمظلومُ الممتحن، واضع الفرائض والسنن، وصاحب السمّ والمحن، الإمام الثاني والسبط «أبي محمد الحسن».

أقول ثانياً في **مدح الإمام أبي عبدالله الحسين**عليه السلام:

هو السيد الشهيد، والوليّ الرشيد، والمظلوم الفريد، إمام الأمّة، وأبو الأئمّة، ومعدن الحكمة، وينبوع العصمة، وشفيع الأمّة، وجدّ الأئمة، وابن قسيم النار والجنّة، وسيّد شباب أهل الجنّة، ومَن حُبّه من النار جُنّة، وولايته فرض على الأمّة لا سنّة، نور عترة النبوية، وصفوة ذرّيّة الفاطمية، وشرف السادة الهاشمية، وفخر أنساب الفرق العلوية، ابن خير البريّة، المقتول بأيدي شرّ البريّة، الأصل السامي، والفرع النامي، والمجاهد والمحامي، والبحر الطّامي[١]، سيّد الأباعد والأداني، الأوّاه الحليم، والجواد الكريم، والعطوف الرحيم، والمولى العظيم، صاحب المحنة العامّة، والرَّزْنَة[٢] الطامّة[٣]، والمصيبة الكبرى، والواقعة العُظمى، سليل البررة، قتيل العبرة، صريع الفجرة، طريح الكفرة، جريح الغَدرة.

النبوة أصله، والإمامة نسله، وفي القيامة فضله، كريم الجدّ والآباء، خاتم أصحاب الكساء، ابن خير الرجال والنساء. جدّه سيد الأنبياء، وأبوه أفضل الأوصياء، وأمّه البتول الزهراء، ومغرسه البطحاء، أشرف خلق الله، وأفضل شهيد في الله، التابع لمرضات الله، والمتحقق بصِفات الله، والدليل على ذات الله، الباذل مهجته في طاعة الله، والبايع نفسه من الله، والمجاهد في سبيل الله، القائم بأمر الله، والسارع لحكم الله، المخلص بجهاده في الله، المُوفي بما عاهد عليه الله. كتف الرسول مصعده ومركبه، وثدي البتول مأكله ومشربه. كلّ شرف لشرفه يخضع

---

١. طَما البحرُ: امتلأ.

٢. الرِزْنَة ج رِزان: مجتمع الماء.

٣. الطامّة: الداهية تفوق ما سواها، القيامة تطمّ كلّ شيء.

وكلّ مجد لمجد جلاله يضرع، وكلّ مؤمن له يتبع، وكلّ منافق عن سبيله وسبيل الله يتكعكع. لا يقبل الله إيمان عبد إلّا بحبّه، ولا يزكّي عمل عامل إلّا بولايته وولاية أبيه، ولا يُدخِل الجنة إلّا متمسّكا بحبله، ولا يُصلي في النار إلّا منكرَ فضله، ولا يسأل بين اللحود بعد التوحيد إلّا عن حبّه.

هو أطول خلق الله في المجد باعاً، وأرجمهم ذراعاً، وأشرفهم رهطا وأشياعاً. جدّه المصطفى، وأبوه المرتضىٰ، وولده الأئمّة الأزكياء، ونسله الأبرار الأتقياء، والمجاهد الصبور، والمحامد الشكور، والليث الهصور[1] والسيد الحصور، والفارس المذكور، أصل الأئمة، ومفزع الأمّة، وسراج الغمّة[2]، وكاشف المُلمّة[3]، أطهر الأنام أصلا، وأظهرهم فضلاً، وأصدقهم قولاً، وأعدلهم حكماً، وأزكاهم عملاً، وأنقاهم فعلاً، وأتقاهم نحلاً، وأنداهم[4] كفّاً، وأعلاهم وصفاً، وأشرفهم رهطاً، وأقومهم قسطاً.

سوددہ فاخر، وأعلاه ظاهر، ومجده باهر، وفضله متظاهر، وصفاته متوافر، وآلاؤه متبارك، ونعماؤه متكاثر. لا يوصف نعته ولايُحصىٰ صفاته. كم أغنى ببرّه عائلاً، وكم آثر بقُوته سائلا وكم أجاد بفضله عاجلا، وكم أعطى بجوده نائلا!

أفخر أسباط الأنبياء، وأفضل أولاد الأولياء والأوصياء، محيي الليل بركوعه وسجوده بين يدي معبوده، ومجري السيل بنائله وَجوده، وأعظمُ من بذل في الله مجهوده، إمام المشرقين والمغربين، والفضة ابن الذهبين، ونتيجة القمرين بل الشمسين، ريحانة رسول الثقلين، الذي طال ما قبّله النبي وحمله على الكتفين،

---

١. الهَصُور: الأسد.

٢. الغُمّة ج غُمَم: كلّ شيء يستر شيئاً، الحيرة واللَّبْس، الحزن والكرب.

٣. المُلِمّة: النازلة الشديدة من نوازل الدّنيا.

٤. الأندَى: أكثر جوداً وخيراً.

سيّدي ومولاي ومبتغاي ومقتداي «أبي عبدالله الحسين».

هو ذخري و ذخيرتي، ومعاذي وملاذي، واعتصامي في حَياتي ومماتي، وفي يوم حشري وقيامي من حفرتي، وحُبّه ديني ويقيني، ومشهده مسكني ومدفني، وولاه روحي وراحتي في جسدي، وقبره أنيسي ورَوحي وريحاني. إليه أمر الحوض والشفاعة، وله منّا السمع والطاعة. مَن اتّخذ حبّه تجارةً ربحت تجارته في الدنيا والآخرة، ومن تولّى عنه إلى سواه خسر الدنيا والآخرة؛ ﴿ذلك هو الخسران المبين﴾.

الباب الاول: في ذكر ولادتهما عليهما السلام معاً

الاول: في ذكر السبط الأوّل أبي محمد الحسن:

أصحّ الأقوال في ولادته، أنّه ولد عليه السلام بالمدينة في النصف من شهر شعبان[١] سنة ثالث من الهجرة، ولمّا ولد عليه السلام وأُعلم به النبيّ صلى الله عليه وآله أخذه وأذّن في أُذنه.

و روى ابن خشاب أنّه[٢] ولد عليه السلام لستّة أشهر، ولم يولد لستّة أشهر مولود (فعاش) إلّا الحسن[٣] وعيسى بن مريم [عليهما السلام][٤].

وذكر ابن شهر آشوب في كتاب مناقب آل أبي‌طالب أنّه ولد عليه السلام بالمدينة ليلة النصف من شهر رمضان [عام أحد] سنة ثلاث من الهجرة، وقيل سنة اثنين. وجائت بأمّه[٥] فاطمة [عليها السلام] إلى النبيّ صلى الله عليه وآله يوم السابع من مولده[٦] في خرقة من حرير

---

١. في النسخة: كذا، لكنّ المشهور أنّ ولادته عليه السلام كان في منتصف شهر رمضان.

٢. في المصدر: أنّ أبا عبدالله عليه السلام.

٣. في المصدر: الحسين.

٤. مواليد الأئمة لابن خشاب ص ٤؛ بحار الأنوار ج ١٤، ص ٢٠٧.

٥. في المصدر: جائت به.

٦. في المصدر: ولده.

الجنة، وكان جاءَ بها جبرئيل[١] [إلى النبيّ] فسمّاه حسناً، وعَقّ عنه كبشاً.[٢]

وذكر الدولابي في كتابه المسمّى بالذريّة الطاهرة، قال: تَزوّج عليٌّ فاطمة عليها السلام[٣] فوَلدت لهُ حسناً بعد أُحد بسنتين. وكان بين وقعة أُحد وبين مقدم النبيّ صلى الله عليه وآله المدينة سنتان وستة أشهر ونصف[٤] فولدته لأربع سنين وستة أشهر [ونصف] من التاريخ[٥].

ورَوى أنّه عليه السلام وُلد في النصف من شهر رمضان سنة ثلاث من الهجرة، وعَقّ عنه رسول الله صلى الله عليه وآله كبشاً[٦] وحلق رأسه، وأمر أن يتصدّق فضة (به)[٧].

ورَوى أنّ فاطمة عليها السلام أرادت أن تعقّ عنه بكبش [عظيم][٨]، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: لا تعقّي عنه [بشيء][٩] ولكن احلقي رأسه، ثمّ تصدّقي بوزنه من الورق في سبيل الله عزّوجلّ.[١٠]

ومنه عن ابن عباس، أنّ رسول الله صلى الله عليه وآله عَقّ عنه[١١] كبشاً وعن الحسين كبشاً[١٢].

---

١. في المصدر: وكان جبرئيل نزل بها.

٢. المناقب، ج ٤، ص ٢٨.

٣. في الذريّة الطاهرة: تزوّج فاطمةَ عليّ بن أبي طالب.

٤. «ونصف» ليس في الذريّة الطاهرة ويكون في كشف الغمة والنسخة.

٥. الذريّة الطاهرة، ص ١٠٢؛ كشف الغمة، ج ١، ص ٥١٤.

٦. في المصدرين: «بكبش».

٧. في الذرية الطاهرة: «بوزنه فضّة»، وفي كشف الغمة: «بزنته فضّة». المصدران السابقان.

٨ و ٩. الإضافة من الذرية الطاهرة.

١٠. الذريّة الطاهرة ص ١٠٢، بدون عبارة «عزوجل» في آخره؛ كشف الغمة، ج ١، ص ٥١٤.

١١. في المصدرين: عن الحسن.

١٢. الذريّة الطاهرة، ص ١٠٣؛ كشف الغمة، ج ١، ص ٥١٤.

وقال محمّد بن يوسف الحنكي[١] في كتابه «كفاية الطالب في مناقب عليّ بن أبي طالب»: ولدﷺ بالمدينة ليلة النصف من رمضان سنة ثلاث من الهجرة وكان أشبه الناس برسول اللهﷺ.[٢]

وقال أبو عليّ الطبرسي في كتابه «إعلام الورى»: إنّه ولدﷺ في النصف[٣] من شهر رمضان سنة ثلاث من الهجرة [...] وقبض رسول اللهﷺ وله من العمر يومئذ سبع سنين وأشهر، وقيل ثماني سنين، وقام بالأمر بعد أبيهﷺ وله سبع وثلاثون سنة، وأقام في خلافته ستّة أشهر وثلاثة أيّام[٤]. فهذا ما ذكر من اختلاف الأقوال في مولده.

والثاني في ذكر ولادة السبط الثاني الإمام أبي عبدالله الحسينﷺ.

ذَكر عليّ بن عيسى في كتابه «كشف الغمّة» أنّه ولدﷺ بالمدينة لخمس خلون من شعبان، سنة أربع من الهجرة بعد أخيه بعشرة أشهر وعشرين يوماً.[٥]

وذكر ابن شهر آشوب في كتابه أنّ ولادتهﷺ كانت في آخر شهر ربيع الأوّل سنة ثلاث من الهجرة، وروى أنّه لم يكن بينه وبين أخيه إلّا الحمل، والحمل بستّة أشهر، فلمّا ولدﷺ وأُعلم النبيّﷺ أخذه وأذّن في أُذنه اليمنى، وأقام في اليسرى.[٦]

و روي مرفوعاً إلى عليّﷺ أنّه قال: لمّا حَضرت ولادة فاطمةﷺ قال رسول اللهﷺ لأسمآء بنت عميس وأمّ سلمة: أُحضراها، فإذا وقع ولدها واستهلّ فأذِّنا في

---

١. في المصدر (كشف الغمة): قال الكنجي الشافعي.

٢. كفاية الطالب، ص ٤١٣؛ كشف الغمة، ج ١، ص ٥١٤ و ٥١٥.

٣. في كشف الغمة: ليلة النصف.

٤. إعلام الورى بأعلام الورى، ص ٢٠٥؛ كشف الغمة، ج ١، ص ٥١٥.

٥. كشف الغمة ج ٢، ص ٣.

٦. المناقب، ج ٤، ص ٥٠.

أذُنه اليمنى، وأقيما في أذُنه اليسرى؛ فإنّه لايُفعل ذلك بمثله إلّا عُصم مِن الشيطان (الرجيم)، ولا تُحْدثا شيئاً حتّى آتيكما. فلمّا وَلدت فعلتا ذلك، فأتاه النبيُّ ﷺ فسرّه ولبأه[١] بريقه، قال: اللّهم إنّي أعيذه بك وولده من الشيطان الرجيم.[٢]

وفي «الأمالي» عن صفيّة بنت عبدالمطلب، قالت: لمّا سقط الحسن ﷺ من بطن أمّه كنت واليتها[٣] قال النبيّ ﷺ: يا عمّة، هلمّي إليَّ ابني، فقلت: يا رسول الله، إنّا لم نُنظّفه (بعدُ) فقال ﷺ: يا عمّة، أنت تُنظّفيه؟ إنّ الله عزّوجلّ[٤] قد نظّفه وطهّره.[٥]

وقال الشيخ المفيد ﷺ في كتاب الإرشاد: ولد ﷺ **[**بالمدينة**]** في الخامس والعشرون[٦] من شعبان سنة أربع من الهجرة، وجائت به أمّه فاطمة ﷺ إلى جدّه رسول الله ﷺ فاستبشر **[**به**]** وسمّاه حسينا، وعقّ عنه كبشا.

وذكر محمّد بن قولويه القمي في كتاب المزار مرفوعاً عن أبي عبدالله ﷺ: أنّ جبرئيل ﷺ نزل على محمد ﷺ، فقال: يا محمّد، إنّ الله يُقرئك[٧] السلام، ويبشّرك بمولود يولد من فاطمة ﷺ تقتله أمّتك من بعدك. فقال: يا جبرئيل، وعلى ربّي السلام. لا حاجة لي في مولود يولد من فاطمة، تقتله أمّتي من بعدي! قال: فعرج جبرئيل **[**ﷺ**]** إلى السماء، ثمّ هبط فقال **[**له مثل ذلك فقال: يا جبرئيل، وعلى ربّي السلام؛ لا حاجة لي في مولود تقتله أمّتي من بعدي! فعرج جبرئيل إلى السماء، ثمّ

---

١. لَبأت الأمُّ ولدَها: أرضعته اللِّبأ. لَبأ الشاةَ: احتلب لِبأها.

٢. كشف الغمة، ج ١، ص ٥٢٥ و ٥٥١.

٣. في المصدر: واليتها.

٤. في المصدر: تبارك وتعالى.

٥. أمالي الشيخ الصدوق، ص ١٣٦؛ روضة الواعظين، ص ١٥٥

٦. الإرشاد، ج ٢، ص ٢٤.

٧. في المصدر: يقرأ عليك.

هبط فقال له:] يا محمّد، إنّ ربّك يقرئك السلام، ويبشّرك أنّه جاعل في ذريّته الإمامة والولاية والوصيّة، فقال: قد رضيت.

ثمّ أرسل إلى فاطمةﷺ: إنّ الله يبشّرني بمولودٍ يولد منك تقتله أمّتي من بعدي، فأرسلَتْ إليه أنْ: لا حاجة لي في مولود يولد منّي تقتله أمّتك من بعدك! فأرسل إليها أنّ الله جاعل في ذرّيته الإمامة والولاية والوصيّة، فأرسلَت إليه: إنّي قد رضيتُ فحملَته ﴿كُرها، ووضعته كرها، وحَمْلُه وفِصاله ثلثون شهراً حتى إذا بلغ أشدّه وبلغ أربعين سنة قال ربّ أوزعني أن أشكر نعمتك التي أنعمت عليَّ وعلى والديّ وأن أعمل صالحاً تَرضيه وأصلح لي في ذرّيتي (إنّي تبت إليك)﴾[1] [فلو] أنّه قال: أصلح في[2] ذرّيتي، لكانت ذرّيته كلّهم أئمة.

ولم يرضع الحسين من فاطمة ولا من أنثى، ولكنّه كان يؤتى به النبيّﷺ فيضع إبهامه في فيه فيمصّ منها ما يكفيه اليومين والثلاثة، فنبت لحم الحسين[ﷺ] من لحم رسول اللهﷺ، ودمُه من دمه، ولم يولد مولود لستة أشهر إلّا عيسى بن مريم والحسين بن عليﷺ.[3]

وذكر ابن شهر آشوب في كتاب المناقب أنَّ فاطمةﷺ اعتلت لمّا وَلدتِ الحسينَ وجفّ لبنها، فطلب رسول اللهﷺ مُرضعاً فلم يجد، فكان يأتيه فيلقمه[4] إبهامه فيمصّها، ويجعل الله له في إبهام رسول اللهﷺ رزقاً يغدوه. وقيل[5]: بل كان رسول اللهﷺ يدخل لسانه في فيه فيغرّه كما يغُرّ[6] الطير فرخه، فيجعل الله له في

---

١. الأحقاف (٤٦)، ١٥.

٢. في المصدر: «لي» بدل «في».

٣. كامل الزيارات، ص ٥٦.

٤. في المصدر: فيلقموه.

٥. في المصدر: يقال.

٦. غرّ الطائر فرخه: أطعمه بمنقاره.

ذلك رزقاً ففعل ذلك (به) أربعين يوماً وليلة، فنبت لحمه من لحم رسول الله ﷺ[١].

وفي الكتاب المذكور أنَّ الله تعالى هنّأ النبيّ ﷺ بحمل الحسين [عليه السلام] وولادته، وعزّاه بقتله، فعرفت فاطمة ذلك فكرهت ونزلت[٢] ﴿حملته أمّه كرها ووضعته كرها وحمله وفصاله ثلاثون شهرا﴾ فحملُ النساء تسعة أشهر، ولم يولد مولود لستّة أشهر عاش غير عيسى والحسين عليهما السلام.[٣]

ومنه عن ابن بنت[٤] أميّة الخزاعيّ قالت: لمّا حملت فاطمة عليها السلام بالحسن عليه السلام خرج النبيّ ﷺ في بعض وجوهه فقال لها: إنّكِ ستلدين غلاماً قد هنّأني به جبرئيل، فلا تُرضعيه حتّى أصير إليك. قال: فدخلتُ على فاطمة عليها السلام حين ولدتِ الحسن وله ثلاثٌ ما أرضعَته، فقلت لها: أعطيته[٥] حتى أرضعه، فقالت: كلّا، ثم أدركتها رقّة الأمّهات فأرضعته، فلمّا جآء النبيّ ﷺ قال لها: ماذا صنعت؟ قالت: أدركتني[٦] عليه رقّة الأمّهات فأرضعته، فقال: أبى الله عزّوجلّ إلّا ما أراد، فلمّا حملت بالحسين عليه السلام قال لها: يا فاطمة، إنّك ستلدين غلاما قد هنّأني به جبرئيل، فلا ترضعيه حتى أجيء إليك، ولو أقمت شهرا! قالت: اَفعل ذلك.

وخرج رسول الله ﷺ في بعض وجوهه فولدت فاطمة الحسين عليه السلام، فما أرضعته حتى جاء الرسول ﷺ[٧] فقال لها: ماذا صنعتِ؟ قالت: ما أرضعته، فأخذه

---

١. المناقب، ج ٤، ص ٥٠.

٢. في المصدر: فعرفت فاطمة فكرهت ذلك فنزلت.

٣. المناقب، ج ٤، ص ٥٠.

٤. في المصدر: عن برّة ابنة.

٥. في المصدر: أعطنيه.

٦. في المصدر: أدركني.

٧. في المصدر: رسول الله.

وجعل لسانه في فمه، فجعل الحسين يمصّ حتى قال النبيّ ﷺ: إيهاً حسين! إيهاً حسين! ثمّ قال لها: أبى الله إلّا ما يريد؛ هي فيك وفي ولدك، [يعني] الإمامة.[١]

و روى ابن عباس [والصادق عليه السلام] أنّ الحسين عليه السلام لمّا وُلد أمر الله جبرئيل أن يهبط في ألف من الملائكة، فيهنّئ رسول الله من الله تعالى ومن جبرئيل، قال: فهبط جبرئيل فمرّ على جزيرة في البحر، فيها ملك يقال له: «فرطس»، فكان في الجملة[٢] فبعثه الله في شيء فأبطأ عليه، فكسر جناحَه وألقاه في تلك الجزيرة، فعَبدَ الله سبع مأة عام حتّى ولد الحسين، فقال الملك لجبرئيل: أين تريد؟ قال: إنّ الله عزّوجلّ أنعم على محمّد بنعمة فبُعثتُ أهنّيه من الله ومنّي، فقال: يا جبرئيل، احملني معك لعلّ محمداً يدعو لي، قال: فحمله فلمّا دخل جبرئيل على النّبيّ عليه السلام هنّأه من الله ومنه، وأخبره بحال فرطس، فقال له النبيّ ﷺ: قل له يتمسّح بهذا المولود، وعُد إلى مكانك.

قال: فتمسّح فرطس بالحسين عليه السلام وارتفع، فقال: يا رسول الله، أما إنّ أمّتك ستقتله، وله عليَّ مكافاة: لا يزوره زائر إلّا أبلغته عنه، ولا يسلّم (عليه) مسلِّم إلّا أبلغته سلامه، ولا يصلّي عليه مصلّ إلّا أبلغته صلاته، ثمّ ارتفع.

قال ابن عباس: فالملك لا يُعرف[٣] في الجنّة إلّا بأنْ يقال: هذا مولى الحسين بن عليّ بن أبي طالب عليه السلام![٤] هذا ذكر ابن شهر آشوب حديث فرطس في كتابه.

وبطريق آخر ذكره أبو جعفر الطّوسى في مصباح الأنوار[٥] [روايةً عن القاسم بن

---

١. المناقب، ج ٤، ص ٥٠.

٢. في المصدر: من الحملة.

٣. في المصدر: ليس يعرف.

٤. المناقب، ج ٤، ص ٧٤.

٥. في المصدر (مناقب آل أبي طالب): المصباح.

العلاء الهمداني حديث فطرس الملك في الدعاء وفي المسألة الباهرة في تفضيل الزهراء الطاهرة عن أبي محمّد الحسن بن الطاهر الهاشمي القائني] وهو أنّ الله تعالى كان خيّره من عذاب في الدنيا وفي الآخرة[١] فاختار عذاب الدنيا، فكان معلّقاً بأشفار عينيه في جزيرة [في] البحر؛ لا يمرّ به حيوان، وتحته دخان متيرة[٢] غير منقطع، فلمّا أحسّ الملائكة نازلين سأل مَن مرّ به منهم عمّا أوجب لهم ذلك، فقال: وُلد للحاشر النبيّ الأمّي أحمد من بنته ووصيّه ولد يكون منه أئمة الهدى إلى يوم القيامة، فسأل من أخبره أنّه يهنّئ رسول الله ﷺ بتلك عنه، ويعلمه بحاله، فلمّا علِم النّبيّ ﷺ بذلك سأل الله أن يُعتقه للحسين، ففعل سبحانه فحضر فرطس، وهنّأ النبيّ ﷺ وعرج إلى موضعه وهو يقول: مَن مثلي، وأنا عتيق[٣] الحسين بن عليّ وفاطمة وجدّه أحمد الحاشر[٤]؟

وقال شرحبيل بن أبي عون: إنّ الملك الذي جاء إلى النبيّ[٥] (في ولادة الحسين) إنّما كان ملك البحار؛ وذلك أنّ ملكا من ملائكة الفردوس[٦] نزل إلى البحر الأعظم، ثمّ نشر أجنحته [عليه] وصاح صيحة وقال (في صيحته): يا أهل البحار، البسوا أثواب الحزن[٧]؛ فإنّ فَرْخ (آل) محمّد مذبوح مقتول[٨]! ثمّ جاء إلى النّبي ﷺ فقال: يا حبيب الله، يقتل هذا على الأرض قوم من أهل بيتك تقتلهم فرقة

---

١. في المصدر: عذابه في الدنيا أو في الآخرة.

٢. في المصدر: منتن؛ (مَتَر الحبل: مدّه).

٣. في المصدر: عتاقة.

٤. المناقب، ج ٤، ص ٧٤ و ٧٥؛ لم يوجد في «مصباح المتهجد» للشيخ الطوسي.

٥. في «الفتوح»: ﷺ وكذلك في سائر الموارد.

٦. في المصدر: الفراديس.

٧. في المصدر: يا أصحاب البحار البسوا ثياب الحزن.

٨. عبارة الرواية في كامل الزيارات تتم هاهنا.

من أمّتك ظالمة[١] متعدّية فاسقة، يقتلون فرخك الحسين ابن بنتك بأرض كرب وبلاء، وهذه تربته [يا محمّد]. قال: ثم ناوله قبضة من أرض كربلاء، وقال: تكون هذه التربة عندك حتّى ترى علامة ذلك. ثمّ حمل ذلك الملك من تربة الحسين في بعض أجنحته، فلم يبق ملك في سمآء الدنيا إلّا شَمّ تلك التربة، [وصار فيها عنده خبر وأثر].

قال: ثمّ أخذ النّبيّ [ﷺ] تلك القبضة التي جاء بها الملك فشمّها[٢] وهو يبكي ويقول في بكائه: «اللّهمّ لاتبارك في قاتل (الحسين) وَلدي، وأصلِه نار جهنّم. ثمّ دفع القبضة إلى أمّ السّلمة، وخبّرها بمقتل[٣] الحسين عليه السلام على شاطئ[٤] الفرات، وقال: يا أمَّ سلمة، خذي هذه التربة إليكِ؛ فإنّها إذا تغيّرت وتحوّلت دماً عَبيطا[٥]، فعند ذلك يقتل وَلدي[٦] الحسين!

فلمّا أتى على الحسين سنة كاملة من مولده[٧] هبط على رسول الله ﷺ اثنا عشر ملكا: أحدهم على صورة الأسد، والثاني على صورة الثور، والثالث على صورة التِّنّين[٨]، والرابع على صورة بني آدم، و الثمانية الباقية على صورة شيء محترقة وجوههم، وقد[٩] نشروا أجنحتهم وهم يقولون: يا محمّد، إنّه سيَنزل بولدك

---

١. في المصدر: يا حبيب الله يقتل على هذه الأرض فرقتان من أمّتك إحداهما ظالمة.

٢. في المصدر: فجعل يشمّها.

٣. في المصدر: فأخبرها بقتل.

٤. في المصدر: بشاطئ.

٥. دم عبيط: خالص طريّ.

٦. في المصدر: إذا تغيّرت واستحالت دما عبيطا سيقتل ولدي.

٧. في المصدر: من مولده سنة كاملة.

٨. التنّين ج تنانين: الحوت، الحيّة العظيمة.

٩. في المصدر: والرابع على صورة ولد آدم والباقون الثمانية على صورة شتّى محمّرة وجوههم قد...

الحسين بن فاطمة ما نزل بهابيل[١] من قابيل، [وسيعطى هابيل أخو قابيل، وسيحمل على قاتله مثل وزر قابيل. قال:] ولم يبق في السمآء مَلَكا إلّا نزل على رسول الله ﷺ[٢] كلٌّ يُعزّيه بالحسين عليه السلام، ويخبره بثواب ما يعطى، و (بما) يعرض عليه تربته والنبيّ [عليه السلام] يقول: اللّهم اخذل من خذله، واقتل من قتله، ولاتمنعه بما طلبه!

وقيل: أتى[٣] إلى النبيّ ﷺ ملك من ملائكة الصفيح الأعلى، لم ينزل إلى الأرض منذ خلق الله[٤] الدنيا؛ وإنّما استأذن ذلك الملك [ربّه] (في ولادة الحسين)، ونزل شوقاً منه إلى رسول الله ﷺ. فلمّا نزل إلى الأرض أوحى الله سبحانه إليه: أن أخبر[٥] محمداً بأنَّ رجلاً من أمّته ـ يقال له يزيد (لعنه الله) ـ يقتل فرخه الطاهر ابن الطاهرة نظيرة البتول (مريم) [ابنة عمران]، فقال الملك: إلهي وسيّدي، لقد نَزلتُ من السّماء وأنا مسرور بنزولي على نبيّك محمّد ﷺ، فكيف[٦] أُخبره بهذا [الخبر]؟ ليتني لم أنزل عليه!

فنودي الملكُ مِن فوق رأسه أن امض إلى ما أُمرت، فجاء وقد نشر أجنحته بين يدي رسول الله، وقال[٧]: السلام عليك يا حبيب الله، إنّي استأذنت ربّي بالنزول[٨] إليك فأَذن لي، فليت ربّي دقّ جناحي ولم آتك بهذا الخبر، ولكنّي مأمور يا نبيّ

---

١. في المصدر: بأبيك.

٢. في المصدر: في السماوات ملكا إلّا وقد نزل إلى النبيّ ﷺ.

٣. في المصدر: قال المسوّر بن مخرمة: ولقد أتى.

٤. في المصدر: خلقتْ.

٥. في المصدر: أوحى الله عزّوجلّ إليه: أيها الملك أخبر.

٦. في المصدر: بنزولي إلى وليك محمّد فكيف... لم أنزل إليه.

٧. في المصدر: امض لما أمرت فنزل وقد نشر اجنحته حتى وقف بين يديه فقال.

٨. في المصدر: في النزول.

الله؛ اعلم أنّ رجلا من أمّتك يُقال له يزيد ـ زاده الله عذاباً ـ يَقتل فرخك الطاهر ابن (فرختك) الطاهرة (نظيرة البتول مريم)، ولم يمتّع [بالملك من] بعد ولدك، وسيأخذ الله على سوء عمله[1] فيكون من أصحاب النار. [قال: فلمّا أتت على الحسين...].[2]

الباب الثاني: في ذكر تسميتهما

الأوّل في ذكر تسميته الحسن عليه السلام

قال كمال الدين بن طلحة في كتاب مطالب السَّئول في مناقب آل الرسول: اسم الحسن سمّاه به جدّه رسول الله صلى الله عليه وآله، فلمّا ولد عليه السلام قال: ما سمّيتموه؟ قالوا: حرباً. قال: بل سَمّوه حسناً. ثمّ إنّه (صلى الله عليه وآله) عقَّ عنه [وذبح] كبشاً. وبذلك احتجّ [الشافعي] في كون العقيقة سنّةً في[3] المولود. وتولّى ذلك النبيّ صلى الله عليه وآله ومنع أن تفعله فاطمة عليها السلام، وقال لها: احلقي رأسه، وتَصدّقي بوزن الشعر فضّةً، ففعلَت ذلك. وكان وزن شعره يوم حلقه درهما وشيئاً فتصدَّقَت به، فصارت العقيقة والتصدّق بزنة الشعر سُنّة [...].[4]

وعن أسمآء بنت عميس أنّها قالت: لمّا وَلدت فاطمة الحسن جاء[5] النبيّ صلى الله عليه وآله فقال: يا أسمآء، هاتي ابني، فدفعته إليه في خرقة صفرآء، فرمى بها وقال: يا أسمآء، ألم أعهد إليكم أن لا تَلُفّوا المولودَ في خرقة صفرآء؟! فلففته في خرقة بيضآء، ودفعته إليه فأذّن في أذُنه اليُمنى، وأقام في اليسرى، ثمّ قال لِعليّ: أيَّ شيء سمّيتَ ابني [هذا]؟ فقال أمير المؤمنين: ما كنت لأسبقك باسمه [يا رسول الله]،

---

١. في المصدر: سيأخذه الله مغافصة على أسوء عمله.

٢. الفتوح لأحمد بن أعصم الكوفي، ج ١، ص ٢١٣ (لم يوجد في مكان آخر).

٣. في المصدر: عن.

٤. مطالب السئول، الطبعة الحجرية، ص ٦٤؛ ولكن نقل المؤلف من كشف الغمة، ج ١، ص ٥١٨.

٥. في المصدر: جاءني.

وقد كنت أُحبّ أن أسمّيه حرباً. فقال (رسول الله ﷺ): وأنا لا (أحبّ أن) أسبق ربّي باسمه.[١]

ثمّ هبط جبرئيل فقال: السلام عليك يا محمّد، العليّ الأعلى يُقرئك السلام ويقول: عليٌّ منك بمنزلة هارون من موسى ولا نبيَّ بعدك. سمّ ابنك هذا باسم ابن هارون. قال: وما اسم ابن هارون، يا جبرئيل؟ قال: شَبَر. قال: لساني عربيّ. قال: سمّه الحسن، [فسمّاه الحسن].

فلمّا كان [يوم] سابعه عقَّ عنه بكبشين أملحين وأعطى القابلة فخِذاً [وحلَق رأسه]، وتصدّق بوزن الشعر ورقاً، (وحلق رأسه)، وطلى رأسه بالخَلُوق[٢] [ثمّ قال: يا أسماء، الدم فعل الجاهليّة...].[٣]

و روى الجنابذي أنَّ عليّاً عليه السلام سمّى الحسن حمزةَ، والحسين جعفراً، فدعا رسولُ الله ﷺ علياً وقال [له]: إنّي قد أُمرتُ أن أغيّر اسم ابنيَّ هذين. قال (علي عليه السلام): فما شاء الله ورسول الله[٤]؟ قال: فهُما الحسن والحسين.

ويظهر من كلامه أنّ الحسن بقي[٥] مسمّى حمزة إلى حسين ولد الحسين، [وغُيّرت أسماءهما عليهما السلام وقتئذٍ وفي هذا نظر لمتأمّله. أو يكون قد سمّى الحسن حمزة وغيَّره، ولمّا ولد الحسين سُمّي جعفرا فغيّره[٦]، فتكون التسمية في زمانين، والتغيير كذلك.[٧]

---

١. في المصدر: باسمه ربّي.

٢. الخلوق: ضربٌ من الطيب أعظم أجزائه الزعفران.

٣. المناقب، لابن شهر آشوب، ج ٤، ص ٢٥ و ٢٦؛ روضة الواعظين، ص ١٥٣ و ١٥٤.

٤. في المصدر: رسوله.

٥. في المصدر: أنّه بقي الحسن عليه السلام.

٦. في المصدر: وسمّي جعفرا غيّره.

٧. كشف الغمة، ج ١، ص ٥١٨.

وعن جابر بن عبدالله الأنصاري، قال: قال رسول الله ﷺ: إنّما سُمّي الحسن حسناً لأنّ بإحسان الله قامت السموات والأرض. والحسن مشتقّ[١] من الإحسان، وعليٌّ والحسن اسمان من أسماء الله تعالى، [والحسين تصغير الحسن].[٢]

الثاني: في ذكر تسمية أبي عبدالله الحسين

اسمه في التورية شَبير وفي الإنجيل طاب.

قال كمال الدين بن طلحة: اسم الحسين اسم سمّاه به رسول الله ﷺ، لأنّه لمّا ولد وأُعلم به النبيّ أخذه وأذّن في أذنه اليمنى، وأقام في السيرى[٣] وقال، سمّوه حسينا؛ فكانت تسمية أخيه بالحسن وتسميته بالحسين صادرة عن النبيّ ﷺ. ثمّ إنّه ﷺ عقّ [عنه]، وذبح كبشاً، وحلقَت والدتُه ﷺ رأسه، وتصدّقت بوزن شعره فضّة كما أمرها رسول الله ﷺ، وقد تقدّم ذلك في أخبار الحسن ﷺ.[٤]

وفي كتاب «الفردوس» روى سلمان الفارسي عن النّبيّ ﷺ أنّ هارون سمّى[٥] ابنيه شَبَّر وشَبير، وإنّي سمّيت ابنيَّ الحسن والحسين بما سمّى هارون ابنيه [شبّرا وشبيرا][٦].

---

١. في المصدر: السماوات والأرضون واشتقّ الحسين.

٢. مناقب آل أبي طالب، ج ٣، ص ٣٩٨.

٣. في مطالب السئول كذلك: أذّن في أذنه وأقام كما فعل.

٤. مطالب السئول، ص ٧٠؛ لكن نقلُ المؤلف من كشف الغمة، ج ٢، ص ٤.

٥. في المصادر: سمّى هارون.

٦. الإضافة ليس في المصدرين الأخيرين، نقلناه من الفردوس. الفردوس بمأثور الخطاب، ج ٢، ص ٣٣٩، ح ٣٥٣٣، كشف الغمة، ج ١، ص ٥٢٥، مناقب آل أبي طالب، ج ٣، ص ٣٩٧.

الباب الثالث: في ذكر كنيتهما وألقابهما عليهما السلام

الأوّل: في ذكر كنية الإمام الثاني وألقابه

قال الشيخ كمال الدين بن طلحة في كتاب مطالب السَّئول في مناقب آل الرسول: كنية الحسن أبو محمّد لاغيره، (وقيل: أبو القاسم)، وأمّا ألقابه فكثيرة: التقيّ والطيّب والزكيّ والسيّد والسبط والوليّ (والأمين والحجّة والبرّ والمجتبى والسبط الأوّل والزاهد)؛ كلّ ذلك [كان] يقال له ويطلق عليه، وأكثر هذه الألقاب شهرةً «التقيّ» لكن أعلاها رتبةً وأولاها به ما لقّبه به رسول الله صلى الله عليه وآله حيث وصفه وخصّه بأن جعله نعتا له؛ فإنّه صحّ النقل عن النبيّ صلى الله عليه وآله فيما أورده الأئمّة الأثبات والرواة الثقاة أنّه قال: «ابني هذا سيدٌ». وسيأتي هذا الحديث بالتمام في باب فضله إن شاء الله، فيكون أولى ألقابه «السيّد[١]».

وقال ابن خشّاب: كنيته أبو محمّد، وألقابه: الوزير والتقيّ والقائم والطيّب والحجّة والسيّد والسبط والوليّ.[٢]

الثاني: في ذكر كنية أبي عبدالله الحسين عليه السلام وألقابه

قال كمال الدين بن طلحة: كنيته أبو عبدالله لا غير، وأمّا ألقابه فكثيرة: الرشيد والطيب والوفيّ والسيّد والزكيّ والمبارك (والشهيد والسعيد) والتابع لمرضاة الله والسبط. فكلّ هذه [كانت] يقال له ويطلق عليه. وأشهرها: الزكيّ، (و) [لكن] أعلاها رتبة ما لقّبه به رسول الله صلى الله عليه وآله في قوله عنه وعن أخيه أنّهما سيّدا شباب أهل الجنة؛ فيكون السيّد أشرفها، وكذلك السبط فإنّه صحّ (النقل) عن رسول الله صلى الله عليه وآله أنّه قال: «حسين سبط من الأسباط». وسيأتي هذا الحديث في باب فضله[٣].

---

١. مطالب السئول، ص ٦٤؛ نقل من كشف الغمة، ج ١، ص ٥١٨ و ٥١٩.

٢. كشف الغمة، ج ١، ص ٥١٩.

٣. مطالب السئول، ص ٧٠؛ نقل من كشف الغمة: ج ٢، ص ٤.

وقال ابن خشّاب: يكنّى بأبي عبدالله (الحسين)، ولقبه الرشيد والطيب والوليّ[١] والسيّد والمبارك والتابع لمرضاة الله ودليل على ذات الله **[عزّوجلّ]** والسبط.

الباب الرابع: في ذكر نسبتهما عليهما السلام

قال كمال الدين **[محمّد]** بن طلحة (الشافعي)[٢]: قد) حصل للحسن ولأخيه الحسين (من شرافة النسب) ما لم يحصل لغيرهما؛ فإنّهما سبطا رسول الله صلى الله عليه وآله وريحانتاه وسيّدا شباب أهل الجنة، فجدّهما رسول الله صلى الله عليه وآله، وأبوهما عليّ بن أبي طالب بن عبدالمطلب بن هاشم **[عليهم السلام]**، وأمّهما الطهر البَتول[٣] فاطمة بنت **[محمّد]** الرسول[٤] سيدة النساء؛ نَسَبٌ كان عليه من شمس الضحى نوراً[٥]، ومن فلق الصباح عموداً[٦]. فقال: نسبهما عليهما السلام هو النسب الذي يتضأّل[٧] عنده الأنساب، وشرفهما عليهما السلام[٨] هو الشرف الذي يحكم **[أسجل]** بصحته الأثر والكتاب، فهما[٩] دَوحَتا النبوة التي طابت فرعاً وأصلاً، وشعبتا الفتوّة التي سمت عُلًى ورفعةً **[ونبلاً]**، وإنسانا عين السيادة والفخار، وسليلا الشرف الذَين[١٠] الخيلاء في مضر ونزار.

---

١. في المصدر: الوفيّ.

٢. مطالب السئول: ص ٦٤.

٣. البتول: البكر.

٤. في المصدرين: رسول الله صلى الله عليه وآله.

٥. في مطالب السئول: نسب كان عليه وضح الضحى نورا.

٦. وجدت بقية العبارة في كشف الغمة فقط.

٧. تضاءل: صغُر و ضعف، تصاغر و تقاصر.

٨. في مصدر: أقول: إن نسبه عليه السلام هو النسب... و شرفه عليه السلام.

٩. في المصدر: فهو وأخوه؛ و«الدّوحة: الشجرة العظيمة».

١٠. في المصدر: الّذي.

وقد اكتنفهما العزّ والشرف، ولازمهما السؤدد فما له عنهما منصرف، وأحاط بهما المجد من طرفيهما، وتُصُوِّرا من الجلالة، وكادت أن تقطر من عطفيهما، وتَكوَّنا من الأَرْيَحِيَّة[١]، فهي تلوح عن[٢] شمائلهما، وتبدو كما يبدو النهار على مَخائلهما[٣] بذّ[٤] الأضراب والأمثال، وأين الضريب والمماثل ؟! وترفّعا [في أوج الفتوة] عن العديل والمساجل، وأين العديل والمساجل ؟! وفاقاً[٥] في طيب الأعراق، وطهارة الأخلاق رتبة الأواخر والأوائل، فعَلتْ سماء فضائلهما عن الشمس[٦] [حتى قيل: أين الثريا من يد المتناول!] نسبهما يتّصل بمحمّدﷺ من قِبل أمّهما بغير فصل، ومن قبل أبيهما يجتمع في عبدالمطلب، [فأعجب لطيف فرع وزكاء أصل...].[٧]

وقد جاوز فضلهما وشرفهما على أطباق سبع سموات. لايحيط نسبٌ شرافة نسبهما، ولايداني حسب يقرب حسبهما. ولادة أبيهما في الكعبة، وتزويج أمّهما في الجنّة، وكان يحرّك مهدهما جبرائيل، ويلاعبهما ميكائيل، وقد ركبا كتفي النبيّ، ورُبّيا في حجر الوصيّ.

وليت شعري؛ هل يوجد في أمّة نبيّنا أو في غيره مِن أمم الأنبياء أحد: جدُّه كجدّهما أو أب كأبيهما أو أمّ كأمّهما أو عمّة كعمّتهما أو خال كخاليهما! جدُّهما البشير النذير السراج المنير، وأبوهما عليّ بن أبي طالب سيد الوصيّين وقائد الغرّ

---

١. الأريَحيّة: خصلة تجعل الإنسان يرتاح إلى الأفعال الحميدة وبذل العطايا.

٢. في المصدر: على.

٣. المَخِيلة ج مخايل: المظنّة.

٤. البَذّ: المِثل.

٥. في المصدر: وفاتاً.

٦. في المصدر: سماء فضلهما عن اللمس.

٧. انتهاء نقل كشف الغمة ج ١، ص ٥١٧ ولم يوجد ما يأتي في مصدر.

المحجّلين، وأمّهما فاطمة سيّدة نسآء العالمين، وعمّهما جعفر الطيار يطير في الجنّة مع الملائكة، وخالُهما القاسم بن رسول الله، وخالتهما زينب بنت رسول الله، وجدّتهما خديجة بنت خويلد، بل ليس خصلة من خصال المجد ولا مزيّة من مزايا الشرف إلّا وهما أصلها وعينها ومنبعها.

الباب الخامس في ذكر الاستدلال على إمامتهما عليهما السلام

[الدليل الأوّل][1]: قال الله تعالىٰ: ﴿والذين آمنوا واتّبعتهم ذرّيّتهم بإيمان﴾ [ولاتّباع أحسن من اتّباع الحسن والحسين وقال تعالى] ﴿ألحقنا بهم ذرّيّتهم﴾[2] فقد ألحق [الله] بهما ذرّيّتهما برسول الله صلى الله عليه وآله، وشهد بذلك كتابه، فوجب لهم الطاعة بحقّ الإمامة مثل ما وجب للنبيّ لحقّ النبوة.

[الثاني]: وقال (الله) تعالى حكاية عن حملة العرش ﴿الذين يحملون العرش ومَن حوله يسبّحون بحمد ربّهم ويستغفرون للّذين آمنوا ربّنا وسعتَ كلَّ شيءٍ رحمةً وعلماً فاغفر للّذين تابوا واتّبعوا سبيلك وقهم عذاب الجحيم ربّنا وأدخلهم جنّات عدن التي وعدتهم ومَن صلح من آبائهم وأزواجهم وذرّيّاتهم إنّك أنت العزيز الحكيم وقهم السيئات (ومَن تَقِ السيئاتِ يومئذ فقد رحمته)﴾[3] وقال أيضاً ﴿والذين يقولون ربّنا هب لنا من أزواجنا وذرّيّاتنا قرّة أعين﴾[4] ولا يَسبق النبيُّ صلى الله عليه وآله في فضيلة (إلّا وهما سبقا)، وليس أحقّ بهذا الدعاء بهذه الصيغة منه وذرّيته، فقد وجب لهم الإمامة.

[الثالث]: ويُستدلّ على إمامتهما بما رواه الطريقان المختلفان والطائفتان

---

١. ما كانت هذه الأعداد الداخلة بين المعقوفتين في النسخة ولا في المصدر، بل أضفناه للتسهيل.

٢. الطور (٥٢)، ٢١.

٣. الغافر (٤٠)، ٧ـ٩.

٤. الفرقان (٢٥)، ٧٤.

المباينتان من نصّ النبيﷺ على إمامة الاثني عشر، وإذا ثبت ذلك فكلّ مَن قال بإمامة الاثني عشر قطع على إمامتهما.

[الرابع]: ويدلّ أيضاً ما ثبت بلا خلاف أنّهما دعَوَا النّاس إلى بيعتهما والقولِ بإمامتهما، فلايخلو من أن يكونا [محقّين أو مبطلين: فإن كانا محقّين فقد ثبتت إمامتهما، وإن كانا] مبطلين وجب القول بإبطالهما وتضليلهما بادعائهما، وهذا[1] لا يقوله مسلم.

[الخامس]: ونستدلّ أيضاً بأنّ طريق إمامته[2] لا يخلو إمّا أن يكون هو النصّ أو الوصف والاختيار، وكلّ ذلك قد حصل في حقّهما فوجب القول بإمامتهما.

[السادس]: ونستدلّ[3] أيضاً بما قد ثبت بأنّهما خرجا وادّعيا (الإمامة)، ولم يكن في زمانهما غير معاوية ويزيد، وهما قد ثبت فسقهما بل كفرهما، فوجب[4] أن يكون الإمامة للحسن والحسين.

[السابع]: ونستدلّ[5] أيضاً بإجماع أهل البيت [عليهم السلام لأنّهم أجمعوا على إمامتهما، وإجماعُهم حجّة.

[الثامن]: ويستدلّ] أيضاً بالخبر المشهور، أنّه قالﷺ: ابناي هذان إمامان قاما أو قعدا[6]. أوجب لهما الإمامة بموجب القول سواءً نهضا بالجهاد أو قعدا عنه، دعيا إلى أنفسهما أو تركا ذلك. وطريقة العصمة والنصوص، وكونهما أفضل الخلق

---

١. في المصدر: وجب القول بتفسيقهما وتضليلهما وهذا.

٢. في المصدر: يُستدلّ أيضاً بأنّ طريق الإمامة.

٣. في المصدر: يُستدلّ.

٤. في المصدر: فيجب.

٥. في المصدر: يُستدلّ.

٦. كشف الغمة، ج ٢، ص ١٥ و ٣٦؛ دعائم الإسلام، ج ١، ص ٣٧، وفيهماﷺ بدل ﷺ.

تدلّ على إمامتهما، وكانت الخلافة [في] أولاد الأنبياء، وما بقي لنبيّنا ولدٌ سواهما.

[التاسع]: و(أيضاً) من برهانهما بيعة رسول‌الله لهما، ولم يبايع صغيراً غيرهما.

[العاشر]: ونزول القرآن بإيجاب ثواب الجنّة عن عملهما مع ظاهر الطفولية منهما؛ قوله تعالىٰ: ﴿ويطعمون الطعام﴾[١] الآيات، نعتهما[٢] بهذا القول مع أبويهما، وأدخلهما في المباهلة. [وقال ابن علّان المعتزلي: هذا يدلّ على أنّهما كانا مكلَّفين في تلك الحال؛ لأنّ المباهلة لاتجوز إلّا مع البالغين]. وقال (بعض) أصحابنا: إنّ صغر السنّ عن حدّ البلوغ لاينافي كمال العقل، وبلوغُ الحُلُم حدّ لتعلّق الأحكام الشريعة فكان ذلك لخرق العادة، فثبت بذلك أنّهما كانا حُجّتي[٣] الله لنبيّه في المباهلة مع طفوليتهما، ولو لم يكونا إمامين لم يحتجّ الله بهما مع صغر سنّهما على أعدائه فتبيّن[٤] في الآية ذكر قبول دعائهما، ولو أنّ رسول الله ﷺ وجد من يقوم مقامهم غيرهم لباهل بهم، أو جمَعهم معهم، فاقتصاره عليهم يبيّن فضلهم ونقص غيرهم، وقد قدّمهم في الذّكر على الأنفس ليبيّن على[٥] لطف مكانهم وقرب منزلتهم، وليؤذن بأنّهم مقدّمون على الأنفس [معدّون بها، وفيه دليل لاشيء] أقوى منه؛ إنّهم أفضل خلق الله.[٦]

[الحادي عشر]: وروي عنه ﷺ أنّه قال للحسين عليه السلام: أنت إمام بن إمام، الإمام أخو الإمام أبو الأئمّة التسعه، تاسعهم قائمهم.[٧]

---

١. الإنسان (٧٦)، ٨.

٢. في المصدر: «فعمّهما» بدل «نعتهما».

٣. في المصدر: حجّة.

٤. في المصدر: ولم يتبيّن.

٥. في المصدر: عن.

٦. مناقب آل أبي طالب، ج ٣، ص ٣٦٧ـ٣٦٨.

٧. الرواية ملفقة من الروايتين:

[الثاني عشر]: وروي أنّ حبابة الوالبيّة (أتت عليّاً عليه السلام في رحبة المسجد فقالت:) يا أمير المؤمنين، ما دلالة الإمامة ـ رحمك الله؟ فقال لي: ايتيني بتلك الحصاة، وأشار بيده إلى حصاة فأتيته بها، فطبع لي فيها بخاتمه وقال: يا حبابة، إن ادّعى مدّع الإمامة، وقدر أن يفعل كما فعلتُ فاعلمي أنّه محقّ مفترض الطاعة، والإمام لايعزب عنه شيءٌ يريده. قالت: ثمّ انصرفتُ حتى قبض أمير المؤمنين [عليه السلام] فأتيت[1] الحسن عليه السلام وهو في مجلس أمير المؤمنين عليه السلام، والناس يسألونه. فقال لي: يا حبابة الوالبيّة، فقلت: نعم يا مولاي، فقال: هاتي ما معك، فأعطيته الحصاة فطبع فيها كما طبع أمير المؤمنين. [عليه السلام قالت:] ثمّ أتيتُ الحسين عليه السلام وهو في مسجد الرّسول صلى الله عليه وآله، فقرب ورحّب[2] (و) قال: أتريدين دلالة الإمامة؟ فقلت: نعم يا سيّدي،فقال: هات ما معك، فناولته الحصاة فطبع فيها [كما طبع أمير المؤمنين عليه السلام].

قالت: ثمّ رأيت عليّ بن الحسين [عليه السلام] وقد بلغ بي الكبر [إلى أن أعييتُ] وأنا أعدّ يومئذ مائة ثلاثة عشر[3] سنة، فرأيته راكعاً وساجداً مشغولاً بالعبادة، فيئستُ من الدلالة، فأومى إليّ بالسبّابة فعاد إليّ شبابي. قالت: فقلت: يا سيّدي، كم مضى من الدنيا وكم بقي؟ قال: أمّا ما مضى فنعم، وأمّا ما بقي فلا، ثمّ قال: هات ما معك، فأعطيته الحصاة فطبع فيها، ثمّ أتيت [أبا جعفر عليه السلام فطبع لي فيها، ثمّ أتيت أبا

↔ كفاية الأثر ص ٢٨:... عن أبي سعيد الخدري قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول للحسين: أنت الإمام ابن الإمام وأخو الإمام تسعة من صلبك أئمّة أبرار والتاسع قائمهم.

والمناقب، ج ٤، ص ٧٠؛ وكشف الغمة ج ٢، ص ٥٠٩ والخصال ص ٤٧٥:... عن سلمان الفارسي رضي الله عنه قال: دخلت على النبيّ صلى الله عليه وآله وإذا الحسين على فخذيه وهو يقبّل عينيه ويلثم فاه وهو يقول: أنت سيد ابن سيد أبو سادة أنت إمام ابن إمام أبو الائمّة أنت حجة ابن حجة أبو حجج تسعة من صلبك تاسعهم قائمهم.

١. في المصدر: فأتت.

٢. رحّب المكانَ: وسّعه.

٣. في المصدر: ثلاث عشرة.

عبدالله عليه السلام فطبع لي فيها، ثمّ أتيت [لي] أبا الحسن(عليه السلام) موسى بن جعفر[عليه السلام] فطبع [لي] فيها، ثمّ أتيت الرضا عليه السلام فطبع [لي] فيها. (و) عاشت حبابة [الوالبية] بعد ذلك تسعة أشهر على ما ذكر [ه عبدالله بن هشام].[1]

الباب السادس: في ذكر الآيات الواردة في حقّهما عليهما السلام

(روى) [الشيرازي في كتابه بالإسناد عن] الهذيل عن مقاتل عن محمّد بن الحنفية، عن الحسن بن عليّ (بن أبي طالب) عليه السلام، قال: كلّ ما في كتاب الله عزّوجلّ (قوله) «إنّ الأبرار»، فوَالله ما أراد به إلّا عليَّ بن أبي طالب عليه السلام وفاطمة وأنا والحسين؛ لأنّا نحن الأبرار[2] بآبائنا وأمّهاتنا، وقلوبنا علت بالطاعات والبرّ، وتبرّأتْ من الدنيا وحبّها وأطعنا الله في جميع فرائضه، وآمنّا بوحدانيته، وصدّقنا برسوله.[3]

وعنه بهذا الإسناد، قال الحسن بن علي عليه السلام في قوله [تعالى]: ﴿في أيّ صورة ما شآء ركّبك﴾،[4] قال: صوّر الله عزّوجلّ عليَّ بن أبي طالب [في ظهر أبي طالب] على صورة محمّد، فكان عليّ بن أبي طالب أشبه النّاس برسول الله صلى الله عليه وآله، وكان الحسين [بن علي] أشبه النّاس بفاطمة، وكنت [أنا] أشبه النّاس بخديجة الكبرى.[5]

وقال ابن عباس في قوله: ﴿ولتَسمعُنّ من الذين أُوتوا الكتاب من قبلكم ومن الذين أشركوا أذًى كثيراً﴾[6]: نزلت في رسول الله خاصّة وأهل بيته.[7] وقرأ الباقر عليه السلام:

---

١. كشف الغمة، ج ١، ص ٥٣٤؛ كمال الدين، ص ٥٣٦؛ مناقب آل أبي طالب، ج ١، ص ٢٩٩ مع اختلاف يسير.

٢. في المصدر: «أبرار» بدل «الأبرار».

٣. مناقب آل أبي طالب، ج ٤، ص ٢.

٤. الانفطار (٨٢)، ٨.

٥. مناقب آل أبي طالب، ج ٤، ص ٢.

٦. آل عمران (٣)، ١٨٦ و ١١٠.

«أنتم خير أمّة[٨] أخرجت للنّاس» بالألف إلى آخر الآية. نزل فيها[٩] جبرئيل، وما عنى بها إلّا محمّداً وعليّاً والأوصياء من ولده عليهم السلام.[١٠]

(**روي** عن) موسى بن جعفر (الكاظم) عن آبائه عليهم السلام وأبو الجارود عن الباقر عليه السلام وزيد بن عليّ في قوله تعالى: ﴿فقد استمسك بالعروة الوثقى﴾[١١]، قال: مودّتنا أهل البيت.[١٢]

وقال الحسن بن علي عليه السلام في كلام له: وأعزّ به العرب عامّة، وشرّف من شآء منهم[١٣] خاصة فقال: ﴿وإنّه لذكرلك ولقومك﴾[١٤].

وعن الباقر عليه السلام **[في]** قوله (تعالى): ﴿[كلاّ] إنّ كتاب الأبرار﴾ إلى قوله: ﴿المقرّبون﴾[١٥] وهو رسول الله وعليّ وفاطمة والحسن والحسين عليهم السلام.[١٦]

وقد صحّ عن الحسن بن علي عليه السلام أنّه خطب النّاس فقال في خطبته: أنا مِن أهل البيت الذين افترض الله مودّتهم على كلّ مسلم فقال [تعالى شأنه]: ﴿قُل لا أسئلكم عليه أجراً إلّا المودّة في القربى﴾[١٧]، وقوله: ﴿ومن يقترف حسنة نزد له فيها حُسناً﴾[١٨]،

---

٧. في المصدر: أنزلت في رسول الله وأهل بيته خاصة.

٨. في النسخة: «الله» بدل «أمّة».

٩. في المصدر: بها.

١٠. مناقب آل أبي طالب، ج ٤، ص ٢.

١١. البقرة (٢)، ٢٥٦.

١٢. مناقب آل أبي طالب، ج ٤، ص ٢.

١٣. في المصدر: منه.

١٤. الزخرف (٤٣)، ٤٤، مناقب آل أبي طالب، ج ٤، ص ٣.

١٥. المطففين (٨٣)، ١٨ـ٢٨.

١٦. مناقب آل أبي طالب، ج ٤، ص ٣.

١٧ و ١٨. الشورى (٤٢)، ٢٣.

فاقتراف الحسنة مودّتنا أهل البيت.[١]

و روى إسماعيل بن [عبد] الخالق عن الصادق عليه السلام، قال: إنّها نزلت فينا أهل البيت أصحاب الكساء.[٢]

و روى العكبري في فضائل الصحابة بإسناده عن أبي مالك وأبي[٣] صالح عن ابن عبّاس، والثمالي بإسناده عن السدي عن ابن [عبّاس]، قال: اقتراف الحسنة المودّة لآل محمّد صلى الله عليه وآله.[٤]

روىٰ عمّار بن يقطان الأسدي عن أبي عبدالله عليه السلام في قوله تعالىٰ: ﴿إليه يصعد الكلم الطيب والعمل الصالح يرفعه﴾[٥]، قال: ولاية أهل البيت، وأومى[٦] بيده إلى صدره (قال:) فمن لم يتولّنا لم يرفع الله له عملا.[٧]

روى أبو صالح عن ابن عباس في قوله (تعالىٰ: ﴿قل) الحمدلله وسلام على عباده الذين اصطفى﴾[٨]، قال: هم أهل بيت رسول الله صلى الله عليه وآله: عليّ بن أبي طالب وفاطمة والحسن والحسين وأولادهم إلى يوم القيامة. هم صفوة الله وخيرته من خلقه.[٩]

قال أبو نعيم الفضل[١٠] بن دكين بن سفيان عن الأعمش، عن مسلم بن اليقطين،[١١]

---

١. مناقب آل أبي طالب، ج ٤، ص ٣.

٢. مناقب آل أبي طالب، ج ٤، ص ٣.

٣. في المصدر: أبو.

٤. مناقب آل أبي طالب، ج ٤، ص ٣.

٥. الفاطر (٣٥)، ١٠.

٦. في المصدر: قال: ولايتنا أهل البيت وأهوى.

٧. مناقب آل أبي طالب، ج ٤، ص ٣.

٨. النمل (٢٧)، ٥٩.

٩. مناقب آل أبي طالب، ج ٣، ص ٣٨٠.

١٠. في المصدر: الفضيل.

١١. في المصدر: مسلم البطين.

عن سعيد بن جبير في قوله [تعالى]: ﴿والذين يقولون ربّنا هب لنا من أزواجنا وذرّيّاتنا﴾[١] الآية، قال: نزلت هذه الآية ـ والله ـ خاصّة في أمير المؤمنين [عليه السلام قال:] كان أكثر دعائه يقول: ربّنا هب لنا من أزواجنا، يعني فاطمة، [وذرياتنا، يعني] الحسن والحسين قرّة أعين. قال أمير المؤمنين: والله ما سألت ربّي ولداً نضير الوجه، ولا سألته ولداً حسن القامة، ولكن سألت ربّي ولدين[٢] مطيعين لله خائفين وجلين منه؛ حتى إذا نظرت إليه وهو مطيع لله قرّت به عيني. قال: واجعلنا للمتقين إماما. قال: نقتدي بمن قبْلَنا من المتقين فيقتدي المقتدون[٣] بنا من بعدنا. وقال الله (تعالى): ﴿أُولَئك يُجزَون الغرفة بما صبروا﴾، يعني عليّ بن أبي طالب والحسن والحسين وفاطمة، ﴿ويُلقّون فيها تحية وسلاما خالدين فيها حسنت مستقرّاً ومقاماً﴾[٤].

وقد روي أنّ «التين والزيتون» نزلت فيهما[٥].

(وقال) الصادق عليه السلام في قوله تعالى: ﴿يا أيّها الذين آمنوا اتّقوا الله وآمنوا برسوله يؤتكم كِفلين من رحمته ويَجعلْ لكم نوراً تمشون به﴾[٦]، قال: الكفلين الحسن والحسين، والنور عليّ (بن أبي طالب).[٧]

وفي رواية سماعة عنه عليه السلام ﴿نوراً تمشون به﴾ قال: إماماً تأتمّون به.[٨]

---

١. الفرقان (٢٥)، ٧٤

٢. في المصدر: ولداً.

٣. في المصدر: المتّقون.

٤. الفرقان (٢٥)، ٧٥. مناقب آل أبي طالب، ج ٣، ص ٣٨٠.

٥. في المصدر: فيهم. مناقب آل أبي طالب، ج ٣، ص ٣٨٠.

٦. الحديد (٥٧)، ٢٨.

٧. مناقب آل أبي طالب، ج ٣، ٣٨٠.

٨. مناقب آل أبي طالب، ج ٣، ص ٣٨٠.

واعلم أنّ الله تعالىٰ قال في التوحيد والعدل: ﴿قل تعالوا إلى كلمة سواءٍ بيننا وبينكم﴾[١]، وفي النبوة والإمامة: ﴿قل تعالوا ندْعُ أبنائنا وأبنائكم﴾[٢]، وفي الشرعيّات والأحكام: ﴿قل تعالوا أتل ما حرّم ربّكم عليكم﴾[٣]، وقد أجمع المفسّرون أنّ المراد بأبنائنا الحسن والحسين.[٤]

وقال أبوبكر الرازي: هذا يدلّ على أنّهما ابنا رسول الله، وأنّ ولد الابنة ابنٌ على الحقيقة.[٥]

وذكر عبد المحمود في كتاب الطرائف عن الشافعي بن المغازلي بإسناده عن أبي الحسن [عليه السلام]، قال: سألته عن قول الله عزّوجلّ: ﴿كمشكوة فيها مصباح﴾ [الآية][٦]، قال: المشكوة فاطمة، والمصباح الحسن والحسين عليهما السلام ﴿والزجاجة كأنّها كوكب درّيّ﴾، قال: كانت فاطمة عليها السلام كوكب درّيّ[٧] من نساء العالمين ﴿يوقد من شجرة مباركة﴾، الشجرة المباركة إبراهيم، ﴿لاشرقية ولا غربية﴾ لايهوديّة ولا نصرانيّة، ﴿يكاد زيتها يضيء﴾، قال: يكاد العلم ينطق منها ﴿ولو لم تمسسه نار نور على نور﴾، قال: منها[٨] إمام بعد إمام ﴿يهدي الله لنوره من يشاء﴾، قال: يهدي لولايتهم[٩] من يشآء.[١٠]

---

١. آل عمران (٣)، ٨٤.

٢. آل عمران (٣)، ٦١.

٣. الأنعام (٦)، ١٥١.

٤ و ٥. مناقب آل أبي طالب، ج ٣، ص ٣٦٨.

٦. النور (٢٤)، ٣٥.

٧. في المصدر: كوكباً درّيّاً.

٨. في المصدر: فيها.

٩. في المصدر: يهدي الله لولايتنا.

١٠. الطرائف في معرفة مذاهب الطوائف، ص ١٣٥.

الباب السابع: في ذكر محبّة النبي للسبطين عليهما السلام

(**قيل**:) اسم عليّ على ثلاثة أحرف، واسم فاطمة خمسة أحرف؛ تكون الجملة ثمانية (أحرفٍ)، وأبواب الجنّة ثمانية، واسم الحسن ثلاثة أحرف، واسم الحسين أربعة أحرف؛ تكون الجملة سبعة أحرف، وأبواب جهنّم سبعة (أحرف)، فمن أحبّ علياً وفاطمة [فتح عليه ثمانية أبواب الجنة، ومن أحبّ الحسن والحسين أغلقت عنه سبعة أبواب جهنّم، ومحمّد عليّ فاطمة] (و) الحسن (و) الحسين عليهما السلام تسعة عشر حرفاً، فمن أحبّهم وُقي شرّ الزبانية التسعة عشر.[١]

روي في مسند ابن حنبل (قال): [إنّ] رسول الله صلى الله عليه وآله (قد) أخذ بيد الحسن والحسين[٢] [وقال:] من أحبّني وأحبّ[٣] هذين وأحبّ أباهما وأمّهما، كان معي في درجتي يوم القيامة.[٤]

وذكر قولويه في كتاب «كامل الزيارات» عن عمر بن مرّة، عن عبدالله بن سلمة، عن عبيدة السلماني، عن عبدالله بن مسعود، قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: من كان يحبّني فليحبَّ ابنيَّ هذين؛ فإنّ الله أمرني بحبّهما.[٥]

وأيضاً من الكتاب المذكور: وروى عمر [و] بن شمر، عن جابر، عن أبي جعفر عليه السلام [قال:] قال رسول الله صلى الله عليه وآله: مَن أراد أن يتمسّك بعروة الله الوثقى الّتي قال

---

١. مناقب آل أبي طالب، ج ٣، ص ٤٠١.

٢. في كشف الغمة: «حسن وحسين»، وفي مسند أحمد: «حسن وحسين رضى الله عنهما».

٣. ليس لفظ «أحبّ» في مسند أحمد.

٤. مسند أحمد، ج ١، ص ٧٧؛ كشف الغمة، ج ١، ص ٩٠ و ١٣٦ و ٤٥١ ناقلاً من مسند أحمد بن حنبل؛ مناقب آل أبي طالب، ج ٣، ص ٣٨٢؛ ناقلاً عن عدّة من مصادر العامّة غير مسند أحمد؛ نهج الحق، ص ٢٢٥ ناقلاً من مسند أحمد.

٥. كامل الزيارات، ص ٥١.

الله عزّوجلّ في كتابه فليتولَّ[١] عليَّ بن أبي طالب والحسن والحسين عليهم السلام ؛ فإنَّ الله يحبُّهما مِن فوقِ عرشه.[٢]

ومنه بحذف الإسناد عن أبي عبدالله عليه السلام، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: مَن له بغض[٣] الحسن والحسين جاء يوم القيامة وليس على وجهه لحم، ولم تنله شفاعتي.[٤]

وروى البغوي (في كتابه) يرفعه إلى عليٍّ، قال: إنّ الحسن والحسين مضيا يسعيان إلى رسول الله صلى الله عليه وآله فأخذ أحدها فضمّه إلى إبطه وأخذ الآخر **[فضمّه]** إلى إبطه الأخرى فقال: هذان ريحاناي[٥] من الدنيا مَن أحبّني فليحبّهما، ثمّ قال: إنّ الولد مبخلة مجبنة **[مجهلة]** (محزنة).[٦]

وذكر عليّ بن عيسى في كتابه «كشف الغمة في مناقب الأئمة» عن أسمآء بنت عميس، عن فاطمة بنت محمّد **[أنّ]** رسول الله صلى الله عليه وآله أتاها يوما فقال: أين ابناي حسناً وحسينا؟ قالت: قلت: أصبحنا وليس في بيتنا شيء **[يذوقه ذائق]**، فقال عليّ: أذهبُ بهما؛ فإنّي أتخوّف أن يبكيا عليكِ وليس عندكِ شيء! فذهبا بهما إلى فلان اليهوديّ، فوجّه إليه رسول الله صلى الله عليه وآله فوجدهما يلعبان في مشربه، بين أيديهما فضلٌ من تمر، فقال: يا عليّ، ألا تقلب ابني أن يشتدّ الحرّ عليهما؟ قال: فقال عليّ: أصبحنا وليس في بيتنا شيء**]**، فلو جلستَ يا رسول الله، حتى أجمع لفاطمة تمر(ات) فجلس رسول الله **[صلى الله عليه وآله]** وعليّ ينزع لليهوديّ كلَّ دلو بتمرة حتى اجتمع

---

١. في المصدر: فليوال.

٢. كامل الزيارات، ص ٥١.

٣. في المصدر: من أبغض.

٤. كامل الزيارات، ص ٥١.

٥. في المصدر: ريحانتان.

٦. كشف الغمة، ج ٢، ص ٦٠؛ لم نجده في مصابيح السنة.

له شيء من التمر فجعل في حجره[١] ثمّ أقبل فحمل رسول الله [ﷺ] أحدهما، وحمل عليٌّ الآخر [حتى] أقلبهما[٢].

وروى [عبدالله] ابن عباس، قال: بينما نحن عند رسول الله ﷺ إذ أقبلت فاطمة (وهي) تبكي فقال لها النبيّ: ما يبكيك (يا فاطمة)؟ قالت: يا رسول الله، [إنّ] الحسن والحسين خرجا، فوالله ما أدري أين سلكا، فقال النبيّ ﷺ: لا تبكينّ، فداك أبوك! فإنّ الله عزّوجلّ (الذي) خلقهما وهو أرحم بهما (ثمّ قال:) اللّهمّ إن كانا أخذا في برٍّ فاحفظهما، وإن كانا أخذا في بحر فسلّمهما! فهبط جبرئيل ﷺ فقال: يا أحمد، لاتغتمّ ولا تحزن، هما فاضلان في الدنيا (و) فاضلان في الآخرة، وأبوهما خير منهما، وهما في حظيرة بني النجّار نائمين، وقد وكّل الله بهما ملَكا يحفظهما.

قال ابن عبّاس: فقام رسول الله ﷺ وقمنا معه حتى أتينا حظيرة بني النجّار، فإذا الحسن معانق الحسين، وإذا الملك [قد] غطّاهما بأحد جناحيه، [قال] فحَمل النبيّ ﷺ الحسنَ، و أخذ الحسينَ الملَكُ، والنّاس يرون أنّه حاملهما فقال أبوبكر [الصديق] وأبو أيّوب الأنصاري: يا رسول الله، ألا نُخفّف عنك بأحد الصبيَّين؟ فقال: دعاهما؛ فإنّهما فاضلان في الدنيا و[فاضلان في] الآخرة، وأبوهما خير منهما، ثمّ قال: واللهِ لأشرفنَّهما اليوم بما شرّفهما الله.

فخطب فقال: [يا] أيّها النّاس، ألا أخبركم بخير النّاس جدّاً وجدّةً؟! قالوا: بلى يا رسول الله، قال: الحسن والحسين؛ جدّهما رسول الله، وجدّتهما خديجة بنت خويلد. ألا أخبركم (أيّها النّاس) بخير النّاس أباً وأمّاً؟ قالوا: بلى يا رسول الله، قال: الحسن والحسين، أبوهما عليّ بن أبي طالب، وأمّهما فاطمة بنت محمد ﷺ. ألا أخبركم بخير النّاس عمّاً وعمّةً؟ قالوا: بلى يا رسول الله، قال: الحسن والحسين؛

---

١. في المصدر: شيء من تمر فجعله في حجرته.

٢. في المصدر: أقبلهما.

عمّهما جعفر بن أبي طالب، وعمّتهما أمّ هاني بنت أبي طالب.

أيّها النّاس، ألا أخبركم بخير النّاس خالاً وخالة؟ قالوا: بلى يا رسول الله، قال: الحسن والحسين؛ (فإنّ) خالهما القاسم بن [محمّد] رسول الله، وخالتهما زينب بنت رسول الله. ألا إنّ أباهما في الجنّة، وأمّهما في الجنّة، وجدّهما في الجنّة، [وجدّتهما في الجنّة، وخالهما في الجنّة، وخالتهما في الجنّة]، وعمّهما في الجنّة، وعمّتهما في الجنّة، وهما في الجنّة، [ومَن أحبّهما في الجنّة، ومن أحبّ مَن أحبّهما في الجنّة].[1]

و روى عن الترمذي في صحيحه مرفوعاً إلى أسامة بن زيد، قال: طرقتُ النبيّ ﷺ ذات ليلة في بعض الحاجة، فخرج وهو مشتمل على شيءٍ لا[2] أدري ما هو، فلمّا فرغت مِن حاجتي قلت: ما هذا [الذي] أنت مشتمل عليه؟ فكشفه فإذا حسن وحسين على وركيه فقال: هذان ابناي وابنا ابنتي، اللّهمّ إنّي أحبُّهما [فأَحبَّهما]، وأَحِبَّ مَن يحبُّهما.[3]

وفي جامع الترمذي بإسناده عن أنس بن مالك، قال: سئل رسول الله ﷺ: أيُّ أهل بيتك أحبّ إليك؟ قال: الحسن والحسين.[4]

وقال ﷺ: من أحبّ الحسن والحسين أحببتُه، ومن أحببته أحبّه الله، [ومن أَحبّه الله] أدخله الجنّة، ومن أبغضهما أبغضته، ومن أبغضته أبغضه الله، ومن أبغضه الله خلّده (في) النار.[5]

---

١. كشف الغمة، ج ١، ص ٨ـ٥٤٧.

٢. في المصدر: ما.

٣. لم نجده بهذه العبارة في جامع الترمذي؛ نقلُ المصنّف بوساطة كشف الغمة، ج ١، ص ٢١، والإضافات منه.

٤. لم نجده بهذه العبارة في جامع الترمذي، نقلُ المصنّف بوساطة مناقب آل أبي طالب، ج ٣، ص ٣٨٢.

٥. لم نجده بهذه العبارة في جامع الترمذي، نقلُ المصنّف بوساطة مناقب آل أبي طالب، ج ٣، ص ٣٨٢، والإضافة منه.

وروى ابن شهرآشوب في مناقبه عن علي بن صالح بن أبي النجود، عن زرّ بن حبيش، عن ابن مسعود، قال النبيّ ﷺ والحسن والحسين جالسان على فخذيه: من أحبّني فليحبّ هذين.[١]

ومنه أيضاً عن أبو صالح وأبو حازم، عن ابن مسعود وأبو هريرة، قالا: خرج علينا رسول الله ﷺ ومعه الحسن والحسين، هذا على عاتقه وهذا على عاتقه، فهو يَلثِم[٢] هذا مرّة وهذا مرّة حتى انتهى إلينا، فقال له رجل: [يا رسول الله]، إنّك لتحبّهما! فقال: من أحبّهما فقد أحبّني، ومن أبغضهما فقد أبغضني.[٣]

وروى الترمذي في الجامع، [والسمعاني في الفضائل] عن [يعلي بن مرّة الثقفي والبراء بن عازب وأسامة بن زيد وأبي هريرة و] أمّ سلمة أنّ النبيّ ﷺ قال للحسن والحسين: [اللهمّ إني أحبّهما، وفي رواية: وأحبّ من أحبّهما.[٤]

أبوالحويرت: إنّ النبيّ قال: اللّهمّ] أحبّ حسناً وحسيناً ومن يحبّهما.[٥]

(**وعنه أيضاً**:) وروى معاوية بن عمّار عن الصادق ﷺ، قال: قال رسول الله ﷺ: إنّ حُبّ عليّ قُذف في قلوب المؤمنين، فلايحبّه إلّا مؤمن ولا يبغضه إلّا منافق، وإنّ الحسن والحسين قذف حبّهما[٦] في قلوب المؤمنين والمنافقين والكافرين، فلاترى لهم ذامّاً.[٧]

---

١. مناقب آل أبي طالب، ج ٣، ص ٣٨٢.

٢. لَثم يلثِم ولَثِم يلثَم لَثماً الفمَ أو الوَجنة: قبّله.

٣. مناقب آل أبي طالب، ج ٣، ص ٣٨٢.

٤. مناقب آل أبي طالب، ج ٣، ص ٣٨٣؛ لم يوجد في جامع الترمذي بهذه العبارة.

٥. مناقب آل أبي طالب، ج ٣، ص ٣٨٣.

٦. في المصدر: وإنّ حبّ الحسن والحسين قذف.

٧. مناقب آل أبي طالب، ج ٣، ص ٣٨٣.

وروى أنّ النّبيّ ﷺ دعا الحسن والحسين قرب موته فقبّلهما وشمّهما، [وجعل يرشُفهما[١]] وعيناه تهملان.[٢]

وفي[٣] مسند الرّضا عن آبائه عن النبيّ ﷺ، واللفظ له: قال: الولد ريحانة والحسن[٤] والحسين ريحانتاي من الدنيا.[٥]

وروى الترمذي والنسائي في صحاحهم كلّ منهم بسنده يرفعه إلى بريدة، قال: كان رسول الله يخطب[٦] فجاء الحسن والحسين عليهما السلام (و) عليهما قميصان أحمران يمشيان ويعثران فنزل رسول الله ﷺ عن[٧] المنبر فحملهما ووضعهما بين يديه، ثمّ قال: صدق الله [ورسوله][٨]: ﴿إنّما أموالكم وأولادكم فتنة﴾[٩]؛ (إنّي لمّا) نظرت إلى هذين الصبيين يمشيان ويعثران فلم أصبر حتّى قطعت حديثي ورفعتهما.[١٠]

و روى ابن[١١] عمرو الزاهد في كتاب «اليواقيت»، قال زيد بن أرقم: كنت عند رسول الله ﷺ في مسجده جالسا فمرّت فاطمة عليها السلام خارجة من بيتها إلى حجرة

---

١. رَشَف الماء ونحوه: مصّه بشفتيه (بالفارسي: مكيد).

٢. مناقب آل أبي طالب، ج ٣، ص ٣٨٣.

٣. في المصدر: وروي أنّ النبي ﷺ قال:

٤. في صحيفة الرّضا وعيون أخبار الرّضا عليه السلام: وريحانتاي الحسن والحسين. (بدون عبارة «من الدنيا»).

٥. مناقب آل أبي طالب، ج ٣، ص ٣٨٣؛ صحيفة الرضا، ص ٤٥؛ عيون أخبار الرضا، ج ٢، ص ٢٧.

٦. في مسند أحمد: يخطبنا.

٧. في المصدر: من.

٨. الإضافة من مسند أحمد.

٩. التغابن (٦٤)، ١٥.

١٠. مسند أحمد، ج ٥، ص ٣٥٤؛ سنن النسائي، ج ٣، ص ١٩٢؛ النقل بواسطة كشف الغمة، ج ١، ص ٥٢٢؛ لم يوجد في جامع الترمذي بهذه العبارة.

١١. في المصدر (كشف الغمة): أبو.

رسول الله ﷺ ومعها الحسن والحسين [عليهما السلام] ثمّ تبعها عليّ عليه السلام، فرفع رسول الله ﷺ رأسه إليّ فقال: مَن أحبّ هؤلآء فقد أحبّني، ومن أبغض هؤلاء فقد أبغضني.[١]

ومن كتاب «الآل» لابن خالويه اللغوي عن ابن عباس، قال: قال رسول الله ﷺ: الحسن والحسين[٢] سيّدا شباب أهل الجنّة؛ من أحبّهما (فقد) أحبّني، ومن أبغضهما (فقد) أبغضني.[٣]

وعن جابر قال: قال رسول الله ﷺ: إنّ الجنّة تشتاق إلى أربعة من أهلي قد أحبّهم [الله] وأمرني بحبّهم: عليّ بن أبي طالب والحسن والحسين والمهدي [ص] الذي يصلّي عيسى بن مريم خلفه.[٤]

وفي كتاب «الأربعين» للفتواني عن جابر بن عبدالله [رضي الله عنه]، قال: دخلت على النبيّ ﷺ وهو يمشي على أربع، والحسن والحسين على ظهره و (هو) يقول: نِعم الجمل جملكما، ونعم الجمّالان[٥] أنتما.[٦]

وفي الكتاب المذكور عن أبي هريرة، قال: سمعت رسول الله يقول: مَن أحبّ الحسن والحسين فقد أحبّني، ومن أبغضهما فقد أبغضني.[٧]

ومنه أيضاً: وروى أنّ العباس [رضي الله عنه جاء] (يعود) النبيّ ﷺ في مرضه فرفعه

---

١. كشف الغمة، ج ١، ص ٥٢٥ ناقلاً من كتاب «اليواقيت».

٢. في المصدر (كشف الغمة): حسنٌ وحسينٌ.

٣. كشف الغمة، ج ١، ص ٥٢٦ ناقلاً من كتاب «الآل»

٤. كشف الغمة، ج ١، ص ٥٢٦؛ وفي آخر الرواية: يصلّي خلفه عيسى بن مريم.

٥. في كشف الغمة: الجملان، لكن في المناقب وكشف الحقّ وكشف اليقين: العدلان.

٦. كشف الغمة، ج ١، ص ٥٢٦ ناقلاً من كتاب «الأربعين» للفتواني؛ مناقب آل أبي طالب، ج ٢، ص ٣٨٧؛ كشف الحق، ص ٢٥٦؛ كشف اليقين، ص ٣٠٧.

٧. كشف الغمة، ج ١، ص ٥٢٧.

(رسول‌الله) وأجلسه [في مجلسه على سريره] ثمّ قال له [رسول الله ﷺ]: رفعك الله يا عمّ! فقال العباس: هذا عليٌّ يستأذن (الدخول) فقال(ﷺ): يدخل فدخل ومعه الحسن والحسين ﷺ، فقال العباس [ﷺ]: هؤلاء ولدك يا رسول‌الله [صلى الله عليك]! قال: هم ولدك يا عمّ! (قال:) أتحبّهما؟ قال: [نعم. قال:] أَحبَّك الله كما أَحبَّهما.[١]

ومنه أيضاً: وروى زيد بن أرقم أنّ النبيّ ﷺ قال لعليّ وفاطمة والحسن والحسين: أنا سلم لمن سالمكم[٢] وحرب لمن حاربكم.[٣]

وروى أحمد بن حنبل في مسنده[٤] عن أبي هريرة، قال: كان رسول الله ﷺ يقبّل الحسن والحسين، فقال عيينة (بن حصين)، وفي روايةِ غيره الأقرع بن الحابس: إنّ لي عشرة ما قبّلت واحداً منهم، فقال ﷺ: من لا يَرحم لا يُرحم.

وفي رواية الحفص[٥] الفرّاء: فغضب رسول الله(ﷺ) حتى التُمِع[٦] لونُه، وقال للرجل: إن كان [قد] نزع الله الرحمة من قلبك فما أصنع بك؛ من لا يرحم صغيرنا ويوقر[٧] كبيرنا فليس منّا.[٨]

وروى أبو صالح عن أبي هريرة، قال: كان النبيّ ﷺ يُصلّي فإذا سجد وثب الحسن والحسين على ظهره، فإذا أرادوا أن يمنعوهما أشار إليهم أن دعوهما،

---

١. كشف الغمة، ج ١، ص ٥٢٧.

٢. في المصدر: أنا سلم لمن سالمتم وحرب لمن حاربتم.

٣. كشف الغمة، ج ١، ص ٥٢٨.

٤. في مناقب آل أبي طالب: المسند.

٥. في المصدر: حفص.

٦. التُمع لونُه: ذهب وتغيّر.

٧. في المصدر: يعزز.

٨. مناقب آل أبي طالب، ج ٣، ص ٣٨٤.

فلمّا قضى الصلوة وضعهما في حجره، وقال: من أحبّني فليحبّ هـذين. وفـي رواية الحلية[١]: ذروهما، بأبي وأمّي! من أحبّني فليحبّ هذين.[٢]

وفي كتاب المزار بحذف الإسناد عن سلمة بن كـهيل عـن عـبدالعـزيز عـن عليّ عليه السلام قال: سمعت[٣] رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: يا عليّ، [لقد] أذهلني هذان الغلامان يعني الحسن والحسين [عليهما السلام]. إن أُحبّ بعدهما أحداً [أبداً]؛ إنّ ربّي أمـرني أن أُحبّهما وأُحبّ مَن يحبّهما.[٤]

ومنه أيضاً بحذف الإسناد عن عليّ بن عبّاس وعبدالسلام بن حرث[٥] جميعاً، قال: حدّثنا مَن سمع من بكر بن عبدالله المزني، عن عمران بن الحصين، قال: قال رسول الله [صلى الله عليه وآله لي]: يا عمران، إنّ لكلّ شيء موقعاً من القلب وما موقع هـذين الغلامين من قلبي شيء قطّ! فقلت: كلّ هذا يا رسول الله؟ فقال (رسول الله صلى الله عليه وآله): يا عمران، وما أخفي[٦] عليك أكثر؛ إنّ الله أمرني بحبّهما.[٧]

ومنه أيضاً بحذف الإسناد عن أبي رافع، [عن أبيه عـن جـدّه]، عـن أبـي ذر الغفاري، قال: أمرني رسول الله صلى الله عليه وآله بحبّ الحسن والحسين [عليهما السلام] فأحببتهما، وأنا أحبّ[٨] من يحبّهما لحبّ رسول الله صلى الله عليه وآله إيّاهما.[٩]

---

١. لم يوجد في حلية الأولياء.

٢. مناقب آل أبي طالب، ج ٣، ص ٣٨٤.

٣. في المصدر: كان.

٤. كامل الزيارات، ص ٥٠.

٥. في المصدر: حرب.

٦. في المصدر: خفي.

٧. كامل الزيارات، ص ٥٠.

٨. في المصدر: فأنا أحبّهما وأُحبّ.

٩. كامل الزيارات، ص ٥٠.

ومنه أيضاً بحذف الإسناد عن أبي هارون العبيدي[١]، عن ربيعة السعدي عن أبي ذرّ الغفاريّ، قال: رأيت رسول الله [ﷺ] يقبّل الحسن والحسين (بن عليّ) وهو يقول: مَن أحبَّ الحسن والحسين وذرّيتهما مخلصاً لم تَلفَح النّارُ وجهه، ولو كانت ذنوبه بعدد رمل العالج إلّا أن يكون ذنبه ذنبا يُخرجه من الإيمان[٢].

وفي كتاب مناقب ابن شهر آشوب روي عن يحيى [بن] أبي كثير وسفيان بن عيينة بإسنادهما أنّه: سمع رسول الله ﷺ بكاء الحسن والحسين وهو على المنبر، فقام فزعاً ثمّ قال: أيّها الناس، ما الولد إلّا فتنة؛ لقد قمت إليهما وما معي عقلي! وفي رواية: ما أعقل.[٣]

وروى الترمذي في صحيحه يرفعه بسنده إلى أنس بن مالك، قال: سئل رسول الله ﷺ: أيّ أهل بيتك أحبّ إليك؟ قال: الحسن والحسين. وكان يقول لفاطمة ﷺ: ادعي لي ابنيّ، فيشمّهما ويضمّهما إليه.[٤]

وفي مناقب أحمد بن حنبل عن أسامة بن زيد، قال: أتيتُ ذات يوم إلى رسول الله ﷺ وهو في حجرة عالية فطرقت باب الحجرة، فخرج النبيّ وهو مشتمل على شيء لا أعلمه، فلمّا فرغت من حاجتي قلت: يا رسول الله، ما الذي أنت مشتمل عليه؟ فكشف فإذا هو الحسن والحسين وقد اعتنقا جدّهما، وقال: يا أسامة، هذان ابناي وحبيباي وابنا ابنتي فاطمة، ثمّ قال: اللّهمّ إنّك تعلم أنّي أحبّهما فحِبَّهما يقولها ثلاثاً، فنزل جبرئيل وقال: يا نبيّ الله، إنّ الله عزّوجلّ يقول لك: طب نفساً، وقرّ عيناً؛ إنّ الله أشدُّ حبّاً لهما منك فطوبى لمن أحبّهما! وإنّه إذا كان يوم القيامة

---

١. في المصدر: العبدي.

٢. كامل الزيارات، ص ٥١.

٣. مناقب آل أبي طالب، ج ٣، ص ٣٨٥.

٤. سنن الترمذي، ج ٥، ص ٣٢٣؛ كشف الغمة، ج ١، ص ٥٢٠.

تقول الجَنّة: رَبّ، أليس قد وعدتني أن تشرّف طرفي بركنين من أركان عزّتك، وتُكرمني بزينة كرامتك؟ فأين ما وعدتني، يا من لاتخلف الميعاد ؟! فيقول الله تبارك وتعالى: قد زيّنتك وأكرمتك بمحمّد وفاطمة والحسن والحسين.[١]

ومنه أيضاً عن[٢] أبي هريرة، قال: حدثني عبدالله بن عمر، قال: جائني رجل من أهل الكوفة فقال: يا عبدالله بن عمر، دم البعوضة هل ينقض الوضوء؟ فقال عبدالله بن عمر: أيّها النّاس، انظروا إلى هذا الرجل كيف يسألني عن دم البعوضة ولايخاف الله تعالى؛ يسأل أهل الكوفة عن دم الحسين! وهذه أذني سمعت رسول الله يقول: الحسن والحسين ريحانتي من الدنيا، وهما منّي وأنا منهما. أَحبّ الله مَن أحبّهما، وأبغض اللهُ من أبغضهما، وآذى الله مَن آذاها، ووصل من وصلهما، وقطع من قطعهما؛ فإنّهما سبطاي وسيّدا شباب أهل الجنّة.[٣]

ومنه أيضاً عن أمّ سلمة ـ رضى الله عنها ـ قالت: دخل عليٌّ على رسول الله ذات يوم فقام يصلّي، إذ دخل في أثره الحسن والحسين، وجلسا إلى جانبه، فأخذ على ركبته الأخرى[٤] وجعل يقبّل هذا تارة

١. لم يوجد في مناقب أحمد (فضائل الصحابة) ولا في مصدر آخر.

٢. في المصادر كذلك:... عن ابن أبي نعم، قال: كنت عند ابن عمر فسأله رجل عن دم البعوض فقال ممن أنت؟ قال: من أهل العراق، قال: انظروا إلى هذا يسألني عن دم البعوض وقد قتلوا ابن رسول الله! وقد سمعت رسول الله ﷺ يقول: هما ريحانتي من الدنيا ـ رضي الله عنهما.

٣. فضائل الصحابة، ج ٢، ص ٧٨١ و ٧٨٢؛ مسند أحمد، ج ٢، ص ١١٤؛ صحيح البخاري، ج ٧، ص ٧٤؛ كنز العمال، ج ١٣، ص ٦٧٣؛ خصائص أمير المؤمنين (لأحمد بن شعيب النسائي)، ص ١٢٥.

٤. في المصدر: اليسرى.

[جبرئيل]: يا نبيّ الله، إنّ الله قد حكم [عليهما بأمر فاصبر له، فقال: وما هو يا أخي؟ فقال: قد حكم] على هذا الحسن أن يموت مسموماً، وعلى هذا الحسين أن يموت مقتولا[١]؛ وإنّ لكلّ نبيّ دعوة مجاباً[٢] فإن شئت كانت دعوتك لولديك الحسن والحسين [فادع الله] أن يسلمهما من السمّ والقتل، وإن شئت كانت ذخيرة في شفاعتك في العصاة[٣] من أمّتك يوم القيامة.

فقال النبيّ [ﷺ]: يا جبرئيل، أنا راض بحكم ربّي؛ لا أريد إلّا ما يريد. أُحبّ[٤] أن تكون دعوتي ذخيرة لشفاعتي في العصاة من أمّتي، ويقضي الله في ولديّ ما يشاء.[٥]

وهذا الحديث يدلّ على أنّ النبيّ ﷺ فدا أمّته بولديه الحسن والحسين، وأنّ الحسن والحسين كانا فدا هذه الأمّة من النار، فمن أين من هذين السيدين وقد فدوا من النار أهل الثقلين!

الباب الثامن في ذكر محبّة النبي للحسن مفرداً

روى البخاري في صحيحه مرفوعاً إلى البراء، قال: رأيت رسول الله والحسنُ على عاتقه (وهو) يقول: اللّهمّ إنّي أحبّه فأَحبّه.[٦]

و روى الترمذي (في جامعه) مرفوعا إلى ابن عباس [رضي الله عنهما] أنّه قال: كان رسول الله ﷺ حامل الحسن بن عليّ على عاتقه، فقال رجل: نعم المراكب

---

١. في المصدر: مذبوحاً.

٢. في المصدر: مستجابة.

٣. في المصدر: كانت مصيبتهما ذخيرة في شفاعتك للعصاة.

٤. في المصدر: ما يريده وقد أحببت.

٥. العوالم، الإمام الحسين عليه السلام، ص ١١٩؛ بحار الأنوار، ج ٤٠، ص ٢٤١ و ٢٤٢: وروي في مؤلفات بعض الأصحاب عن أمّ سلمة، قالت: دخل رسول الله ذات يوم ودخل في أثره الحسن والحسين عليهما السلام...

٦. صحيح البخاري، ج ٤، ص ٢١٦؛ كشف الغمة، ج ١، ص ٥٢٠: روي من صحيحي مسلم والبخاري مرفوعا...

ركبت يا غلام! فقال النبيّ ﷺ: ونعم الراكب هو.[١]

وروى الحافظ أبي نعيم في حليته عن أبي بكر [ة] قال: كان النبيّ ﷺ يصلّي بنا فجاء[٢] الحسن (عليه السلام) وهو ساجد وهو صغير حتى يصير على رقبته وظهره[٣] فيرفعه رافعا رفيقا، فلمّا صلّى قالوا: يا رسول الله، إنّك تصنع بهذا الصبيّ شيئاً لا تصنعه بأحد فقال: إنّ هذا ريحانتي، وإنّ ابني هذا سيّدٌ، وعسى أن يُصلح الله به بين فئتين من المسلمين.[٤]

وروى المسلم والبخاريّ بسنديهما عن أبي هريرة، قال: خرجت مع رسول الله [في] طائفة من النهار لا يكلّمني ولا أكلّمه حتى جئنا سوق بني قينقاع، ثمّ انصرف حتى أتى مَخبَأَه[٥] وهو مِخدَع[٦] فقال[٧]: أثم لكع [أثم لكع] يعني حسناً، فظننّا [أنّه] إنّما تحبسه أمّه لأن تغسله أو تلبسه سِخاباً[٨]، فلم يلبث أن جاء يسعى حتى اعتنق كلّ واحد منهما صاحبه، فقال رسول الله ﷺ: [اللّهمّ] إنّي أحبّه وأحبّ من يحبّه؛ وفي رواية أخرى: اللّهمّ إنّي أحبّه فأَحبّه وأَحبّ من يحبّه. قال أبو هريرة: فما كان أحد أحبّ إليّ من الحسن بن عليّ بعد ما قال رسول الله ﷺ ما قال [فيه].[٩]

---

١. سنن الترمذي، ج ٥، ص ٣٢٧؛ كشف الغمة، ج ١، ص ٥٢٠.

٢. في المصدر: فيجيء.

٣. في المصدر: ظهره أو رقبته.

٤. حلية الأولياء، ج ٢، ص ٣٥؛ والنقل بالواسطة كشف الغمة، ج ١، ص ٥٢٠.

٥. المَخبَأ: موضوع الاستتار.

٦. المِخدَع والمُخدَع والمَخدَع: بيتٌ داخل البيت الكبير.

٧. في صحيح المسلم: «... أتى خباء فاطمة فقال»، والنسخة مطابق لنقل كشف الغمة.

٨. السِخاب، ج سُخُب: قلادة من قرنفل ونحوه ليس فيها لؤلؤ ولا جوهر.

٩. صحيح المسلم، ج ٢، ص ١٣٠؛ ومع اختلاف يسير في صحيح البخاري، ج ٣، ص ٢٠؛ والنقل بواسطة كشف الغمّة ج ١، ص ٥٢٠.

و روى النسائي بسنده عن عبدالله بن شدّاد [عن أبيه] قال: خرج علينا رسول الله ﷺ في إحدى صلاتي العشاء وهو حامل حسناً [أو حسيناً]، فتقدّم ﷺ فوضعه ثم كبّر للصلوة فصلّى؛ فسجد بين ظهراني صلوته سجدة أطالها، قال أبي: فرفعت رأسي فإذا الصبيّ على ظهر رسول الله ﷺ وهو ساجد فرجعت إلى سجودي، فلمّا قضى رسول الله ﷺ الصلوة قال الناس: يا رسول الله، إنّك سجدت بين ظهراني صلوتك سجدة (و) أطلتها حتّى ظننّا أنّه قد أُحدث[١] أمر أو أنّه يوحى إليك، قال: كلّ ذلك لم يكن، ولكن ابني ارتحلني[٢] فكرهت أن أعجّله حتّى يقضي حاجته.[٣]

وذكر علي بن عيسى عن أبي هريرة أنّه قال: ما رأيت الحسن بن علي إلّا فاضت عيناي دموعاً، وذلك أنّ رسول الله ﷺ خرج يوما فوجدني في المسجد، وأخذ بيدي فاتّكى عليّ، ثمّ انطلقت حتّى جئنا (إلى) سوق [بني] قينقاع فما كلّمني فطاف ونظر، ثمّ رجع ورجعت معه، فجلس في المسجد فأجلسني[٤] ثمّ قال لي: ادع لي لكع، فأتى حسن يشتدّ حتّىٰ وقع في حجره، فجعل يدخل يده في لحية رسول الله ﷺ، وجعل رسول الله يفتح فمه، ويدخل فمه في فمه ويقول: اللّهمّ إنّي أحبّه وأحبّ مَن يحبّه ثلاثاً.[٥]

أيضاً من الكتاب المذكور، روى الفتواني أنّ النبيّ ﷺ دعا الحسن فأقبل وفي عنقه سِخاب، فظننت أنّ أمّه حبسَته لتلبسه، فقال النبيّ ﷺ هكذا، وقال الحسن ﷺ هكذا

---

١. في المصدر: حدث.

٢. ارتحله: رَكِبه.

٣. سنن النسائي، ج ٢، ص ٢٢٩، كشف الغمة، ج ١، ص ٥٢١.

٤. في المصدر: فاحتبى.

٥. كشف الغمة، ج ١، ص ٥٢٢.

بيده فالتزمه، فقال النبيﷺ: اللّهمّ إنّي أحبّه فأَحبّه وأَحِبَّ من أَحبَّه ثلاث[١] مرّات[٢].

وعن البراء [بن عازب]، قال: رأيت رسول اللهﷺ حامل الحسن [بن عليؑ] على عاتقه] وهو يقول: اللّهمّ إنّي أحبّه فأحبّه، [وفي رواية: وأَحبَّ من يحبّه].[٣]

الباب التاسع في ذكر محبة النبيّﷺ للحسين مفرداً

روى صاحب كتاب «نهاية الطلب وغاية السؤل» الحنبلي بإسناده إلى ابن عباس[٤] قال: كنت عند النبيّﷺ وعلى فخذه الأيسر ابنه إبراهيم، وعلى فخذه الأيمن الحسين [بن عليّ]، وهو يقبّل هذا تارة وهذا أخرى[٥] إذ هبط جبرئيل [بوحي مِن ربّ العالمين، فلمّا سرى عنه قال: أتاني جبرئيل من ربّي] فقال: يا محمّد، إنّ الله[٦] يقرئك السلام ويقول: لست أجمعهما (لك) فافد أحدهما بالآخر[٧].

فنظر النبيّ(ﷺ) إلى (ابنه) إبراهيم فبكى، ونظر إلى الحسين وفبكى (ثمّ قال:) إنّ إبراهيم [أمّه] أمّه، [و] إذا[٨] مات لم يَحزن عليه غيري، وأمّ الحسين فاطمة (بنت محمّد)، وأبوه عليّ (بن أبي طالب) ابن عمّي ولحمي ودمي، ومتى مات حزنتُ عليه أنا وابنتي وابن عمّي! أنا[٩] أوثر حزني على حزنهما [يا جبرئيل]؛ يقبض

---

١. في المصدر: ثلاثاً، بدل «ثلاث مرّات».

٢. كشف الغمة، ج ١، ص ٥٢٦ ناقلاً من الفتواني.

٣. كشف الغمة، ج ١، ص ٥٥٠.

٤. في المناقب كذلك: تفسير النقاش بإسناده عن سفيان الثوري عن قابوس بن أبي ظبيان عن أبيه عن ابن عباس...

٥. في المناقب: وهو تارة يقبّل هذا وتارة يقبّل هذا.

٦. في المناقب: ربّك.

٧. في المناقب: بصاحبه.

٨. في المناقب: متى.

٩. في المناقب: حزنتُ ابنتي وحزن ابن عمّي وحزنتُ أنا عليه وأنا...

إبراهيم فقد فديت الحسين به[١] فقبض بعد ثلاث فكان [النبيّ] (ﷺ) إذا رأى الحسين مقبلا قبّله وضمّه إلى صدره، ورشف ثناياه وقال: فديتُ مَن فديته بابني إبراهيم.[٢]

وذكر عليُّ بن عيسى في كتابه بحذف الإسناد عن البراء [بن عازب]، قال: رأيت رسول الله حامل الحسين بن عليّ على عاتقه وهو يقول: اللّهم إنّي أُحبّه فأَحِبَّه[٣].

روى ابن شهر آشوب في مناقبه عن سليم بن قيس، عن سلمان الفارسيّ، قال: كان الحسين ﷺ على فخذ رسول الله ﷺ وهو يقبّله ويقول: أنت السيد بن السيد[٤] أبو السادة. أنت الإمام بن الإمام أبو الأئمة. أنت الحجة [ابن الحجة] أبو الحجج. تسعة من صلبك، [و] تاسعهم قائمهم.[٥]

(وأيضاً منه) روي عن ابن عمر أنّ النبيّ بينما هو يخطب على المنبر إذ خرج الحسين فوطئ في ثوبه فسقط وبكى، فنزل النبيّ ﷺ [عن المنبر] وضمّه[٦] إليه وقال: قاتل الله الشيطان! إنّ الولد لفتنة. والذي نفسي بيده، ما دريت أنّي نزلت عن منبري.[٧]

وأيضاً من الكتاب المذكور وهو ما ذكره أبو السعادات في فضائل العشرة عن يزيد بن أبي زياد، قال: خرج رسول الله[٨] من بيت عائشة فمرّ على بيت فاطمة، فسمع الحسين يبكي فقال: ألم تعلمي أنّ بكائه يؤذيني؟![٩]

---

١. في المناقب: فديته بالحسين.

٢. مناقب آل أبي طالب، ج ٤، ص ٨١؛ ما وجدنا كتاب «نهاية المطلب وغاية السئول».

٣. كشف الغمة، ج ٢، ص ٦٠.

٤. في المصدر: ... ابن السيد ... ابن الإمام.

٥. مناقب آل أبي طالب، ج ٤، ص ٧١.

٦. في المصدر: فضمّه.

٧. مناقب آل أبي طالب، ج ٤، ص ٧١.

٨. في المصدر: النبيّ ﷺ.

٩. مناقب آل أبي طالب، ج ٤، ص ٧١.

و(ذكر قولويه في كتابه)[١] عن عروة بن الزبير أنّ رسول الله ﷺ قبّل الحسين وضمّه إليه، وجعل يشمّه وعنده رجل من الأنصار، فقال الأنصاريّ: إنّ لي ابناً قد بلغ، ما قبّلتُه قطّ! فقال رسول الله ﷺ: أرأيت إن كان الله تبارك وتعالى نزع الرحمة من قلبك فما ذنبي![٢]

وفيه أيضاً عن عليّ[٣] العامريّ أنّه خرج مع رسول الله ﷺ إلى طعام دعوه[٤] قال: فاشتمل رسول الله [ﷺ] أمام القوم وحسين ﷺ مع غلمان يلعب، فأراد رسول الله ﷺ أن يأخذه، فطفق الصبيّ يفرّ هاهنا مرّة وهاهنا مرّة، فجعل رسول الله ﷺ يضاحكه حتّى أخذه، [قال:] فوضع إحدى يديه تحت قفاه والأخرى تحت ذقنه، [فوضع فاه على فيه] وقبّله وقال: حسين منّي وأنا من حسين؛ أَحبّ اللهُ من أحبّ حسينا! حسين سبط [من] الأسباط.[٥]

ونقلت هذه الرواية بطريق آخر، وهو ما ذكره الزمخشري في الفائق، وهو أنّه رأى النبيُّ ﷺ الحسين يلعب مع الصبيان في السِّكَّة فاستقبل النبيُّ ﷺ أمام القوم، فبسط إحدى يديه فطفق الصبيّ يفرّ هاهنا مرّة وهاهنا مرّة[٦] ورسول الله ﷺ يضاحكه، ثمّ[٧] أخذه فجعل إحدى يديه تحت ذقنه والأخرى على فأس رأسه، وأقنعه[٨] فقبّله.[٩]

---

١. لم يوجد في كامل الزيارات.

٢. كشف الغمة، ج ٢، ص ٦١.

٣. في المصدر: يعلي.

٤. في المصدر: دعوا له.

٥. كشف الغمة، ج ٢، ص ٦١؛ كامل الزيارات ص ٥٢ و ٥٣، مع اختلاف

٦. في المناقب: فطفق الغلام يفرّ مرّة من ههنا ومرّة من ههنا.

٧. في الفائق: حتّى.

٨. في الفائق: والأخرى في فأس رأس ثمّ أقنعه.

٩. الفائق في غريب الحديث، ج ٢، ص ٢٨٢؛ والرواية مطابق لما في مناقب آل أبي طالب، ج ٤، ص ٧١ ناقلاً عن الفائق.

وقال: أنا من حسين وحسينٌ منّي. أحبّ الله من أحبّ حسيناً. حسين سبط من الأسباط.[١]

وفي كتاب مناقب آل أبي طالب وهو من أحاديث الليث بن سعد، أنّ النبيّ ﷺ كان يصلّي يوما في فئة، والحسين صغير بالقرب منه، وكان النبيّ [ﷺ] إذا سجد جاء الحسين فركب ظهره، ثمّ حرّك رجليه وقال: جلّ جلّ[٢]، وإذا أراد رسول الله أن يرفع رأسه أخذه فوضعه إلى جانبه، فإذا سجد عاد على ظهره وقال: جلّ جلّ[٣]، فلم يزل يفعل ذلك حتّى فرغ النبيّ من صلوته، فقال يهوديّ: يا محمّد، إنّكم لتفعلون بالصبيان شيئاً ما نفعله [نحن]! فقال النبيّ: أما لو كنتم تؤمنون بالله وبرسوله لرحمتم الصبيان، قال (اليهودي): فإنّي أومن بالله وبرسوله، فأسلم لمّا رأى (من) كرمه مع عظم قدره.[٤]

و روى أهل السنة[٥] في كتبهم أنّ الحسين كان يركبه بينهم على كتفيه وظهره[٦] في الصلوة فيُبلَغ به التعظيم للحسين [ﷺ] إلى أن يطيل [في صلوته] السجود إلى أن[٧] ينزل عن ظهره باختياره.[٨]

وبالغوا[٩] في رواياتهم إلى أن روى بعض الحنابلة في كتاب سمّاه «نهاية الطلب

---

١. مناقب آل أبي طالب، ج ٤، ص ٧١.

٢ و ٣. في المصدر: حل حل.

٤. مناقب آل أبي طالب، ج ٤، ص ٧١ و ٧٢.

٥. في المصدر: رووا.

٦. في المصدر: يركبه نبيّهم ﷺ على كتفه وعلى صدره وإنّه كان يركب على ظهر نبيّهم.

٧. في المصدر: حتّى.

٨. نقله المصنّف من الطرائف، ص ٢٠١.

٩. في المصدر: بلغوا.

وغاية السؤل»، وذكر فيه بإسناده إلى سفيان الثوري، عن قابوس بن أبي ظبيان، عن أبيه، عن ابن عبّاس، قال: كنت عند النبيّ ﷺ وعلى فخذه الأيسر ابنه إبراهيم، وعلى فخذه الأيمن الحسين بن عليّ (عليه السلام)؛ تارة يقبّل هذا وتارة يقبّل هذا...[1] إلى آخر الحديث، وقد سبق ذكر الحديث بتمامه؛ لاحاجة في تكراره.

الباب العاشر في ذكر فضائل الحسن والحسين عليهما السلام

من كتاب «الفردوس» (روي) **[عن]** عائشة عن النبيّ ﷺ (قال:) **[سألَتِ]** الفردوسُ **[من]** ربّها فقالت: أي ربّ زيّنّي؛ فإنّ أصحابي وأهلي أتقياء أبرار، فأوحى الله عزّوجلّ إليها: ألم أزيّنك بالحسن والحسين؟![2]

و روى صاحب «كشف الغمة» عن ابن عباس أنّه قال: قال رسول الله ﷺ: ليلة عرج بي إلى السماء رأيت على باب الجنّة مكتوباً: لا إله إلّا الله، محمّد رسول الله، عليّ حبيب الله، الحسن والحسين صفوة الله، فاطمة أمّة الله، على باغضهم لعنة الله.[3]

روي عن عمر قال: سمعت رسول الله يقول: إنّ فاطمة وعليّا والحسن والحسين في حضيرة[4] القدس، في قبة بيضاء سقفها عرش الرحمن عزّوجلّ.[5]

وبإسناده عنه أنّ رسول الله ﷺ قال: ابناي هذان[6] سيّدا شباب أهل الجنّة، وأبوهما خير منهما.[7]

---

١. نقله المصنّف من الطرائف، ص ٢٠١.

٢. كشف الغمة، ج ١، ص ٥٢٥.

٣. كشف الغمة، ج ١، ص ٩٤.

٤. في المصدر: الحظيرة.

٥. كشف الغمة، ج ١، ص ٥٢٦.

٦. في المصدر: هذين.

٧. كشف الغمة، ج ١، ص ٥٢٦.

ومن كتاب «الآل» (لابن خالويه اللغوي) مرفوعا إلى عتيبة[١] بن عامر، قال: قال رسول الله ﷺ: قالت الجنة: يا ربّ أليس [قد] وعدتني أن يَسكُنني ركن[٢] من أركانك، قال: فأوحى الله إليها: أما تَرضين أنّي (قد) زيّنتك بالحسن والحسين؟ فأقبلَت تميس[٣] كما تميس العروس.[٤]

و روى عليّ بن عيسى في كتابه عن [جعفر بن محمّد] الصادق عليه السلام، قال: اصطرع الحسن والحسين بين يدي رسول الله ﷺ، فقال رسول الله ﷺ: إيها حسن، خذ حسينا! فقالت فاطمة [عليها السلام]: يا رسول الله أ] تستنهض الكبير على الصغير؟! فقال رسول الله ﷺ: هذا جبرئيل يقول للحسين: إيها حسين خذ حسنا[٥]!

وذُكر في تفسير الإمام حسن بن عليّ العسكريّ (لمّا اصطرعا) [...] فجعل رسول الله ﷺ يقول للحسن: إيها أبا محمّد! فيقوى الحسن، ويكاد يغلب الحسين، ثمّ يقوى الحسين عليه السلام فيقاومه فقالت فاطمة [عليها السلام]: يا رسول الله، أتشجّع الكبير على الصغير؟! فقال [لها] رسول الله ﷺ: يا فاطمة، أما إنّ جبرئيل [وميكائيل] كما قلتُ للحسن: إيها أبا محمّد! قال[٦] للحسين: إيها أبا عبدالله! فلذلك تقاوما وتساويا.

أما إنّ الحسن والحسين حين كان [يقول] رسول الله ﷺ [للحسن: إيها] (يا) أبا محمّد! ويقول [جبرئيل: إيها] (يا) أبا عبدالله! لو رام كلّ واحد منهما بما حمل

---

١. في المصدر: عقبة.

٢. في المصدر: تُسكنني ركناً.

٣. ماس يميس: مشى وهو يتمايل ويتبختر متكبّراً معجباً بنفسه.

٤. كشف الغمة، ج ١، ص ٥٢٦.

٥. في المصدر: الحسن. كشف الغمة، ج ٢، ص ٧.

٦. في المصدر: قالا.

الأرض[١] عليها: مِن جبالها وبحارها وتلالها وسائر ما على ظهرها لكان أخفّ عليهما من شعرة على أبدانهما، وإنّما تقاوما لأنّ كلّ واحد منهما نظير الآخر.. .[٢]

و روى ابن شهر آشوب عن إسماعيل بن يزيد، بإسناده عن محمّد بن عليّ عليه السلام أنّه قال: أذنب رجل ذنبا في حياة رسول الله صلى الله عليه وآله فتغيّب حتى وجد الحسنَ والحسين عليهما السلام في طريق [خالٍ، فأخذهما] فاحتملهما على عاتقيه، وأتى بهما (إلى) النبيّ صلى الله عليه وآله فقال: يا رسول الله، إنّي مستجير بالله وبهما. فضحك رسول الله صلى الله عليه وآله حتّى ردّ يده إلى فيه[٣]، ثمّ قال للرجل: اذهب وأنت طليق، وقال للحسن والحسين: قد شفّعتكما فيه [أي فتيان]، فأنزل الله تعالى ﴿ولو أنّهم إذ ظلموا أنفسهم جاءوك فاستغفروا الله واستغفر لهم الرسول لوجدوا الله توّابا رحيما﴾[٤].

ومنه أيضاً حديث مدرك بن زياد، قال: قلت لابن عباس وقد أَمسك للحسن ثمّ للحسين[٥] بالركاب، وسوّى عليهما (فقلت): أنت أسنّ منهما، تُمسِك لهما بالركاب؟! فقال: يا لكع، وما تدري مَن هذان! هذان ابنا رسول الله صلى الله عليه وآله [أ] وليس ممّا أنعم الله عليّ به[٦] أن أُمسك لهما وأسوّي عليهما.[٧]

ومن الكتاب المذكور عن سفيان الثوري عن أبي الزبير [عن جابر]، قال: دخلت على النبيّ صلى الله عليه وآله، والحسنُ والحسين على ظهره وهو يجثو بهما و(هو) يقول:

---

١. في المصدر: منهما حمل الأرض بما.

٢. تفسير الإمام حسن بن عليّ العسكريّ، ص ٤٥٨.

٣. في المصدر: فمه.

٤. النساء (٤)، ٦٤. مناقب آل أبي طالب، ج ٣، ص ٤٠٠.

٥. في المصدر: للحسن والحسين.

٦. في المصدر: به عليّ.

٧. مناقب آل أبي طالب، ج ٣، ص ٤٠٠.

نِعم الجمل جملكما، [ونعم العدلان أنتما][1].

و روى السمعاني في الفضائل عن أسلم مولى [عمر عن] عمر بن الخطّاب، قال: رأيت الحسن والحسين على عاتقي النبيّ ﷺ[2] فقلت: نِعم الفرس لكما، فقال رسول الله ﷺ: و نعم الفارسان هما.[3]

و في كتاب مناقب ابن شهر آشوب: وروى الخركوشي في شرف النبيّ عن عبدالعزيز، بإسناده إلى النبيّ ﷺ أنّه كان جالساً فأقبل الحسن والحسين، فلمّا رآهما النبيّ قام لهما واستبطأ بلوغَهما إليه، فاستقبلهما وحملهما على كتفيه وقال: نعم المطيّ مطيّكما، ونعم الراكبان أنتما، وأبو كما خير منكما.[4]

و في تفسير أبي يوسف (بن) يعقوب بن سفيان، عن عبدالله بن موسى، عن سفيان، عن منصور، عن إبراهيم، عن علقمة، عن ابن مسعود، قال: حمل رسول الله ﷺ الحسن والحسين على ظهره: الحسنَ على أضلاعه اليمنى والحسين على أضلاعه اليسرى، ثمّ مشى فقال: نعم المَطيّ مطيّكما، ونعم الراكبان أنتما، وأبوكما خير منكما.[5]

وفي مناقب أحمد بن حنبل روى ابن مسعود الخدري رضي الله عنه، قال: حدّثني

---

١. مناقب آل أبي طالب، ج ٣، ص ٣٨٧.

٢. في المصدر: «رسول الله».

٣. مناقب آل أبي طالب، ج ٢، ص ٣٨٧.

٤. مناقب آل أبي طالب، ج ٣، ص ٣٨٨.

٥. مناقب آل أبي طالب، ج ٣، ص ٣٨٨؛ شواهد التنزيل، ج ١، ص ٤٥٥ وفي الشواهد كذلك: أخبرنا ابن المؤمن قال: حدّثنا أبو عليّ الحسن بن محمّد بن عثمان الفسوي في... قال: حدّثني أبو يوسف يعقوب بن سفيان قال: حدّثني عبيدالله بن موسى قال: حدّثنا سفيان عن منصور عن إبراهيم عن علقمة عن عبدالله بن مسعود قال: حمل رسول الله الحسن والحسين على ظهره ثمّ مشى وقال: نعم المطيّ...

حذيفة بن اليمان، قال: كنت أصلّي ذات ليلة عشاء الآخر مع رسول الله ﷺ، فرأيت رجلاً إلى جانبه يصلّي بثياب بيض، فلمّا أصبحتُ قلت له: يا رسول الله رأيتُ البارحة إلى جانبك رجل يصلّي بثياب بيض؛ مَن كان ذلك يا رسول الله؟ فقال: هو ملك من السماء، ما نزل عليَّ مذ أرسلني غير ليلتي هذه، أرسله إليَّ ربّي يخبرني أنّ الحسن والحسين سيّدا شباب أهل الجنّة، وأبوهما خير منهما.[١]

وعن كتاب المذكور عن عبدالله بن عمر، قال: دخلت على رسول الله ﷺ في منزل عائشة فرأيته مكبوباً وقد ركب الحسن والحسين على ظهره، وهو يحبو[٢] ويقول: بعا بعا لكما: نعم الجمل جملكما، ونعم العدلان أنتما.[٣]

ومنه أيضاً عن ابن مسعود، قال: قدم الحسن والحسين على النبيّ ﷺ وهو في المسجد بعد صلوة المغرب فأجلسهما إلى جانبه، فلمّا أذّن بلال العشاء الآخر نعسا فقلت: يا رسول الله، أعطني الحسن والحسين أحملهما إلى منزل أبيهما، فقال النبي ﷺ: ومهما قليلاً؛ فإنّي أحبّهما، وإذا يوقد نور يتلألأ، وجعل يفني حتى أشرق المسجد من ذلك النور، فقال النبي ﷺ: انهضا واذهبا إلى أمّكما في هذا النور. قال ابن مسعود: فتبعتهما حتى دخلا منزل أمّهما، وذهب ذلك النور.[٤]

و روي في مناقب أحمد بن حنبل عن عبدالله بن عمر، قال: رأيت رسول الله يصلّي بالمسجد نافلة إذ جاء الحسن والحسين عليهما السلام وهما أطفال، فركبا على ظهر النبيّ فأوجز في صلاته، وأخذهما على ركبتيه، وقبّل الحسن في فيه، وقبّل

---

١. لم يوجد في مناقب أحمد بن حنبل (فضائل الصحابة) و وجدنا نحوه في مصادر، منها مسند أحمد، ج ٥، ص ٣٩١.

٢. حَبَا يحبو: مشى على يديه وركبتيه.

٣. لم يوجد في مناقب أحمد بن حنبل (فضائل الصحابة) ووجدنا مثله في المصادر كثيراً.

٤. لم يوجد في مصدر ولا في فضائل الصحابة.

الحسين في نحره، ثمّ بكى رسول الله ﷺ، قلنا: ما يبكيك يا رسول الله؟ فقال: ذكرت ما يجري عليهما من بعدي: هذا يموت مسموماً، وهذا يموت مقتولاً.[١]

وفي مناقب ابن شهر آشوب وهو ما روي عن عليّ بن أبي طالب عليه السلام أنّه قال: عطش المسلمون عطشاً شديداً، فجائت فاطمة بالحسن والحسين عليهما السلام إلى النبيّ ﷺ فقالت: يا رسول الله، إنّهما صغيران لا يحتملان العطش فدعى الحسن فأعطاه لسانه فمصّه حتى روي[٢] ثمّ دعا الحسين فأعطاه لسانه [فمصّه] حتّى روي[٣].

وفي كتاب «بهجة المناهج» روي عن عبدالله بن مسعود أنّه قال: دخلت يوما على رسول الله ﷺ فقلت: يا رسول الله [عليك السلام]، أرني الحقّ لننظر[٤] إليه، فقال: يا [عبدالله] (ابن مسعود) لِج المِخدَع[٥] فولجت فرأيت أمير المؤمنين عليّ[٦] بن أبي طالب [يصلّي] (راكعاً ساجداً) وهو يقول عقيب كلّ صلوته[٧]: اللّهمّ بحرمة محمّد عبدك (ورسولك) اغفر للخاطئين من شيعتي (قال ابن مسعود:) فخرجت أخبر رسول الله ﷺ بذلك فرأيته راكعاً وساجداً وهو[٨] يقول: اللّهمّ بحرمة[٩] عليّ (بن أبي طالب) عبدك اغفر للعاصين[١٠] من أمّتي! قال (ابن مسعود): فأخذني الجذع

---

١. لم يوجد في مصدر ولا في فضائل الصحابة.

٢. في المصدر: ارتوى.

٣. و في المصدر ارتوى مناقب آل أبي طالب، ج ٣، ص ٣٨٤.

٤. في المصدر لأنظر.

٥. المِخدَع: بيت داخل البيت الكبير؛ لج المخدع أي أُدخله.

٦. في المصدر: فولجت وعليّ.

٧. في المصدر: يقول في سجوده وركوعه.

٨. في المصدر: فخرجت أخبر حتّى اجتزت برسول الله ﷺ فرأيته يصلّي وهو.

٩. في المصدر: بحقّ.

١٠. في المصدر: للخاطئين.

حتى غُشِي عليَّ.

فرفع النبيّ ﷺ رأسه فقال[١]: يا ابن مسعود، أكفرت بعد إيمان؟! قلت: معاذ الله! ولكنّي رأيت[٢] عليّاً يسأل الله (تعالى) بك و [رأيتك] تسأل الله به، ولا أدري[٣] أيّكما أفضل [عند الله عزّوجّل]، فقال (النّبيّ): [اجلس] يا ابن مسعود، [فجلست بين يديه فقال لي: اعلم] أنّ الله (عزّوجلّ) خلقني وعليّاً (والحسن والحسين) من نور عظمته قبل خلق الخلق بألف عام حين[٤] لاتسبيح ولاتقديس، ففتق نوري فخلق منه السموات والأرضين، [وأنا، واللهِ أجلّ من السماوات والأرضين]، وفتق نورى عليٍّ [ابن أبي طالب] فخلق منه العرش والكرسي، [وعليّ بن أبي طالب، واللهِ أفضل من العرش والكرسي]، وفتق نور الحسن فخلق منه اللوح والقلم والحسن [والله] أجلّ[٥] من اللوح والقلم، وفتق نور الحسين فخلق منه الجنان والحور [العين]، والحسين، [والله] أفضل منهم[٦].

[ثمّ] أظلمت المشارق والمغارب فشكت الملائكة إلى الله عزّوجلّ[٧] [أن يكشف لهم تلك] الظلمة، فخلق الله عزّوجلّ روحاً، وقرّبها بأخرى فخلق منها نوراً[٨]، ثمّ أضاءت الروح فخلق منها الزهراء؛ أضاء منها المشرق والمغرب،

---

١. في المصدر: فأخذ في الهلع العظيم فأوجز النبيّ ﷺ في صلاته وقال.

٢. في المصدر: أكفرت بعد إيمان فقلت: حاشا وكلّا يا رسول الله، ولكن رأيت.

٣. في المصدر: تسأل الله بعليّ فلا أعلم.

٤. في المصدر من نور قدرته قبل أن يخلق الخلق بألفي عام إذا.

٥. في المصدر أفضل.

٦. في المصدر: من الحور العين.

٧. في المصدر: تعالى.

٨. في المصدر: فتكلّم الله جلّ جلاله كلمة فخلق منها روحاً ثمّ تكلّم بكلمة فخلق من تلك الكلمة نوراً.

فمن ذلك سمّيت[١] الزهراء؛ [لأنّ نورها زهرت به السماوات].

يا ابن مسعود، إذا كان يوم القيامة يقول الله عزّوجلّ[٢] لي ولِعليّ: أدخِلا الجنّة مَن شئتما، وأدخلا النار مَن شئتما، وذلك قوله تعالى: ﴿ألقيا في جهنّم كلّ كفّار عنيد﴾[٣]، فالكافر من جحد نبوّتي، والعنيد من عاند عليّاً وأهلَ بيته وشيعته[٤].

وذُكر في تفسير مولانا وسيّدنا الهمام الإمام الحسن بن عليّ العسكريّ عليه السلام: ولمّا امتحن الله الحسين ومَن معه بالعسكر الذين قتلوه وحملوا رأسه، قال لعسكره: أنتم مِن بيعتي في حِلٍّ فالحقوا في عشائركم[٥] ومواليكم، وقال لأهل بيته: قد جُعلتم في حلّ من مفارقتي؛ فإنّكم لاتطيقونهم لتضاعف أعدادهم وقواهم، وما المقصود غيري فدعوني والقوم؛ فإنّ الله عزّوجلّ يعينني ولا يخليني من حسن نظره كعادته في أسلافنا الطاهرين،[٦] فأمّا عسكره ففارقوه، وأمّا أهله والأدنون مِن أقربائه فأجابوه[٧] وقالوا: لا نفارقك، [ويحلّ بنا ما يحلّ بك، و] يحزننا ما يحزنك، ويصيبنا ما يصيبك، وإنّا أقرب ما نكون إلى الله إذا كنّا معك.

---

١. في المصدر ثمّ أضافت النور إلى تلك الروح وأقامها مقام العرش فزهرت المشارق والمغارب فهي فاطمة الزهراء ولذلك سمّيت...

٢. في المصدر: جلّ جلاله.

٣. سوره ق (٥٠)، ٢٤.

٤. في المصدر: والعنيد من جحد بولاية عليّ بن أبي طالب وعترته، والجنّةُ لشيعته ولمحبّيه. تأويل الآيات، ص ٥٩١؛ الفضائل، لابن شاذان القمي، ص ١٢٩؛ بحار الأنوار، ج ٤٠، ص ٤٣، ح ٨١: يل، فض: و ممّا رواه ابن مسعود...

٥. في المصدر: بعشائركم.

٦. في المصدر: الطيّبين.

٧. في المصدر: فأبوا.

فقال لهم: فإن كنتم قد وطّنتم أنفسكم على ما وطّنت نفسي عليه فاعلموا أنّ الله إنّما يهب المنازل الشريفة لعباده [لصبرهم] باحتمال المكاره، وإن كان الله خصّني[١] من أهلي الذين أنا آخرهم بقاء [في الدنيا] من الكرمات[٢] بما يسهل معها [عليَّ] احتمال الكريهات؛ فإنّ لكم شطر ذلك من كرمات[٣] الله [تعالى]. واعلموا أنّ الدنيا حلوها ومرّها حلم، والانتباه في الآخرة، والفائز من فاز فيها، والشقيّ من يشقى منها.[٤]

(ثمّ قال:) أوّلا أحدّثكم بأوّل أمرنا وأمركم، معاشر أوليائنا ومحبّينا والمتعصّبين لنا[٥]، ليسهل عليكم احتمال ما أنتم له معرضون؟ قالوا: بلى يا ابن رسول الله، [سجود الملائكة لآدمﷺ ومعناه]، قال: إنّ الله تعالى لمّا خلق آدم وسوّاه وعلّمه أسماء كلّ شيّ وعرضهم على الملائكة جعل محمّداً وعليّاً وفاطمة والحسن والحسينﷺ أشباحاً خمسة في ظهر آدم، وكانت أنوارهم تضيء في الآفاق من السماوات والحجب والجنان والكرسيّ والعرش، فأمر الله [تعالى] الملائكة بالسجود لآدم تعظيماً له، أنّه قد فضّله بأن جعله وعاء لتلك الأشباح التي قد عمّ أنوارها الآفاق، فسجدوا [لآدم] إلّا إبليس؛ أبى أن يتواضع لجلال عظمة الله (تعالى)، وأن يتواضع لأنوارنا أهل البيت، وقد تواضعت لها الملائكة كلّها واستكبر وترفّع، وكان بإبائه ذلك وتكبّره من الكافرين.[٦]

وقال عليّ بن الحسين: حدّثني [أبي] عن أبيه، عن رسول اللهﷺ، [قال: قال:]

---

١. في المصدر: وإنّ الله وإن كان خصّني.

٢. في المصدر: الكرامات.

٣. في المصدر: كرامات.

٤. في المصدر: شقي فيها.

٥. في المصدر: المتعصمين بنا.

٦. تفسير الإمام العسكريؑ، ص ٢١٨ و ٢١٩.

يا عباد الله، إنّ آدم [لمّا رأى] النور ساطعاً من صلبه ـ إذا كان الله [قد] نقل أشباحنا من ذروة العرش إلى ظهره ـ رأى النور و لما تبيّن[١] الأشباح، فقال: يا ربّ، ما هذه الأنوار؟ قال الله تعالى: أنوار الأشباح[٢] نقلتهم من أشرف بقاع عرشي إلى ظهرك، ولذلك أمرت الملائكة بالسجود [لك]؛ إذ كنت وعاءً لتلك الأشباح، فقال آدم: يا ربّ، لو بيّنتها لي، فقال الله عزّوجلّ: انظر يا آدم، إلى ذروة العرش فنظر آدم (إلى ذروة العرش)، ووقع نور أشباحنا من ظهر آدم إلى ذروة العرش فانطبع فيه صور [أنوار] أشباحنا التي في ظهره كما ينطبع وجه الإنسان في المرآة الصافية، فرأى أشباحنا فقال: ما هذه الأشباح يا ربّ؟[٣]

قال الله تعالى: يا آدم، هذه أشباح أفضل خلائقي و برهاني[٤]. هذا محمّد، وأنا الحميد المحمود[٥] في أفعالي. شققت له اسماً من أسمائي[٦] وهذا عليّ، وأنا العليّ العظيم. شققت له اسماً من اسمي، وهذه فاطمة، وأنا فاطر السماوات والأرض فاطم أعدائي مِن[٧] رحمتي يوم فصل قضائي، وفاطم أوليائي عمّاً يشينهم[٨]، فشققت لها اسماً من اسمي، وهذا الحسن وهذا الحسين[٩]، وأنا المحسن [و]

---

١. في المصدر: لم يتبيّن.

٢. في المصدر: قال الله عزّوجلّ: أنوار أشباح.

٣. في المصدر: يا ربّ، ما هذه الاشباح؟

٤. في المصدر: بريّاتي.

٥. في المصدر: المحمود الحميد.

٦. في المصدر: اسمي.

٧. في المصدر: عن.

٨. في المصدر: يعوهم و يسينهم.

٩. في المصدر: وهذان الحسن والحسين.

المجمل. شققت لهما اسما[١] من اسمي. هؤلاء خيار خليقتي، وكرام بريّتي. بهم آخذ وبهم أعطي، [وبهم أعاقب] وبهم أثيب، فتوسّلْ [إليّ] بهم يا آدم. وإذا دهتك داهية فاجعلهم إليّ شفعاءك، فإنّي آليت على نفسي قسما حقّاً أن لا أخيب بهم آملاً، ولا أردّ بهم سائلاً! فلذلك حين زَلّت منه الخطيئة دعا الله عزّوجلّ بهم، فتاب عليه وغفر له.[٢]

و روى الشيخ الجليل أبو علي الطبرسي في تفسيره «مجمع البيان لعلوم القرآن»، في تفسير هذه الآيات وهي: ﴿إنّ الأبرار يشربون من كأس كان مزاجها كافوراً﴾ إلى قوله: ﴿وكان سعيهم مشكوراً﴾[٣]، قال: نزلت في عليّ وفاطمة والحسن والحسين عليهم السلام وجارية لهم تسمّى فضّة.[٤]

و مضمون القصّة بالإسناد المتقدّم[٥] عن الصادق وابن عباس قالا: مرض الحسن والحسين [عليهما السلام] وهما صبيّان فعادهما رسول الله صلى الله عليه وآله ومعه رجلان، فقال أحدهما (لأمير المؤمنين): يا أبا الحسن، لو نذرت في ابنيك نذراً أن عافاهما الله! فقال (عليّ عليه السلام): أصوم ثلاثة أيّام شكراً لله سبحانه[٦]، وكذلك قالت فاطمة [عليها السلام] و كذا الصبيان قالا[٧]: ونحن نصوم ثلاثة أيّام، وكذلك قالت جاريتهم فضّة فألبسهم الله

---

١. في المصدر: شققت اسميهما.

٢. تفسير الإمام حسن بن عليّ العسكريّ، ص ٢١٩ و ٢٢٠.

٣. الإنسان (٧٦)، ٥ ـ ٢٢.

٤. مجمع البيان لعلوم القرآن، ج ١٠، ص ٤٠٤.

٥. لم يوجد الرواية في مجمع البيان عند تفسير سورة الدهر.

٦. في المصادر: تعالى.

٧. في المصادر: وقال الصبيان.

عافيته[١] فأصبحوا صياماً وليس عندهم شيء من الطعام، فانطلق أمير المؤمنين[٢] إلى جارٍ له يهودي يعالج الصوف اسمه شمعون[٣] فقال (له أمير المؤمنين): هل لك أن تعطيني جرزاً[٤] من صوف تغزلها لك ابنة محمّد بثلاثة أصوع من شعير؟ قال (اليهودي): نعم، فأعطاه فجاء بالصوف والشعير، وأخبر فاطمة [عليها السلام] (بذلك) فقبلتْ وأطاعت ثمّ عمدت فغزلت ثلث الصوف، ثمّ أخذت صاعاً من الشعير فطحنته وعجنته وخبزت منه خمسة أقراص، [لكلّ واحد قرصاً].

وصلّى أمير المؤمنين صلوة المغرب مع رسول الله، ثمّ أتى المنزل فوضع الخوان وجلسوا يَتعشَّون[٥] خَمْسَتُهم، فأوّل لقمة كسرها أمير المؤمنين[عليه السلام][٦] إذا مسكين قد وقف بالباب فقال: السلام عليكم يا أهل بيت النبوة[٧] أنا مسكين من مساكين المسلمين؛ أطعموني ممّا تأكلون أطعمكم الله من موائد الجنة، فوضع أمير المؤمنين[٨] اللقمة من يده ثمّ قال (أمير المؤمنين: يا فاطمة، ادفعيه إليه[٩])، [وعمدت] فاطمة إلى ما كان على الخوان (جميعه) فدفعته إلى المسكين وباتوا

---

١. في المصادر: عافية.

٢. في المصادر: ليس عندهم طعام فانطلق عليّ [عليه السلام].

٣. في المصادر: جارٍ له من اليهود يقال له: شمعون.

٤. في المصادر: جزّة.

٥. تعشّى: أكل العشاء.

٦. في المصادر: عليّ [عليه السلام].

٧. في المصادر: أهل بيت محمّد.

٨. في المصادر: عليّ [عليه السلام].

٩. هذه العبارة من المصنّف، جعلها بدل أبياتٍ من أمير المؤمنين وفاطمة الزهراء [عليهما السلام] حذفها وهي موجودة في المصادر.

جياعاً وأصبحوا صائمين و[١] لم يذوقوا شيئاً إلّا الماء القراح.

ثمّ عمدَت إلى الثلث الثاني من الصوف فغزلته، ثمّ أخذت صاعاً من الشعير فطحنته [وعجنته] وخبزت منه خمسة أقراص، لكلّ واحد قرصاً، وصلّى أميرالمؤمنين مع رسول الله ﷺ صلوة المغرب ثمّ أتى إلى المنزل[٢]، فلمّا وضع الخوان بين يديه وجلسوا خمستهم، فأوّل لقمة كسرها [عليّ عليه السلام] إذا يتيم [من يتامى المسلمين قد وقف] (ينادي) بالباب [فقال]: السلام عليكم يا أهل بيت النبوة[٣]، أنا يتيم من يتامى المسلمين؛ أطعموني ممّا تأكلون أطعمكم الله من موائد الجنة، فرمى أميرالمؤمنين اللقمة وقال[٤] (لفاطمة: ادفعيه إليه)[٥]، ثمّ عمدت فاطمة إلى جميع ما على الخوان (من الخبز) وأعطته (اليتيم)، وباتوا جياعاً لم يذوقوا إلّا الماء [القراح] وأصبحوا صياماً.

فعمدت فاطمة إلى الثلث الباقي من الصوف فغزلته[٦] وطحنت [الصاع] الباقي (من الشعير) وعجنته وخبزت منه خمسة أقراص، لكل واحد قرصاً، وصلّى أميرالمؤمنين عليه السلام مع رسول الله صلوة المغرب وأتى المنزل، فوضع[٧] الخوان وجلسوا (يتعشّون) خمستهم. فأوّل لقمة كسرها أميرالمؤمنين[٨] (وأراد وضعها في

---

١. في المصادر: صياماً.

٢. في المصدر: صلّى عليّ المغرب مع النبيّ ﷺ ثمّ أتى منزله.

٣. في المصدر: أهل بيت محمّد.

٤. في المصدر: فوضع عليّ اللقمة من يده ثمّ قال.

٥. هذه العبارة أيضاً بدل أبيات منهما عليهما السلام حذفها.

٦. في المصادر: وعمدت فاطمة عليها السلام فغزلت الثلث الباقي من الصوف.

٧. في المصادر: صلّى عليّ المغرب مع النبي عليه السلام ثمّ أتى منزله فقرب إليه.

٨. في المصادر: عليّ عليه السلام.

فمه) إذا أسير من أسارى المشركين ينادي بالباب[١]: السلام عليكم يا أهل بيت النبوة، تأسروننا وتشرّدوننا[٢] ولاتطعموننا (ممّا تأكلون، أطعمكم الله من موائد الجنّة ؟!) فرمى أمير المؤمنين عليه السلام[٣] اللقمة من يده، وعمدت فاطمة إلى ما كان على الخوان فجمعته ودفعته إلى الأسير[٤]، وباتوا (ليلتهم) جياعاً وأصبحوا مفطرين وليس عندهم شيء.

قال[٥] شعيب في حديثه: وأقبل عليٌّ بالحسن والحسين [عليهما السلام] نحو رسول الله صلى الله عليه وآله وهما يرتعشان كالفراخ من شدّة الجوع فلمّا نظرهما رسول الله صلى الله عليه وآله، قال: يا أبا الحسن، ما أشدّ[٦] ما يسوءني ما أرى بكم! [أنطلق إلى ابنتي فاطمة]، (فقام رسول الله صلى الله عليه وآله وانطلق مع أميرالمؤمنين إلى فاطمة، فإذا)[٧] هي في محرابها (وإذا) قد لصق بطنها بظهرها مِن شدّة الجوع، وغارت عيناها (في وجهها)، فلمّا رآها رسول الله صلى الله عليه وآله ضمّها إليه وقال: واغوثاه [بالله] أنتم مذ ثلاثة[٨] (أيام) فيما أرى [وأنا غافل عنكم]؟! فهبط جبرئيل وقال: خذ يا محمّد![١٠] خذ ما هنّأ الله لك في أهل بيتك. قال: وما آخذ يا جبرئيل؟ قال: ﴿هل أتى على الإنسان حين من الدهر﴾ حتى بلغ ﴿إنّ

---

١. في المصادر: أسير من أسراء المشركين قد وقف بالباب فقال.

٢. في المصدر: تشدّدوننا.

٣. في المصادر: فوضع عليّ عليه السلام.

٤. في المصادر: وعمدوا إلى ما كان على الخوان فأعطوه.

٥. هذه بقية الرواية.

٦. في المصادر: فلمّا بصر بهم النبيّ قال: يا أبا الحسن شدّ.

٧. في المصادر: «فانطلقوا إليها» بدل ما بين الهلالين.

٨. في المصدر: منذ ثلاث.

٩. الإضافة من روضة الواعظين.

١٠. في المصادر: يا محمّد خذ.

هذا كان لكم جزاء وكان سعيكم مشكوراً﴾[١].

وقال الحسن بن مهران في حديثه: فوثب النبيّ ﷺ حتى دخل منزل فاطمة [عليها السلام] فرأى ما بهم فجمعهم، ثمّ انكبّ عليهم يبكي ويقول: أنتم مذ ثلاث فيما أرى وأنا غافل عنكم! فهبط جبرئيل عليه السلام بهذه الآيات: ﴿إنّ الأبرار يشربون من كأس كان مزاجها كافوراً عينا يشرب بها عباد الله يفجّرونها تفجيراً﴾. قال: هي عين في دار النبي تفجر إلى دور الأنبياء [صلوات الله عليهم أجمعين][٢] والمؤمنين.[٣]

وفي الحديث أنّ رسول الله ﷺ سئل عن هذه العين فقال: هي عين في داري في الجنّة. ثمّ سئل مرّة أخرى؛ قال: هي في دار عليّ، فقيل: يا رسول الله، ألم تقل عين في داري؟ فقال: إنّ داري ودار عليّ في الجنّة واحد.[٤]

﴿يوفون بالنذر﴾ يعني عليّاً وفاطمة والحسن والحسين [عليهم السلام] وجاريتهم (فضّة)، ﴿ويخافون [يوماً] كان شرّه مستطيراً﴾ أي عابساً كلوحاً، ﴿ويطعمون الطعام على حبّه﴾ أي على شهوتهم للطعام، وإيثارهم له مسكيناً من مساكين المسلمين، ويتيماً من يتامى المسلمين، وأسيراً من أسارى المشركين. ويقولون[٥] إذا أطعموهم: ﴿إنّما نطعمكم لوجه الله لانريد منكم جزاء ولا شكوراً﴾ (أي جزاء يجازينا به من نفع عاجل ولانريد أن نشكر عليه بين الخلق، بل فعلناه لله). قال: والله، ما قالوا هذا لهم، ولكنّهم أضمروه في أنفسهم فأخبر الله بإضمارهم).

---

١. الإنسان (٧٦) ١ ـ ٢٢. أمالي الصدوق، ص ٢٥٦ ـ ٢٦٠؛ روضة الواعظين، ص ١٦٠ ـ ١٦٣.

٢. الإضافة من روضة الواعظين.

٣. أمالي الصدوق، ص ٢٦١؛ روضة الواعظين، ص ١٦٣.

٤. مناقب آل أبي طالب، ج٣، ص ٢٣٤؛ تأويل الآيات، ص ٢٤٠؛ الطرائف، ص ١٠٠؛ تفسير الفرات، ص ٢٠٩، وكذا ورد في مصادر أخرى لكن لا يكون السؤال في مصدر عن هذه العين بل الكلام في شجرة طوبى.

٥. في المصدرين: يقول.

[يقولون: لانريد جزاء تكلّفوننا به ولاشكوراً تثنون علينا به، ولكنّا إنّما أطعمناكم لوجه الله وطلب ثوابه]، (وأثنى عليهم ليرغب في ذلك راغب).[١]

(عن سعيد بن جبير ومجاهد:) قال الله سبحانه[٢]: ﴿فوقيهم الله شرّ ذلك اليوم ولقّيهم نضرة﴾ في الوجوه ﴿وسروراً﴾ في القلوب، ﴿وجزاهم بما صبروا جنّة﴾ يسكنونها ﴿وحريراً﴾ يلبسونه ويفترشونه، ﴿متّكئين فيها على الأرائك﴾ الأريكة: السرير عليه الحجلة ﴿لايرون فيها شمساً﴾ (يتأذّون بحرّها) ﴿ولا زمهريراً﴾ (يتأذّون ببرده).[٣]

قال ابن عبّاس: بينما أهل الجنّة في الجنّة إذ يرون نوراً أضوء من الشمس[٤] قد أشرقت له الجنان فيقول أهل الجنّة: يا ربّ، إنّك قلت (وقولك الحقّ) في كتابك: ﴿لايرون فيها شمساً ولا زمهريراً﴾، فيرسل الله [إليهم] جبرئيل فيقول: ليس هذه شمس، ولكنّ عليّاً وفاطمة ضحكا (من شيء أعجبهما)، فأشرقت الجنان من [نور] ضحكهما.[٥]

الباب الحادي عشر في فضائل أبي محمد الحسن مفرداً عليه السلام

قال كمال الدين بن طلحة الشافعي في كتابه «مطالب السَّئول في مناقب آل الرسول»:

هذا باب[٦] أصله مقصود، وفضله معقود، ونقله مشهود، وظلّه ممدود، وورده

---

١. أمالي الصدوق، ص ٢٦١؛ روضة الواعظين، ص ١٦٣.

٢. في الأمالي: «تعالى ذكره» وفي الروضة «تعالى».

٣. أمالي الصدوق، ص ٢٦١؛ روضة الواعظين، ص ١٦٣.

٤. في المصدرين: إذ رأوا مثل الشمس.

٥. أمالي الصدوق، ص ٢٦١؛ روضة الواعظين، ص ١٦٤.

٦. في المصدر: فصل.

مورود، وسدره مخضود، وطلحه منضود، وهو مِن أسنى السجايا والمدائح معدود؛ فإنّه جمع من أشتات الإشارات النبويّة، و الأنوار[١] الطاهرة الزكيّة، ما أشرقت به أنوار المناقب، وبلغت إلى أشرف[٢] المراتب، وأحدقت مزايا المآثر به من جميع الجوانب؛ [فإنّ من امتطامطا رسول الله ﷺ رقا قدم شرف شرفه مناكب الكواكب]، فبخ بخ لمن فضّله الله[٣] من رسوله المصطفى بهذه المواهب![٤]

وذكر في «كشف الغمة» مرفوعاً إلى أبي بكر[ة] نفيع بن الحارث الثقفي، قال: رأيت رسول الله ﷺ والحسنُ بن عليّ عليه السلام على[٥] جنبه وهو يُقبل على الناس مرّة وعليه مرّة ويقول: [إنّ] ابني هذا سيّد، ولعلّ الله أن يصلح به بين فئتين من المسلمين [عظيمتين].[٦]

روي [عن] الدولابي مرفوعا[٧] إلى جبير بن نفير[٨] عن أبيه، قال: قدمت المدينة فقال الحسن بن عليّ عليه السلام: كانت جماجم العرب بيدي، يسالمون من سالمتُ ويحاربون من حاربتُ، فتركتها ابتغاء لوجه الله وحقن دماء المسلمين.[٩]

---

١. في المصدر: «الأفعال والأقوال» بدل «الأنوار».

٢. في المصدر: وسمقت بالحسن إلى شرف.

٣. في المصدر: خصّه الله تعالى.

٤. مطالب السئول، ص ٦٤.

٥. في المصدر: إلى.

٦. كشف الغمة، ج ١، ص ٥١٩.

٧. في علل الشرايع ص ٢٢٠: إنّ الحسن قال لجبير بن نفير حين قال: إن النّاس يقولون: إنّك تريد الخلافة فقال: قد كان جماجم العرب في يدي يحاربون من حاربتُ ويسالمون من سالمت. تركتها ابتغاء وجه الله وحقن دماء أمّة محمّد.

٨. في المصدر: هبير.

٩. كشف الغمة، ج ١، ص ٥٢٣.

و روي أنّ رسول الله ﷺ أبصر الحسن بن عليّ مقبلاً فقال: اللّهمّ سلّمه وسلّم منه.[١]

و روي مرفوعاً إلى أمّ الفضل، قالت: قلت: يا رسول الله، رأيتُ كأنّ عضواً من أعضائك في بيتي! قال: خيراً؛ تلد فاطمةُ غلاماً تُرضعينه بلبن قُثَم[٢]، فولدت الحسن فأرضعتُه بلبن قثم.[٣]

وفي كتاب مناقب ابن شهر آشوب، عن شهاب بن (أبي) عامر أنّ الحسن بن علي [عليه السلام] قاسم الله [تعالى] ماله مرّتين حتى تَصدّق بفردة[٤]نعله.[٥]

وعن أبو أسامة (بن زيد قال): إنّ الحسن بن عليّ حجّ ماشياً فتورّمت قدماه، فقيل له: لو ركبتَ مركباً يسهل عليك الطريق فقال: لاتبالوا؛ فإنّا إذا بلغنا المنزل يستقبلنا أسود بدهن ينفع الورم، فقالوا: نفديك بآبائنا وأمّهاتنا! ليس من قبلنا منزل يباع فيه هذا (الدهن)، فقال: لن نبلغ المنزل إلّا بعد قدومه، فلم نسر إلّا قليلاً حتّى قال: دونكم الرجل فأتوه وسألوه[٦] عن الدهن فقال (الرجل): لمن تسألون؟ فقالوا: للحسن بن عليّ عليه السلام. قال: ائتو بي إليه، فلمّا أتوه قال: ماكنت أزعم أنّ الدهن يُستدعى لأجلك، ولي إليك حاجة، (وهو) أن تدعو إلى الأرزق ولداً برّاً تقيّاً، فإنّي ودعت أهلي تمخض [وكانت] حاملاً، فقال: يهب لك ولداً ذكراً سويّاً شيعيّاً فكان كما قال، وأطلى رجليه بالدهن فبرأ بإذن الله تعالى.[٧]

---

١. كشف الغمة، ج ١، ص ٥٢٣.

٢. القُثَم: المِعطاء، الكثير العطاء.

٣. كشف الغمة، ج ١، ص ٥٢٣.

٤. في المصدر: بفرد.

٥. مناقب آل أبي طالب، ج ٤، ص ٧.

٦. في المصدر: سئل.

٧. مناقب آل أبي طالب، ج ٤، ص ٧.

وقيل[١]: إنّ الحسن كان إذا توضّأ ارتعدت مفاصله واصفرّ لونه، فقيل له في ذلك فقال: حقٌّ على كلّ مَن وقف بين يدي ربّ العرش أن يصفرّ لونه، وترتعد مفاصله.[٢]

[وروي] أنّه عليه السلام دخلت عليه امرأة جميلة ذات يوم وهو في صلوته، **[فأوجز في صلوته]** ثمّ قال لها: ألك حاجة؟ قالت: نعم. **[قال: وما هي؟ قالت:]** قم فأصِب مِنّي؛ فإنّي وفدت (إليك) ولا بعل لي. قال: إليك عنّي، (و) لاتحرقيني بالنار **[ونفسك]**. فجعلَت تراوده عن نفسه وهو يبكي ويقول: ويحك إليك عنّي! واشتدّ بكاؤه، فلمّا رأت ذلك بكت لبكائه فدخل الحسين ورآهما يبكيان فجلس يبكي، وجعل أصحابه **[يأتون ويجلسون و]** يبكون حتّى كثر البكاء وعلت الأصوات، فخرجت الأعرابيّة، وقام القوم وترحّلوا. ولبث الحسين بعد ذلك **[دهراً]** (وهو) لايسأل أخاه عن ذلك إجالاً (له).

فبينما الحسن ذات ليلة نائماً **[إذ استيقظ]** (وهو) يبكي، فقال له الحسين: ما شأنك؟ قال: رؤيا رأيتها الليلة. قال: **[و]** ما هي؟ قال: لاتخبر أحداً ما دمت حيّاً. قال: نعم. قال: رأيت يوسف عليه السلام فجئت أنظر إليه فيمن ينظر[٣]، فلمّا رأيت حسنه بكيت، فنظر إليّ في الناس فقال: ما يُبكيك يا أخي بأبي **[أنت]** وأمّي؟ فقلت: ذكرت يوسف وامرأة العزيز، وما ابتلي به من أمرها، وما لقي به من السجن[٤]، وحرقة الشيخ يعقوب فبكيت من ذلك وكنت أتعجّب منه، فقال يوسف: فهلّا

---

١. في المصدر: ورُوي.

٢. مناقب آل أبي طالب، ج ٤، ص ١٤.

٣. في المصدر: نظر.

٤. في المصدر: وما ابتليتَ به من أمرها وما لقيتَ من السجن.

تعجّبت ممّا كنتَ فيه من المرأة[١] البدويّة [بالأبواء]؟![٢]

وفي كتاب مناقب ابن شهر آشوب: وروي أنّ عمرو بن العاص قال لمعاوية[٣]: لو أمرت الحسن بن عليّ يخطب على المنبر؛ فلعلّه حَصِر[٤]؛ يكون[٥] ذلك وضعاً له عند النّاس. فأمر [الحسنَ] بذلك، فلمّا صعد المنبر تكلّم وأحسن، ثمّ قال: أيّها النّاس، من عرفني فقد عرفني، ومن لم يعرفني فأنا الحسن بن عليّ بن أبي طالب. أنا [ابن] أوّل المسلمين إسلاما، وأمّي فاطمة بنت رسول الله ﷺ. أنا ابن البشير النذير. أنا ابن السراج المنير. أنا ابن من بُعث رحمة للعالمين.[٦]

و روى ابن عبد ربّه أنّه قال[٧]: لو طلبتم ابناً لنبيّكم لم تجدوا غيري وغير أخي! فناداه معاوية: يا أبا محمّد، حدِّثنا بنعت الرطب ـ أراد بذلك أن يخجله ويقطع عليه كلامه[٨] ـ فقال: نعم؛ تلقحه الشمال، وتخرجه الجنوب، وتنضجه الشمس، و [يطيبه] القمر.

وفي رواية المدائني: الريح تنفخه، والحَرّ ينضجه، والليل يبرده ويطيبه[٩].

---

١. في المصدر: ممّا فيه المرأة.

٢. مناقب آل أبي طالب، ج ٤، ص ١٤.

٣. في المصدر (المناقب): العقد عن ابن عبد ربّه الأندلسي وكتاب المدائني أيضاً أنّه قال عمرو بن عاص لمعاوية.

٤. حَصِرَ: عيي في النطق، وأصله من الحَصْر أي الضيق.

٥. في المصدر: فيكون.

٦. مناقب آل أبي طالب، ج ٤، ص ١١.

٧. في المصدر: وفي رواية ابن عبد ربّه:

٨. في المصدر: يقطع بذلك كلامه.

٩. مناقب آل أبي طالب، ج ٤، ص ١١.

وعن منهال بن عمر[١] أن معاوية سأل الحسن عليه السلام أن يصعد المنبر وينتسب، فصعد فحمد الله وأثنى عليه، ثمّ قال: أيّها المؤمنون[٢]، من عرفني فقد عرفني، ومن لم يعرفني فسأبيّن له نفسي: بلدي مكة ومنى، وأنا ابن المروة والصفا، وأنا ابن النبيّ المصطفى، وأنا ابن من علا (على) الجبال الرواسي، وأنا ابن من كسا محاسن وجه الحياء. أنا ابن فاطمة سيّدة النساء. أنا ابن قليلات العيوب نقيّات الجيوب.

ثمّ[٣] أذّن المؤذّن فقال: أشهد [أن لا إله إلّا الله. أشهد] أنّ محمّداً رسول الله، فقال [لمعاوية]: (يا معاوية)، محمّد أبي أم أبوك؟ فإن قلتَ: ليس بأبي فقد كفرتَ، وإن قلتَ: نعم فقد أقررت، ثمّ قال: أصبحتْ قريش تفتخر على العرب بأنّ محمداً منها، وأصبحت العرب تفتخر على العجم بأن محمّداً منها، وأصبحت العجم تعرف حقّ العرب بأنّ محمّداً منها؛ تأخذون حقّنا، ولاتؤدّون إلينا حقّاً[٤].

وروى أبو رخام[٥] أنّ معاوية افتخر يوماً فقال: أنا ابن بطحاء مكة، أعزّها[٦] جواداً وأكرمها جدوداً. أنا ابن من ساد قريشاً [فضلاً] ناشئاً وكهلاً! فقال الحسن [بن عليّ]: يا معاوية، أنت عليَّ تفتخر؟!

أنا ابن مأوى[٧] التّقى. أنا ابن من جاء بالهدى. أنا ابن [من] ساد أهل الدنيا بالفضل السابق، والحسب الفائق. أنا ابن من طاعته طاعة الله، ومعصيته معصية

---

١. في المصدر: المنهال بن عمرو.

٢. في المصدر: أيّها الناس.

٣. في المصدر: «و» بدل «ثمّ».

٤. في المصدر: يطلبون حقّنا ولا يردون إلينا حقّنا. مناقب آل أبي طالب، ج ٤، ص ١١ و ١٢.

٥. في المصدر: إخبار أبي حاتم أنّ معاوية.

٦. في المصدر: أعززها.

٧. في المصدر: أعليَّ تفتخر يا معاوية؟ أنا ابن عروق الثرى أنا ابن مأوى...

الله، فهل لك أب كأبي تباهيني [به]؟ وقديم كقديمي تساميني به؟ قل[١]: نعم أولا، قال معاوية: بل أقول: لا، وهي لك تصديق، [فقال الحسن عليه السلام: الحقّ أبلج ما يحيل سبيله، والحقّ يعرفه ذوو الألباب].[٢]

و رُوي أنّ معاوية قال يوماً للحسن [بن عليّ]: أنا خير منك [يا حسن]! فقال الحسن: وكيف ذاك يا ابن هند؟

قال: لأنّ النّاس [قد] أجمعوا عليّ ولم يجمعوا عليك. فقال (الحسن): هيهات هيهات؛ لشرّ ما علوت(به) يا ابن آكلة الأكباد! المجتمعون عليك رجلان [بين] مطيع ومكرَه: فالطائع لك عاص لله، والمكرَه معذور في كتاب[٣] الله. وحاشا لله أن أقول أنا خير منك فلا خير فيك! ولكنّ الله برّأني من الرذائل كما برّأك من الفضائل.[٤]

وفي كتاب الشيرازي عن سفيان[٥] الثوري، عن واصل، عن الحسن، عن ابن عبّاس في قوله (سبحانه): ﴿وشارِكهم في الأموال والأولاد﴾[٦] (وهو) أنّه جلس الحسن بن عليّ عليه السلام ويزيد بن معاوية [بن أبي سفيان] يأكلان الرطب فقال يزيد: يا حسن، إنّي كنت منذ أبغضك! فقال الحسن: يا يزيد، اعلم[٧] أنّ إبليس شارك أباك في جماعة فاختلط الماء [ان]، فأورثك ذلك عداوتي؛ لأنّ الله سبحانه[٨] يقول:

---

١. في المصدر: تقول.

٢. مناقب آل أبي طالب، ج ٤، ص ٢١.

٣. في المصدر: بكتاب.

٤. مناقب آل أبي طالب، ج ٤، ص ٢٢.

٥. في المصدر (المناقب): كتاب الشيرازي: روى سفيان.

٦. الإسراء (١٧)، ٦٤.

٧. في المصدر: إنّي منذ كنت أبغضك. قال الحسن: اعلم يا يزيد.

٨. في المصدر: تعالى.

«وشاركهم في الأموال والأولاد»، وشارك الشيطان حرباً عند جماعة فتولّد[١] له صخر؛ فلذلك كان يبغض جدّي رسول الله ﷺ.[٢]

وفي «البهجة»: وروى حذيفة[٣] بن اليمان، قال: بينما[٤] رسول الله ﷺ في جبل [أظنّه] حرى [أو غيره]، ومعه أبوبكر وعمر وعثمان [وعليّ عليه السلام] وجماعة من المهاجرين والأنصار، [وأنس حاضر لهذا الحديث، وحذيفة يحدّث به] إذ أقبل الحسن بن عليّ عليه السلام يمشي على سكينة ووقار، فلمّا نظر إليه رسول الله قال[٥]: إنّ جبرائيل وميكائيل يأتيان معه يهديانه ويمدّدانه، وهو ولدي والظاهر من نفسي[٦] وضلع من أضلاعي. هذا سبطي وقرّة عيني [بأبي هو]! فقام رسول الله ﷺ [وقمنا معه وهو يقول له: أنت تفّاحتي، وأنت حبيبي، ومهجة قلبي!

وأخذ بيده فمشى معه ونحن نمشي حتى جلس وجلسنا حوله ننظر إلى رسول الله ﷺ] وهو لا يرفع بصره عنه، ثمّ قال: وهو يكون بعدي هادياً مهدياً، وهو هديّة لي من الله عزّوجلّ بنيّتي[٧]، ويعرّف النّاس آثاري، ويحيي سنتي، ويتولى أموري [في فعله] ينظر الله إليه فيرحمه. رحم الله من عرف له ذلك، وبرأني فيه، وأكرمه لي[٨].

---

١. في المصدر: فولد.

٢. مناقب آل أبي طالب، ج ٤، ص ٢٢

٣. أوّل ما في المصدر (العدد القوية) كذلك: حدّث أبو يعقوب يوسف بن الجراح عن رجاله عن حذيفة...

٤. في المصدر: بينا.

٥. في المصدر: يمشي على هدوء ووقار فنظر إليه رسول الله ﷺ وقال:

٦. في المصدر: إنّ جبرئيل يهديه وميكائيل يسدّده وهو ولدي والطاهر من نفسي.

٧. في المصدر: قال: أما إنّه سيكون بعدى هادياً مهدياً. هذا هدية من ربّ العالمين لم ينبئ عنّي.

٨. في المصدر: وأكرمني منه.

فما قطع رسول الله ﷺ كلامه حتّى أقبل إلينا أعرابيّ يجر هراوة له فلمّا نظر إليه رسول الله ﷺ[١] قال: قد جاءكم رجل يكلّمكم بكلام غليظ [تقشعرّ منه جلودكم، وإنّه يسألكم من أمور. إنّ لكلامه جفوة] فجاء الأعرابيّ ولم يسلّم، فقال: أيّكم محمّد؟ قلنا: وما تريد؟ فقال رسول الله ﷺ: مهلاً (يا أعرابيّ)، فقال (الأعرابيّ): [يا محمّد، لقد] كنتُ أبغضك و لا أراك[٢]، والآن فقد ازددتُ لك بغضاً! [قال:] فتبسّم رسول الله، [وغضبنا لذلك]، وأردنا بالأعرابي إرادة (رديّة)، فأومى إلينا رسول الله ﷺ أن اسكتوا (عنه)، ثمّ قال الأعرابيّ: يا محمّد، إنّك تعد النبوّة[٣] و[إنّك] قد كذبت على الأنبياء فما معك من آياتهم فأرني برهاناً[٤].

فقال (النبيّ ﷺ) [له: يا أعرابيّ، وما يدريك؟ قال: فخبّرني ببرهانك. قال]: إن (شئتَ أخبرتك بكيفيّة خروجك من باديك وكونك فيه، وإن) شئتَ[٥] أخبرك عضو من أعضائي فيكون ذلك أوكد لبرهاني. قال (الأعرابيّ): أوَ يتكلّم العضو؟! قال (النبيّ ﷺ): نعم، (قم) يا حسن، فأخبره بما سنح له، فنظر الأعرابي إلى الحسن مستخفّاً به وقال: تقيم[٦] لي صبيّاً ليكلّمني؟ قال: [إنّك ستجده عالماً بما تريد. فابتدره] الحسن: [وقال] مهلاً يا أعرابيّ؛ ما سألت غبيّاً جاهلاً، بل سألت فقيهاً عالماً![٧] [إذن وأنت الجهول، فإن تك قد جهلت فإنّ عندي شفاء الجهل ما سأل السئول، وبحراً لا تقسمه الدوالي، تراثاً كان أورثه الرسول]. لقد بسطتَ لسانك،

---

١. في المصدر: نظر رسول الله ﷺ إليه.

٢. في المصدر: لم أرك.

٣. في المصدر: إنّك تزعم أنّك نبيّ.

٤. في المصدر: وما معك من برهانك شيء.

٥. في المصدر: أحببت.

٦. في المصدر: يا حسن، قم، فازدرى الأعرابيّ نفسه وقال: هو ما يأتي ويقيم.

٧. في المصدر: ما غبيّاً سألت وابن غبيّ بل فقيهاً!

وتعدّيت عن أطوارك[١] وخادعتَ نفسك! غير أنّك لاتبرح (من مكانك) حتى تؤمن إنشاء الله.

فتبسّم الأعرابيّ وقال: هات ما عندك فقال له الحسن[٢]: أنتم اجتمعتم في باديكم[٣]، وتذاكرتم ما جرى بينكم على جهل وخرق منكم [فزعمتم أنّ محمّداً صُنبُور[٤]، والعرب قاطبة تبغضه ولا طالب له بثاره]، (وقلتم: محمّد هو الساحر الكذّاب! ليس له ذرّيّة يطالب بدمه. قالت قاطبة تُبغضه وأردتم قتله)، وزعمتَ أنّك قاتله، وكان في قومك مؤنته فحملت نفسك على ذلك، وقد أخذت قناتك بيدك [تؤمه]، (وهممت) تريد قتله (فعند ذلك ضللتَ) [فعسر] عليك مسلكك، وعمي عليك بصيرتك، وصادفك غناء كثير حتى أردت الرجوع عن إرادتك، فأتيتنا خوفك عن قومك أن يستهزؤا بك.

وكنت تأتينا حتى عصفت[٥] ريح شديدة [اشتدّ منها ظلماؤها وأطلعت سماؤها وأعصر سحابها فبقيتَ محرنجما كالأشقر، إن تَقدَّم نحر وإن تأخّر عقر لاتسمع لواطئ حساً ولا لنافخ نار جرساً تراكمت عليك غيومها، وتوارت عنك نجومها، فلا تهتدي بنجم طالع، ولا بعلم لامع تقطع محجّه، وتهبط لجّه، في ديمومة قفر بعيدة القعر، مجحفة بالسفر، إذا علوت مصعداً ازددت بُعداً: الريح تَخطَفك[٦]،

---

١. في المصدر: عودت طورك.

٢. في المصدر: وقال هيه، فقال له الحسن:

٣. في المصدر: في نادي قومك.

٤. في المصدر: الصُّنبور: اللئيم. الصبيّ الصغير الداهية.

٥. في المصدر: وعمي عليك بصرك وأبيت إلّا ذلك فأتيتنا خوفا من أن يشتهر وإنّك إنّما جئت بخبر يراد بك أنبئك عن سفرك: خرجت في ليلة ضحياء إذ عصفت...

٦. خطِفه: استلبه بسرعة.

والشوك تَخبِطك، في ريح عاصف، وبرق خاطف، قد أوحشتك آكامها، وقطعت سلامها] (وغطت السماء بالسحاب، وأظلمت الآفاق، واشتدّ المطر. ثمّ وقعتَ في أرض مصبحة كثيرة الشوك، والريح يرفعك ويخبطك، وأنت حينئذ في برق خاطف وريح عاصف، وأنت مضطرّ في أمرك لاتدري ماذا تصنع، بينما أنت كذلك فوجدت نفسك عندك) [فأبصرت فإذا أنت عندنا فقرّت عينك، وظهر رينك، وذهب أنينك].

فقال (الأعرابي): من أين قلت هذا يا غلام[1]؟ كأنّك كشفت عن سويداء[2]، [قلبي] و[لقد] كنتَ كأنّك شاهدتني، [وما خفي عليك شيء من أمري، وكأنّه علم الغيب، فقال له:] لقّني[3] الإسلام. (فعند ذلك) قال الحسن عليه السلام: (قل): [الله أكبر] أشهد أن لا إله إلّا الله وحده لا شريك له، و (أشهد) أنّ محمّداً عبده ورسوله.

فأسلم (الأعرابيّ) وحسن إسلامه، وعلّمه رسول الله [صلى الله عليه وآله] شيئاً من القرآن فقال: يا رسول الله، أرجع إلى قومي فأعرفهم ذلك، [فأذن له فانصرف] ورجع ومعه جماعة من قومه، وفدخلوا في الإسلام. فكان النّاس إذا نظروا إلى الحسن قالوا: لقد أعطي (هذا) ما لم يُعطَ أحد من النّاس.[4]

وفي كتاب مناقب آل أبي طالب، عن واصل بن عطا أنّه قال: كان الحسن عليه السلام [عليه] سيماء الأنبياء وبهاء الملوك.[5]

---

١. في المصدر: قلت يا غلام هذا؟

٢. في المصدر: سويد.

٣. في المصدر: «ما» بدل «لقّني».

٤. العدد القوية، ص ٤٣؛ بحار الأنوار ج ٤٣، ص ٣٣٣، ح ٥، باب ١٦: [د]، وأوّله هكذا: حدث أبو يعقوب يوسف بن الجرّاح عن رجاله عن حذيفة...

٥. مناقب آل أبي طالب، ج ٤، ص ٩.

وعن محمّد بن **[أبي]** عمير، عن رجاله، عن أبي عبدالله عليه السلام، عن الحسن بن عليّ أنّه قال: إنّ لله مدينتين: أحدهما بالمشرق والآخر[١] بالمغرب، عليهما سُوَر[٢] من حديد، وعلى كلّ مدينة ألف ألف باب، لكلّ باب مصراعان من ذهب، وفيهما سبعون ألف لغةٍ يتكلّمون كلٌّ واحد بخلاف لغة صاحبه، وأنا أعرف جميع اللغات وما فيهما وما بينهما وما عليهما! (ولا) حجة غيري وغير الحسين أخي.[٣]

الباب الثاني عشر في ذكر فضائل الحسين مفرداً

ذكر صاحب الروضة أنّه رأى في بعض الأخبار أنّ رسول الله صلى الله عليه وآله كان يوما مع جماعة من أصحابه ما رأى[٤] في بعض الطريق وجماعة من الصبيان يلعبون، فأخذ منهم صبيّاً، فقبّل ما بين عينيه وأقعده في حجره، فقال له بعض الأصحاب: يا رسول الله، ما نعرف هذا الصبيّ الذي قد شرق واستعلا بتقبيلك، ولم نعلم كيفية حاله! فقال النبيّ صلى الله عليه وآله: أيّها الأصحاب، لاتلوموني؛ فإنّي رأيت هذا الصبيّ يوماً يلعب مع الحسين، ويرفع تراب أقدامه، ويمسحه في عينيه؛ فأنا من ذلك اليوم أحببته، وفي يوم القيامة أكون شفيعاً له ولأبيه.[٥]

ولأنّه أيضاً من الكتاب المذكور: وروي عن الحسين بن عليّ عليه السلام أنّه قال:لقيت يوماً عند جدّي رسول الله وأُبيُّ بن كعب قاعد عنده؛ قال لي جدي: مرحباً بك يا أبا عبدالله، يا زين السماوات والأرض! فقال أبي: يا رسول الله، فهل سواك أحد يكون زين السماوات والأرض؟ فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: يا أُبيّ، بالله الذي بعثني

---

١. في المصدر: أحداهما بالمشرق والأخرى.

٢. السُوَر: جمع سورة: ما طال من البناء إلى جهة السماء وحسن.

٣. مناقب آل أبي طالب، ج ٤، ص ٩.

٤. كذا في النسخة.

٥. لم يوجد في المصدر.

بالحقّ نبيّاً إنّ الحسين بن علي في السماوات أعظم ممّا هو في الأرض، وهو مكتوب على يمين العرش: المصباح الهدى وسفينة النجاة.[١]

وعن حذيفة بن اليمان، قال: رأيت النبيّ ﷺ آخذاً بيد الحسين [بن عليّ عليه السلام] وقال: [يا] أيّها النّاس، هذا حسين[٢] بن عليّ [ألا] فاعرفوه وفضّلوه؛ فوالله لَجدّه أكرم على الله [تعالى] من جدّ يوسف بن يعقوب عليه السلام. هذا حسين[٣] بن عليّ: جدّه في الجنّة، وجدّته في الجنّة، وأبوه في الجنّة، وأمّه في الجنّة، وعمّه في الجنّة، وأخوه في الجنّة، وعمّته في الجنّة، وخالته في الجنّة، وخاله في الجنّة[٤]، محبّوهم في الجنّة، ومحبّو محبّيهم في الجنّة.[٥]

وروي عن الرضا عن آبائه عليهم السلام، قال رسول الله ﷺ: من أحبّ أن ينظر إلى أحبّ أهل الأرض إلى (أحبّ) أهل السماء فلينظر إلى الحسين عليه السلام.[٦]

روى [الطبريان في الولاية والمناقب، والسمعاني في الفضائل بأسانيدهم عن إسماعيل بن رجاء وعمر بن شعيب] أنّ الحسين مرّ[٧] على عبدالله بن عمرو بن

---

١. إعلام الورى، ص ٤٠٠: وروي عن الحسين بن عليّ عليه السلام أنّه قال: دخلت على رسول الله ﷺ وعنده أبيّ بن كعب فقال لي رسول الله: مرحباً يا أبا عبدالله، يا زين السماوات والأرض قال له أُبيّ: وكيف يكون ـ يا رسول الله ـ زين السموات والأرض أحد غيرك؟ فقال: والذي بعثني بالحقّ نبيّاً، إنّ الحسين بن عليّ في السماء أكبر منه في الأرض! وإنّه مكتوب على يمين عرش الله: مصباح هادٍ وسفينة نجاة. وأيضاً ورد هذا الحديث مع اختلافات في: عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج ١، ص ٥٩؛ الصراط المستقيم، ج ٢، ص ١٥٤ و ١٦١؛ قصص الأنبياء، للراوندي، ص ٣٦١.

٢ و ٣. في المصدر: الحسين.

٤. في المصدر بعد ذكر الجدّ والجدّة: وأمّه في الجنّة وأبوه في الجنّة وعمّه في الجنّة وعمّته في الجنّة وخاله في الجنّة وخالته في الجنّة وأخوه في الجنّة...

٥. كشف اليقين، ص ٣٠٧.

٦. مناقب آل أبي طالب، ج ٤، ص ٧٣.

٧. في المصدر: أنّه مرّ الحسين.

العاص فقال عبدالله: من أحبَّ أن ينظر إلى أحبّ أهل الأرض إلى (أحبّ) أهل السماء فلينظر إلى هذا المختار[١]!

وما كلّمته منذ ليالي صفّين فأتى به (إلى) أبو سعيد الخدريّ إلى الحسين [عليه السلام] فقال (له) الحسين: أتعلم أنّي أحَبّ أهل الأرض إلى أهل السماء وتقاتلني وأبي يوم صفّين ؟! واللهِ، إنّ أبي لخير منّي. فاستعذر وقال: إنّ النبيّ صلى الله عليه وآله قال لي: أطع أباك، فقال له الحسين عليه السلام: أما سمعت قول الله تعالى: ﴿وإن جاهداك على أن تشرك بي ما ليس لك به علم فلا تطعهما﴾، وقول رسول الله صلى الله عليه وآله: إنّما الطاعة في المعروف، وقولَه: لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق.[٢]

وقيل: إنّ الحسين كان يقعد في المكان المظلم فيُهتدى إليه ببياض جبهته[٣] ونحره.[٤]

وفي حديث أنّ جبرئيل [عليه السلام] نزل يوماً فوجد الزهراء نائمةً والحسين قلقاً على عادة الأطفال مع أمّهاتهم، فقعد جبرئيل يلهيه عن البكاء حتّى استيقظَت، فأعلمها رسول الله صلى الله عليه وآله بذلك.[٥]

روى الطبرى عن طاوس اليماني، عن ابن عباس، (قال:) قال رسول الله [صلى الله عليه وآله]: رأيت في الجنّة قصراً من درّة بيضاء لاصدع فيها ولا وصل، فقلت: حبيبي جبرئيل! لمن هذا القصر؟ قال: للحسين ابنك، ثمّ تقدّمتُ أمامه فإذا أنا بتفّاح فأخذت تفّاحة، ففلقتها فخرجت منها حوراء كان مقاديم النسور أشفار عَينيها،

---

١. في المصدر: المجتاز.

٢. مناقب آل أبي طالب، ج ٤، ص ٧٣.

٣. في المصدر: جبينه.

٤ و ٥. مناقب آل أبي طالب، ج ٤، ص ٧٥.

فقلت (لها): لمن أنت؟ فبكت ثمّ قال: للحسين عليه السلام)[١].

روى أحمد بن حنبل في مسنده عن أنس بن مالك، أنّ الملك الموكّل على السحاب أتى إلى باب حجرة النبيّ فاستأذن الدخول عليه، فأذن النبيّ صلى الله عليه وآله وأمر أمّ سلمة بأن تسدّ الباب، فلحق الحسين وهَمّ أن يدخل الحبّة فمنعته أمّ سلمة، فوثب الحسين وألقى نفسه في الحجرة، وأتى إلى عند جدّه صلى الله عليه وآله فتطاول يده إلى عنق النبيّ صلى الله عليه وآله وعانقه، فأخذ يصعد على كتفه ورقبته وينزل، فقال له ملك السحاب: تحبُّ لهذا الصبيَّ يا رسول الله؟ قال: نعم أحبّه، فقال ملك السحاب: عن قريب جمعٌ من أمّتك تقتله. ولو شئتَ أريتك الموضع الذي يقتل فيه، ثمّ تطاول يده ورفع قدراً من طين أحمر، وأراه النبيّ صلى الله عليه وآله إلى أمّ سلمة فحفظَته في قارورة.[٢]

وذكر عليّ بن عيسى في كتابه أنّ الحافظ عبدالعزيز بن الأخضر الجنابذيّ روى في كتابه «معالم العترة الطاهرة» مرفوعاً إلى عائشة، قالت: كانت لنا مشربة فكان النبيّ صلى الله عليه وآله إذا أراد لقاء جبرئيل عليه السلام لقيه فيها، فلقيه رسول الله [صلى الله عليه وآله] مرّة من ذلك [فيها]، وأمر عائشة أن لا يصعد إليه أحد، ودخل حسين بن عليّ ولم تعلم حتّى غشيهما، فقال [له] جبرائيل: من هذا؟ فقال [رسول الله صلى الله عليه وآله: ابني، فأخذه النبيّ صلى الله عليه وآله فجعله على فخذه فقال: أما إنّه سيُقتل فقال] رسول الله صلى الله عليه وآله: ومن يقتله؟ قال: أمّتك، فقال رسول الله[٣]: أمّتي تقتله؟ قال: نعم، وإن شئتَ أخبرتك بأرض الّتي يقتل[٤] فيها، فأشار جبرئيل إلى الطفّ بالعراق، وأخذ تربة حمراء فأراه إيّاها، وقال: هذه من تربة مصرعه.[٥]

---

١. في المصدر: لابنك الحسين. مناقب آل أبي طالب، ج ٤، ص ٧٥.

٢. لم يوجد نفس الرواية في مصدر.

٣. في المصدر: النبيّ صلى الله عليه وآله.

٤. في المصدر: بالأرض التي تقتل.

٥. كشف الغمة، ج ٢، ص ١٢.

وفي مناقب أحمد بن حنبل عن أنس بن مالك، قال: خرج الحسين في جنازة فصلّينا عليهاورجعت، فرأيت أبا هريرة ينفض التراب عن أقدام الحسين عليه السلام، فقال له الحسين: ما هذا يا أبا هريرة؟ فقال: دعني يا ابن بنت رسول الله صلى الله عليه وآله، فلو تعلم الناس ما أعلمه من فضلك لحملوك على أعناقهم. بهاذَي أُذُن سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول على منبره: إنّ هذا وَلدي سيّد شباب أهل الجنّة، وإنّه سيموت مقتولاً.[١]

روي في الكتاب المذكور عن ابن عباس، قال: رأيت الحسين قبل أن يتوجّه إلى العراق على باب الكعبة، وكفّ جبرائيل في كفّه، وجبرائيل ينادي: هلمّوا إلى بيعة الله (سبحانه)[٢].

روي عن جرير[٣] بحذف الإسناد عن الأعمش، قال: قال **[لي]** أبو محمّد الواقدي وزرارة بن صالح[٤]: لقينا الحسين قبل أن يخرج إلى العراق بثلاثة أيام[٥]، فأخبرناه بضعف النّاس بالكوفة، وأنّ قلوبهم معهم[٦] وأنّ أسيافهم عليهم، فأومأ بيده نحو السماء ففتحت أبواب السماء، ونزلت الملائكة عدداً[٧] لا يحصيهم إلّا الله، فقال عليه السلام: لو لا تفاوت الأشياء وسقوط الآخر[٨] لقاتلتهم بهؤلاء، ولكن أعلم علماً أنّ (من) هناك مصرعي و(هناك) مصارع أصحابي؛ لاينجو **[منهم]** إلّا ولدي عليّ.[٩]

---

١. لم يوجد في فضائل الصحابة ولا في مصدر آخر.

٢. في المصدر: عزّوجلّ. مناقب آل أبي طالب، ج ٤، ص ٥٢: كتاب التخريج عن العامري بالإسناد عن هبيرة بن بريم عن ابن عباس ...

٣. محمد بن جرير بن رستم، مؤلف كتاب دلائل الإمامة.

٤. في المصدر: جلح.

٥. في المصدر: بثلاث ليال.

٦. في المصدر: في الكوفة، وأنّ قلوبهم معه، وأنّ أسيافهم عليه.

٧. في المصدر: نزل من الملائكة عدد.

٨. في المصدر: وقال: لو لا تقارب الأشياء حبوط الأجر.

٩. دلائل الإمامة، ص ٧٤: قال أبو جعفر: وحدّثنا أبو محمّد سفيان عن وكيع، عن الأعمش...

وذكر (شيخنا) المفيد محمّد بن [محمّد بن] النعمان [رضي الله عنه في كتاب «مولد النبيّ ﷺ ومولد الأوصياء عليهم السلام»] بإسناده إلى أبي عبدالله [جعفر بن محمّد الصادق عليه السلام] قال: لمّا سار أبو عبدالله [الحسين بن عليّ] عليه السلام من [مكّة ليدخل] المدينة لقيه أفواج من الملائكة المسوّمة [المسوّمين والمردفين]، في أيديهم الحراب على نُجُب[1] من نجب الجنّة، فسلّموا عليه وقالوا: يا حجّة الله على خلقه بعد جدّه وأبيه وأخيه، إنّ الله سبحانه أيّد[2] جدّك [رسول الله ﷺ] بنا في مواطن كثيرة، وإنّ الله أمدّك بنا فقال لهم: الموعد حضرتي[3] وبقعتي التي استشهد فيها وهي كربلا فإذا أوردتها[4] فأتوني، فقالوا: يا حجة الله، [إنّ الله] أمرنا [أن] نسمع [لك] ونطيع، فهل تخشى من عدوّ يلقاك فنكون معك؟ فقال (لهم): لا سبيل لهم عليّ، ولا يلقوني بكربلاء حتى[5] أصل إلى بقعتي.

وأتته أفواج من المسلمين[6] فقالوا [له]: يا سيّدنا[7]، نحن شيعتك، وأنصارك، فأمرنا بأمرك وما تشاء[8]، فلو أمرتنا بقتل كلّ عدوّ لك وأنت بمكانك لكفيناك ذلك! فجزاهم (الحسين) خيراً.

وقال لهم: أما قرأتم قول الله المنزل على جدّي: ﴿أينما تكونوا يدرككم الموت

---

١. النجُب جمع نجيب: الفاضل النفيس في نوعه.

٢. في المصدر: عزّوجلّ أمدّ.

٣. في المصدر: حفرتي.

٤. في المصدر: وردتها.

٥. في المصدر: لا يلقوني بكريهة أو.

٦. في المصدر: أفواج من مؤمني الجنّ.

٧. في المصدر: يا مولانا.

٨. في المصدر: فمرنا بما تشاء.

ولو كنتم في بروج مشيّدة﴾؟ وقال سبحانه له: و﴿الذين كتب[١] عليهم القتل إلى مضاجعهم﴾ وإذا أقمتُ بمكاني فيما ذا ابتلى الخلق المتعوس وبماذا يحشرون[٢]، ومَن ذاك يكون ساكن حفرتي بكربلاء، وقد اختارها الله [تعالى] (لي) يوم دحو[٣] الأرض، وجعلها معقلاً لشيعتنا [ومحبّينا تقبل أعمالهم وصلواتهم، ويجاب دعائهم، وتسكن شيعتنا] فتكون لهم أماناً في الدنيا و[في] الآخرة، ولكن تحضرون يوم السبت وهو يوم عاشوراء، [وفي آخر هذه الرواية: يوم الجمعة] الذي في آخره أقتل، ولا يبقى بعدي مطلوب من أهلي ونسبي وإخوتي[٤] وأهل بيتي، ويسار برأسي[٥] إلى يزيد ـ لعنه الله تعالى[٦].

فقالت الجنّ: [نحن] والله يا حبيب [الله][٧] وابن حبيبه، لو لا [أنّ] أمرك طاعة [وأنّه] لايجوز لنا مخالفتك [لخالفناك، ول] قتلنا جميع أعدائك قبل أن يصلوا إليك، فقال لهم عليه السلام: [و] نحن والله أقدر عليهم منكم، ولكن ﴿ليهلكَ مَن هَلَكَ عن بيّنة ويَحيى مَن حَيَّ عن بيِّنة﴾.[٨]

ومن فضائله خير الرطب: روي عن الصحابة الصادقين، عن النبيّ صلى الله عليه وآله أنّه دخل

---

١. في المصدر: أمّا قرأتم كتاب الله المنزل على جدي رسول الله صلى الله عليه وآله في قوله: ﴿قل لو كنتم في بيوتكم لبرز الذين كتب﴾.

٢. في المصدر: أقمت في مكاني فبماذا يمتحن هذا الخلق المتعوس وبماذا يختبرون.

٣. في المصدر: دحا.

٤. في المصدر: إخواني.

٥. في المصدر: رأسي.

٦. في المصدر: يزيد بن معاوية لعنهما الله.

٧. في المصدر: نحن يا حبيب الله.

٨. اللهوف، ص ٦٦ و ٦٧؛ ما وجدت كتاب «مولد النبيّ ومولد الأوصياء صلى الله عليه وآله» في كتب الشيخ المفيد.

على فاطمةﷺ فقال لها: أبوك اليوم ضيفك فقالت[ﷺ: يا أبت، إنّ] الحسن والحسين يطالباني بشيء من الزاد ولم يكن في القوت[١]، فدخل النبيّﷺ، وأمير المؤمنين والحسن والحسين جلسوا عنده، فنظر النبيّﷺ[٢] إلى السماء ساعة، وإذا جبرئيل قد نزل من السماء فقال: يا رسول الله[٣]، العليّ الأعلى يقرئك السلام ويخصّك بالتحيّة والإكرام، ويقول لك: قل لعليّ (بن أبي طالب) وفاطمة والحسن والحسين: أيّ شيء تطلبون[٤] من فواكه الجنّة (يحضر بين أيديكم)؟

فقال النبيّﷺ: يا عليّ، ويا فاطمة، ويا حسن، ويا حسين، [إنّ ربّ العزّة يعلم أنّكم جياع، فـ] أيّ شيء تشتهون من فواكه الجنّة (يحضر بين أيديكم)؟ فأمسكوا [عن الكلام، ولم يردّوا جواباً حياء من النبيّﷺ] فقال الحسينﷺ: عن إذنك يا رسول الله[٥]، (وعن إذنك) يا أمير المؤمنين، وعن إذنك يا فاطمة[٦] [يا سيّدة نساء العالمين]، وعن إذنك يا حسن؛ أنا أختار[٧] [لكم شيئاً من فواكه الجنّة]، فقالوا جميعاً: قل يا حسين ما شئت، [فقد رضينا بما تختاره لنا] فقال: [يا رسول الله، قل لجبرئيل:] أريد رطبا[٨] فوافقوا (على ذلك)، فقال النبيّﷺ: [قد علم الله ذلك ثمّ

---

١. في المصدر: ... الزاد فلم أجد لهما شيئاً يقتاتان به.

٢. في المصدر: ثمّ إنّ النبيّ دخل وجلس مع عليّ والحسن والحسين وفاطمةﷺ، وفاطمة متحيّرة ما تدري كيف تصنع ثمّ إنّ النبيّ نظر.

٣. في المصدر: وإذا بجبرئيلﷺ قد نزل وقال: يا محمّد.

٤. في المصدر: تشتهون.

٥. في المصدر: يا أباه.

٦. في المصدر: يا أمّاه

٧. في المصدر: يا أخاه الحسن الزكي أنا أختار.

٨. في المصدر: إنّا نشتهي رطباً جنياً.

قال:] قومي يا فاطمة[١] وادخلي المخدع[٢]، واحضري [إلينا] ما فيه [فدخلت فرأت فيه طبقاً من البلور مغطّى] (فإذا فيه مائدة من موائد الجنّة)، وعليه سندسة خضراء، وفيه رطباً جنياً في غير أوان الرطب[٣]، فقال النبيﷺ (لفاطمة وهي حاملة المائدة): [يا فاطمة]، أنّى لكِ هذا؟ قالت: هي[٤] من عند الله؛ [إنّ الله يرزق من يشاء بغير حساب كما قالت مريم بنت عمران].

فأخذه النبيّﷺ وقدّمه بين يديه، وسمّى وأخذ[٥] رطبة واحدة فوضعها في فم الحسين [عليه السلام] وقال: هنيئاً [مريئاً لك] يا حسين! ثمّ أخذ رطبة (ثانية) فوضعها في فم الحسن وقال: هنيئا [مريئاً] يا حسن! ثمّ أخذ رطبة ثالثة فوضعها في فم فاطمة [الزهراء عليها السلام] وقال [لها]: هنيئاً [مريئاً لك] يا فاطمة [الزهراء]! ثمّ أخذ رطبة رابعة فوضعها في فم أميرالمؤمنين، ثمّ قال[٦]: هنيئاً [مريئاً لك] يا أمير المؤمنين[٧]! ثمّ وثب [النبيّﷺ] قائماً ثمّ جلس، ثمّ أخذ رطبة ثانية فوضعها في فم أمير المؤمنين وقال: هنيئاً يا أمير المؤمنين! ثمّ وثب قائماً ثمّ جلس ثمّ (أخذ رطبة ثالثة فوضعها في فم أميرالمؤمنين ثمّ قال: هنيئاً يا أمير المؤمنين! ثمّ قام وجلس، ثمّ) أكلوا جميعاً [عن ذلك الرطب، فلمّا اكتفوا] و [شبعوا] ارتفعت المائدة إلى السماء [بإذن الله تعالى].

---

١. في المصدر: يا فاطمة قومي.

٢. في المصدر: البيت.

٣. في المصدر: بمنديل من السندس الأخضر وفيه رطب جنيّ في غير أوانه.

٤. في المصدر: هو.

٥. في المصدر: فقام النبيّﷺ وتناوله وقدّمه بين أيديهم، ثمّ قال: بسم الله الرحمن الرحيم ثمّ أخذ.

٦. في المصدر: في فم عليّ عليه السلام فقال:

٧. في المصدر: يا عليّ.

فقالت فاطمة: لقد رأيت يا رسول الله، رأيت اليوم[١] منك عجباً! فقال: يا فاطمة، [أمّا] الرطبة الأولى التي وضعتُها في فم الحسين [وقلت له: هنيئاً يا حسين؛ فإنّي] سمعت ميكائيل وإسرافيل يقولان: هنيئاً لك يا حسين! فقلت [أيضاً] موافقاً لهما [في القول]: (هنيئاً لك يا حسين!) ثمّ أخذت (الرطبة) الثانية فوضعتها في فم الحسن فسمعت جبرئيل وميكائيل يقولان: هنيئاً لك يا حسن! فقلت [أنا] موافقاً لهما [في القول] (هنيئا يا حسن!)

ثمّ أخذتُ (الرطبة) الثالثة فوضعتها في فمك [يا فاطمة]، فسمعتُ الحور العين [مسرورين] مشرفين [علينا] من الجنان وهنّ يقلن: «هنيئاً لكِ يا فاطمة» فقلت موافقاً لهنّ [بالقول][٢]: (هنيئاً يا فاطمة! ثمّ أخذت الرطبة الرابعة فوضعتها في فم أميرالمؤمنين فسمعت صوت النداء من الحقّ يقول: «هنيئاً يا عليّ» ثمّ قمت قائماً إجلالاً وقلت: هنيئاً يا عليّ! ثمّ ثانية ثمّ ثالثة، وأسمع صوت الحقّ: «هنيئاً يا عليّ» ثمّ قمت قائماً إجلالاً وقلت: هنيئاً يا عليّ! فقمت ثلاث مرات فسمعت الحقّ يقول: «وعزّتي وجلالي لو ناولت عليّاً من الساعة إلى يوم القيامة رطباً لقلت: هنيئاً هنيئاً»).

وفي كتاب مناقب ابن شهر آشوب عن أصبغ بن نباتة، قال: سألت الحسين عليه السلام فقلت: يا سيّدي، أسألك عن شيء أنا به موقن، وإنّه مِن سرّ الله، وأنت المسرور ذلك السرّ إليه[٣] فقال: يا أصبغ، تريد أن ترى مخاطبة رسول الله لأبي بكر[٤] يوم

---

١. في المصدر: يا أبه، لقد رأيت اليوم.

٢. محلّ إتمام الحديث الذي يكون في المصدر: بحار الأنوار، ج ٤٣، ص ٣١٠، ح ٧٣، وأوّله يكون كذلك: وجدت في بعض مؤلفات أصحابنا أنّه روى مرسلاً عن جماعة من الصحابة، قالوا: دخل النبيّ دار فاطمة عليها السلام فقال: يا فاطمة، إنّ أباك اليوم...؛ وما وجدت هذه الرواية في مكان آخر.

٣. في المصدر: المسرور إليك ذلك السرّ.

٤. في المصدر: أبي دون، قال المجلسي ره: عبّر به تقيّة.

مسجد قبا؟ قال: هذا الذي أردت، قال: قم، فإذا أنا وهو بالكوفة فنظرت، فإذا المسجد من قبل أن يرتدّ إليّ بصري فتبسّم في وجهي ثمّ قال[١]: يا أصبغ، إنّ سليمان [بن داود] أعطي بريح[٢] غدوّها شهر ورواحها شهر، وأنا قد أُعطيت أكثر ممّا أعطي سليمان فقلت: صدقتَ واللهِ يا ابن رسول الله، فقال: نحن الذين عندنا علم الكتاب وبيان ما فيه، وليس لأحد من خلقه ما عندنا لأنّا أهل سرّ الله، ثمّ تبسّم[٣] في وجهي ثمّ قال: نحن آل الله وورثة رسول الله[٤]، فقلت: الحمدلله على ذلك ثمّ قال: ادخل، فدخلت فإذا أنا برسول الله محتبٍ[٥] في المحراب بردائه، فنظرت فإذا أنا بأمير المؤمنين [قابض على تلابيب[٦] الأعسر]، فرأيت رسول الله [ﷺ] يعضّ على الأنامل وهو يقول: بئس الخلف خليفتي[٧] أنت وأصحابك...[٨].

الباب الثالث عشر في ذكر إكرام الله للحسن والحسين عليهما السلام معاً

ما ذكر ابن شهر آشوب في كتابه عن [أبو هريرة و] ابن عباس رضي الله عنهما [والصادق عليه السلام] أنّ فاطمة عليها السلام عادت رسول الله ﷺ عند مرضه الذي عوفي منه ومعها الحسن والحسين، فأقبلا يغمزان ممّا يليهما بين يدي[٩] رسول الله ﷺ حتّى

---

١. في المصدر: فقال.

٢. في المصدر: الريح.

٣. في المصدر: فتبسّم.

٤. في المصدر: رسوله.

٥. محتب: مشتمل.

٦. تلابيب جمع تَلبيب: ما في موضع قلادة الصدر من الثياب ويعرف بالطوق.

٧. في المصدر: خلفتني.

٨. مناقب آل أبي طالب، ج ٤، ص ٥٢.

٩. في المصدر: من يد.

اضطجعا على عضديه وناما، فلمّا انتبها خرجا في ليلة ظلماء مُدلهِمّة[١] ذات رعد وبرق، وقد أرخت السماء عن ظلمتها[٢] فسطع لهما نور، فلم يزالا يمشيان في ذلك النور ويتحدّثان حتّى أتيا حديقة بني النجّار فاضطجعا وناما، فانتبه النبيّ ﷺ من نومه، وطلبهما في منزل فاطمة فلم يكونا فيه، فقام على رجليه وهو يقول: إلهي وسيّدي ومولاي، هذان شبلاي خرجا من المخمصة والمجاعة.

اللهمّ، أنت وكيلي عليهما. اللّهمّ، إن [كانا] أخذا برّاً أو بحراً فاحفظهما وسلّمهما!

فنزل جبرئيل وقال: إنّ الله يقرئك السلام ويقول [لك]: لاتحزن ولا تغتمّ لهما؛ فإنّهما فاضلان في الدنيا والآخرة، وأبوهما أفضل منهما، وهما نائمان في حديقة [بني] النجّار، وقد وكّل الله بهما ملكاً.

فسطع للنبيّ نور فلم يزل يمضي في ذلك النور حتّى أتى حديقة بني النجّار، فإذا هما نائمان والحسن معانق الحسين ﷺ، وقد تقشّعت السماء فوقهما كالطبق فهي تمطر كأمثال المطر وقد منع الله المطر فيهما، وقد اكشفهما[٣] حيّة لها شعرات كآجام[٤] القصب، وجناحان: جناح قد غطت به الحسن وجناح قد غطت به الحسين، فانسابت الحيّة وهي تقول: اللّهمّ إنّي أشهدك وأشهد ملائكتك أنّ هذين[٥] شبلا نبيّك قد حفظتهما عليه ودفعتهما إليه سالمين صحيحين! فمكث النبيّ ﷺ يقبّلهما حتي انتبها، فلمّا استيقظا حمل النبيّ ﷺ الحسن، وحمل جبرئيل

---

١. ادلهمّ الليلُ: اشتدّ سواده.

٢. في المصدر: السماء عزاليها.

٣. في المصدر: وهي تمطر كأشدّ المطر وقد منع الله المطر منهما وقد اكتنفهما.

٤. الآجام جمع الجمع للأجَمَة: الشجر الكثير الملتفّ.

٥. في المصدر: هذان.

الحسين عليه السلام فقال أبوبكر: ادفعهما إلينا فقد أثقلاك! فقال: أما إنّ أحدهما على جناح جبرئيل والآخر على جناح ميكائيل، فقال عمر: ادفع إليّ أحدهما أخفّف عنك فقال: امض فقد سمع الله كلامك وعَرَفَ مقامك.

فقال أمير المؤمنين: ادفع إليّ أحد شبليّ وشبليك فالتفت (النبي صلى الله عليه وآله) إلى الحسن عليه السلام وقال: يا حبيبي[1]، هل تمضي إلى كتف أبيك؟ فقال: [والله] يا جدّاه، إنّ كتفك أحبّ[2] إليّ من كتف أبي! ثمّ التفت إلى الحسين فقال: يا حسين، (هل) تمضي إلى كتف أبيك؟ فقال: (و) أنا أقول كما قال أخي، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: نِعم المطيّة مطيّتكما ونعم الراكبان أنتما.

فلمّا أتى المسجد قال: والله يا حبيبَيَّ، لأشرّفنّكما (اليوم) بما شرّفكما الله و[3] أمر منادياً ينادي في المدينة، فاجتمع النّاس في المسجد فقام وقال: يا معشر النّاس، ألا أدلّكم على خير النّاس جدّاً وجدّة؟ قالوا: بلى يا رسول الله، قال: عليكم بالحسن[4] والحسين؛ فإنّ جدّهما محمّد وجدّتهما خديجة، ثمّ قال: يا معاشر[5] النّاس، ألا أدلّكم على خير النّاس أباً وأمّاً[6]؟ وهكذا عمّاً [وعمّة] وخالاً وخالة.[7]

روي في «الجمع بين الصحاح الستّة»[8] عن عبدالله بن عبّاس، قال: كنّا مع

---

١. في المصدر: يا حسن.

٢. في المصدر: لأحبّ.

٣. في المصدر: «ثمّ» بدل «و».

٤. في المصدر: قال: الحسن.

٥. في المصدر: معشر.

٦. في المصدر: أماً وأباً.

٧. مناقب آل أبي طالب، ج ٤، ص ٢٦.

٨. لم يوجود هذا الكتاب.

رسول الله ﷺ فإذا فاطمة عليها السلام قد أقبلت (وهي) تبكي، فقال لها رسول الله ﷺ:[١] ما يُبكيك يا فاطمة؟ قالت: يا أباه[٢] إنّ الحسن والحسين قد عبرا وذهبا هذا اليوم[٣]، و[لا أدري أين هما! وإنّ عليّاً عليه السلام يسقي على الدالية[٤] منذ خمسة أيّام يسقي البستان، وإنّي] (قد) طلبتهما في بيوتك فلم أجد[٥] لهما أثراً!

وإذا أبوبكر (قائم)، قال: يا أبابكر، قم فاطلب قرّتَي عيني ثمّ قال: [يا عمر، قم فاطلبهما]. يا سلمان، (و) يا أباذر، (و) يا فلان [يا فلان]، قال: فأحصينا على رسول الله ﷺ سبعين رجلاً بعثهم إلى طلبهما وحثّهم، فرجعوا ولم يصيبوهما، فاغتمّ النبيّ ﷺ (لذلك) غمّاً شديداً، و وقف على باب المسجد [وهو] يقول: بحقّ إبراهيم خليلك، وبحقّ آدم صفيّك: إن كانا قرّتا عيني وثمرتا فؤادي أخذا براً [أو بحراً] فاحفظهما وسلّمهما!

قال: فإذا جبريل [عليه السلام] قد هبط فقال: يا رسول الله، إنّ الله يقرئك السلام، (ويخصّك بالتحيّة والإكرام)، ويقول [لك]: لا تحزن ولا تغتمّ، الصبيان فاضلان في الدنيا (و) [فاضلان في] الآخرة، وهما في الجنّة (و) قد وكّلت بهما ملكاً يحفظهما إذا ناما وإذا قاما، وهما في حظيرة بني النّجار، ففرح النبيّ ﷺ وقام جبرائيل[٦] عن يمينه (وميكائيل عن شماله)، والمسلمون حوله حتّى دخلوا الحظيرة[٧] على ذلك الملك الموكّل بهما. ثمّ جثى رسول الله ﷺ[٨] على ركبته وإذا

---

١. في المصدر: فقال النبيّ:

٢. في المصدر: يا أبه.

٣. في المصدر: قد غدوا فذهبا منذ اليوم.

٤. الدالية: الأرض تسقى بدلو أو بنا عورة.

٥. في المصدر: طلبتهما في منازلك فما حسست.

٦. في المصدر: ... قاما، ففرح رسول الله ﷺ فرحاً شديداً ومضى جبريل.

٧. في المصدر: دخل الحظيرة بني النجّار فسلّم.

٨. في المصدر: النبيّ.

الحسن معانق الحسين وهما نائمان، وذلك الملك قد جعل أحد جناحيه فوقهما والآخر تحتهما[١]، وعلى كلّ واحد منهما دُرّاعة من شعر و[٢] صوف، والمِدَّاد[٣] على شفتيهما. فما زال النبيّ ﷺ بينهما[٤] حتّى استيقظا، فحمل رسول الله الحسين، وحمل جبرائيل الحسن[٥]، وخرج النبيّ من الحظيرة.

قال ابن عباس: وجدنا الحسن على يمين رسول الله والحسينَ على يساره[٦] وهو يقبّلهما ويقول: من أحبّكما فقد أحبّ رسول الله، [ومن أبغضكما فقد أبغض رسول الله] فقال أبوبكر: يا رسول الله، أعطني أحدهما أحمله، فقال رسول الله [ﷺ]: نِعم المملوك[٧] ونعم المطيّة تحتهما! فلمّا [أن] صار إلى باب الحظيرة لقيه عمر بن الخطّاب، فقال له مثل مقالة أبي بكر فردّ عليه رسول الله ﷺ كما ردّ على أبي بكر. فرأينا[٨] الحسن متشبّثاً بثوب رسول الله ﷺ، ووجدنا يد النبيّ على رأسه، فدخل النبيّ ﷺ المسجد فقال: لأشرّفنّ اليوم ابنيَّ كما شرّفهما الله عزّوجلّ[٩] فقال: يا بلال، علَيَّ بالنّاس، فنادى فيهم فاجتمعوا. فقال النبيّ [ﷺ]: يا معاشر أصحابي، بلّغوا عن نبيّكم محمّد ﷺ (ما سمعتم. قالوا: نعم ثمّ قالوا:) سمعنا رسول الله [ﷺ] يقول: ألا أدلّكم على خير النّاس جدّاً وجدّة؟ قالوا: بلى يا رسول الله. قال: عليكم بالحسن

---

١. في المصدر: قد جعل جناحه تحتهما والآخر فوقهما.

٢. في المصدر: أو.

٣. المدّاد: قلم الحبر.

٤. في المصدر: يلثمهما.

٥. في المصدر: فحمل النبيّ ﷺ الحسن وحمل جبرئيل الحسن.

٦. في المصدر: وجدنا الحسن ﷺ عن يمين النبيّ ﷺ والحسين ﷺ عن يساره ﷺ.

٧. في المصدر: الحمولة.

٨. في المصدر: فرأيت.

٩. في المصدر: تعالى.

والحسين؛فإنّ جدّهما (محمّد) رسول‌الله وجدّتهما خديجةبنت‌خويلدسيدة نساء أهل الجنّة. معاشر[١] النّاس، هل أدلّكم على خير النّاس أباً وأمّاً؟ قالوا: بلى يا رسول الله. قال: عليكم‌بالحسن والحسين؛ فإنّ أباهما عليّ بن أبي طالب [عليه السلام] وهو خير منهما،شابّ يحبّ اللهورسوله،ويحبّهاللهورسوله [ذوالمنفعةوالمنقبةفي الإسلام]، وأمّهما فاطمة (الزهراء) بنت محمّدصلى الله عليه وآله[٢] سيّدة نساء أهل الجنّة [...]، وهكذا عمّاً وعمّةً وخالاً وخالة إلى آخره. وقد مرّ بتمامه في الحديث السابق لا حاجة بتكراره.

ثمّ قال: [ألا] يا معاشر[٣] النّاس، أُعلمكم أنّ جدّهما في الجنّة، وجدّتهما في الجنّة، [وأبوهما في الجنّة، وأمّهما في الجنّة، وعمّهما في الجنّة، وعمّتهما في الجنّة]، وخالهما في الجنّة، وخالتهما في الجنّة، وهما في الجنّة، ومن أحبّهما[٤] فهو معنا في الجنّة، ومن أبغضهما فهو في النار، و[أنّ] من كرامتهما على الله [تعالى] أنّه سمّاهما في التورية شَبَراً وشَبيراً [الحديث].[٥]

وفي كتاب «الروح والريحان في مناقب الحسنان» عن سلمان الفارسي رضي الله عنه قال: أُهدي إلى رسول اللهصلى الله عليه وآله قطب عنب[٦] في غير أوانه فقال لي: يا سلمان، ائتني بولديَّ الحسن والحسين ليأكلا معي من هذا العنب. قال سلمان رضي الله عنه فذهبت أطوف عليهما في منزل[٧] أمّهما فلم أرهما، [فأتيت منزل أختهما أمّ كلثوم فلم أرهما،

---

١. في المصدر: معشر.

٢. في المصدر: رسول الله.

٣. في المصدر: معشر.

٤. في المصدر: أحبّ ابني عليّ.

٥. كشف اليقين، ص ٣١٣ و ٣١٤.

٦. في المصدر: أهدي إلى النبيّ قطف من العنب.

٧. في المصدر: سلمان الفارسي فذهبت أطرق عليهما منزل.

فجئت فخبّرت النبيّ ﷺ بذلك فاضطرب]، فوثب النبيّ ﷺ وقال[١]: وا ولداه، [واقرّة عيناه]! من يرشدني عليهما فله [على الله] الجنّة.

فنزل جبرئيل عليه السلام [من السماء] وقال: [يا محمّد]، على ما هذا الانزعاج؟ فقال: على وَلديَّ الحسن والحسين؛ فإنّي خائف عليهما [من] كيد اليهود! فقال جبرئيل: [يا محمّد]، بل خفت[٢] عليهما من كيد المنافقين؛ [فإنّ كيدهم أشدّ من كيد اليهود. واعلم يا محمّد]، أنّهما[٣] نائمان في حديقة أبي الدَّحْدَاح، فسار[٤] النبيّ ﷺ [من وقته وساعته] إلى حديقة أبي الدحداح[٥] وأنا معه حتى دخلنا الحديقة، وإذا هما نائمان (على جانب دكة) وقد اعتنقا وثعبان في فيه طاقه ريحان يروح [بها] وجههما[٦].

فلمّا رأى الثعبانُ النبيّ ﷺ ألقى ما كان في فيه (وسار إلى سريرٍ هناك) فقال: السلام عليك يا رسول [الله] لستُ أنا ثعباناً ولكنّي ملك من [ملائكة الله] الكروبين[٧] غفلت عن ذكر ربّي طرفة عين فغضب عليّ [ربّي] ومسخني ثعباناً كما ترى، وطردني [من السماء] إلى الأرض. وإنّي منذ سنين [كثيرة] أقصد كريماً على الله فأسأله أن يشفع [لي] عند ربّي (عزّوجلّ، وقد ظفرت بهؤلاء الكريمين أستشفع بهما إلى الله عزّوجلّ)؛ عسى أن يرحمني ويعيدني (إلى سيرتي الأولى) [ملكاً كما كنت أوّلاً؛ إنّه على كلّ شيء قدير.

---

١. في المصدر: ووثب قائما وهو يقول.

٢. في المصدر: خف.

٣. في المصدر: أنّ ابنيك الحسن والحسين.

٤. في المصدر: فصار.

٥. في المصدر: إلى الحديقة.

٦. في المصدر: وجيههما.

٧. في المصدر: الكروبيّين (الكروب: سيّد الملائكة ومقرّبهم).

قال:] فجلس النبيّ وقبّلهما فاستيقظا[١] فجلسا على ركبتي النبيّ ﷺ، فقال [لهما] النبيّ ﷺ: انظرا يا ولديّ، (إلى هذا المسكين فقالا: وما هذا يا رسول الله؟ فقد خفنا من قبح منظره! فقال: يا ولداي)، هذا ملك من الكروبين غفل عن ذكر الله[٢] طرفة عين فجعله الله هكذا، وإنّه مستشفع إلى الله بكما[٣] فاشفعا له!

فوثب الحسن والحسين وأسبغا [الوضوء]، وصلّيا ركعتين وقالا: اللّهمّ بجدّنا الخليل الحبيب المصطفى[٤]، وبأبينا علي المرتضى، وبأمّنا فاطمة الزهراء إلّا ما رددت الملك[٥] إلى حالته الأولى؛ (يا مالك الأرض والسماء)! [قال: فما استتمّ دعاءُ هما] وإذا جبرئيل وقد نزل[٦] من السماء في رهط من الملائكة (بخلعة الرضى لذلك الملك)، [وبشّر ذلك الملك برضى الله عنه وبردّه إلى سيرته الأولى]، ثمّ ارتفعوا به إلى السماء وهم يسبّحون الله تعالى.

ثمّ رجع جبرئيل (عليه السلام) إلى النبيّ [ﷺ] وهو متبسّم وقال: يا رسول الله، [إنّ] ذلك الملك اليوم يفتخر على ملائكة سبع سماوات[٧] ويقول [لهم]: من مثلي وأنا في شفاعة السيّدين السبطين (يعني) الحسن والحسين![٨]

---

١. في المصدر: فجثا النبيّ ﷺ يقبّلهما حتى استيقظا.

٢. في المصدر:... من ملائكة الله الكروبيين غفل عن ذكر ربّه.

٣. في المصدر: وإنّا مستشفع بكما إلى الله.

٤. في المصدر: بجدّنا الجليل الحبيب محمّد المصطفى.

٥. في المصدر: رددته.

٦. في المصدر: فإذا بجبرئيل قد نزل.

٧. في المصدر: السبع السماوات.

٨. ما وجدنا كتاب «الروح والريحان» ووجدنا الرواية في بحار الأنوار، ج ٤٣، ص ٣١٣ و ٣١٤، ح ٧، باب ١٢، والمجلسي ره أيضاً لم يذكر اسم المصدر وذكر (ص ٣١٠) سند الرواية كذلك: وجدت في بعض مؤلفات أصحابنا... وروى عن سلمان الفارسي...

روي في الأخبار أنّ الحسن والحسين عليهما السلام دخلا فجر[١] عيد إلى حجرة جدّهما [رسول الله صلى الله عليه وآله] (سيّد البشر) وقالا: يا جدّاه، اليوم يوم العيد، وقد ترى أكابر العرب أنّهم لبسوا جدد الثياب وزيّنوا بألوان اللباس[٢]، وليس لنا ثوب جديد فتوجَّهنا إلى جنابك[٣] (لنأخذ عيدنا منك ولا نريد سوا ثوب نلبسه)! فتأمّل النبيّ صلى الله عليه وآله [حالهما وبكى]، وما كان[٤] عنده في البيت ثوب[٥] يليق بهما، ولا رأى أن يمنعهما [فيكسر خاطرهما]، (فأقبل إلى جانب الأحديّة، وعرض الحال إلى حضرة الصمدية)، [فدعا ربّه وقال: إلهي اجبر قلبهما وقلب أمّهما].

فنزل جبرائيل (في تلك الحال) ومعه حلّتان أبيضان[٦] من حلل الجنّة، [فسرّ النبيّ صلى الله عليه وآله] و(قال: يا سيّد، لا تحزن؛ خذ هاتان الحلّتان وألبسهما لولديك الحسن والحسين. فبعث النبيّ صلى الله عليه وآله في طلبهما فلمّا أتيا) قال لهما: [يا سيّدي شباب أهل الجنّة]، ها كما أثواب[٧] خاطها خياط القدرة على قدر طولكما آتيكما بمخيطة من عالم الغيب)، فلمّا رأيا الخلع أبيضان[٨] قالا: يا جدّاه، [كيف هذا و] جميع صبيان العرب لابسون ألوان الثياب (ونحن كذلك نرغب للألوان من الثياب).

فتفكّر النبيّ صلى الله عليه وآله[٩] [في أمرهما] فقال جبرئيل: يا محمّد، طب نفساً وقرّ عيناً! إنّ

---

١. في المصدر: يوم.

٢. في المصدر: وقد تزيّن أولاد العرب بألوان اللباس ولبسوا جديد الثياب.

٣. في المصدر: وقد توجّهنا لذلك إليك.

٤. في المصدر: لم يكن.

٥. في المصدر: ثياب.

٦. في المصدر: بيضاوان.

٧. في المصدر: خذا أثواباً.

٨. في المصدر: بيضاً.

٩. في المصدر: فأطرق النبيّ ساعة متفكّراً.

صابغ صبغة الله [عزّوجلّ] يقضي لهما هذا الأمر، ويفرّح قلوبهما بأيّ لون شاءا؛ فأمُر يا محمّد، بإحضار الطست والإبريق [فأُحضرا] فقال جبرئيل: يا رسول الله، أنا أصبّ الماء على هذه الخلع، وأنت تَفرُكهما[١] بيديك فتصبغ لهما بأيّ لون شاءا.

فوضع رسول الله[٢] ﷺ حلّة [الحسن] في الطست، فأخذ جبرئيل يصبّ الماء، ثمّ أقبل النبيّ ﷺ على الحسن وقال [له]: يا قرّة العين[٣] بأيّ لون تريد لحُلّتك؟ قال:[٤] أريدها خضراء، ففركها النبيّ [بيده في ذلك الماء] فاتّخذت[٥] بقدرة الله لوناً [أخضر فائقاً] كالزبرجد (الأخضر) فأخرجها النبي (ﷺ) وأعطاها الحسن، فلبسها.

ثمّ وضع الأخرى في الطست، وأقبل إلى الحسين[٦] وكان له من العمر (يومئذٍ) خمس سنين، وقال: يا قرّة العين، أنت بأيّ لون تريد لحلّتك[٧]؟ فقال الحسين: [يا جدّ] أريدها حمراء [ففركها النبيّ بيده في ذلك الماء فصارت حمراء] (فاتّخذت من ميامن يد النبيّ ﷺ لوناً) كالياقوت الأحمر، فلبسها الحسين (ﷺ) [فسرّ النبيّ بذلك، وتوجّه الحسن والحسين إلى أمّهما فرحين مسرورين] فعند ذلك بكى جبرئيل ﷺ بمشاهدة[٨] تلك الحال (والحسن والحسين توجّها فرحين ملبسين إلى حجرة أمّهما) فقال عليّ[٩] بن أبي طالب لجبرئيل: [يا أخي جبرئيل] في مثل هذا اليوم

---

١. فَرَكَ يَفْرُك الثوبَ: دلكه.

٢. في المصدر: النبيّ.

٣. في المصدر: عيني.

٤. في المصدر: تريد حلّتك فقال:

٥. في المصدر: فأخذت.

٦. في المصدر: ثمّ وضع حلّة الحسين وأخذ جبرئيل يصبّ الماء فالتفت النبيّ إلى نحو الحسين.

٧. في المصدر: قال له: يا قرّة عيني أيّ لون تريد حلّتك؟

٨. في المصدر: مسرورين فبكى جبرئيل ﷺ لما شاهد.

٩. في المصدر: فقال النبيّ يا أخي جبرئيل.

الذي فرح فيه ولداي [تبكي وتحزن؟! فبالله عليك إلّا ما أخبرتني] (لم حزنت؟)

فقال (له) جبرئيل: [اعلم يا رسول الله] (يا سيّدي قصة الجنّة والقصر اللتان بنيتا باسم الحسن والحسين، لعلّه ارتفع عن قلبك، بأنّه كان قصر الحسن من الزبرجد الأخضر، وقصر الحسين كان من الياقوت الأحمر! هنا أيضاً) اختيار بهما على اختلاف اللون[١] (مؤيّد تلك الحال) فلابدّ للحسن أن يسقوه السمّ، و(عند خروجه من الدنيا) يخضر لونه[٢] [من عظم السمّ، و] لابدّ للحسين أن يقتلوه، وعند خروجه من الدنيا يحمر جسده من دمه[٣] [فبكى النبيّ، وزاد حزنه لذلك].[٤]

(روى) أبو عبدالله المفيد النيسابوري في أماليه: قال الرضاﷺ: (و) عَرى الحسن والحسين و (قد) أدركهما العيد فقالا لأمّهما: قد زُيّنوا صبيان البلد[٥] إلّا نحن، فما لك لاتزيّنينا؟ فقالت: إنّ ثيابكما عند الخيّاط فإذا أتت[٦] زيّنتكما، فلمّا كانت ليلة العيد أعادا القول على أمّهما، فبكت ورحمتهما، فقالت لهما المقالة الأولى[٧] فردّا عليها، فلمّا أخذ الظلام قرع الباب قارع فقالت فاطمة: من هذا؟ فناداها[٨] يا بنت رسول الله(ﷺ) أنا الخيّاط، جئت بالثياب، ففتحت الباب، فإذا

---

١. في المصدر: انّ اختيار ابنيك على اختلاف الألوان.

٢. في المصدر: لون جسده.

٣. في المصدر: أن يقتلوه ويذبحوه ويخضب بدنه من دمه.

٤. بحار الأنوار، ج ٤٤، ص ٢٤٥ و ٢٤٦، ح ٤٥، باب ٣٠؛ أوّله هكذا: وروي عن بعض الثقات الأخيار أنّ الحسن ...

٥. في المصدر: المدينة.

٦. في المصدر: أتاني.

٧. في المصدر: فقالت لهما ما قالت في الأولى.

٨. في المصدر: قال.

رجل ومعه لباس العيد.

قالت فاطمة: والله لم أر رجلا أهيب منه شِيمة[١] فناولها منديلاً مشدوداً ثمّ انصرف. فدخلت فاطمة ففتحت المنديل، فإذا فيه قميصان ودراعتان وسروالان وبردان[٢] وعمّامتان وخفّان أسودان مصبغان بالحمرة، فأيقظتهما وألبستهما. فدخل رسول الله ﷺ وهما مزيَّنان فقبّلهما وحملهما[٣] ثمّ قال: رأيتِ الخيّاط؟ قالت: نعم [يا رسول الله] والذي أنفذته من الثياب.

قال: بُنيّة، ما هو خياطاً؛ إنّما هو رضوان خازن الجنان[٤] قالت فاطمة: [فـ] من أخبرك يا رسول الله؟ قال: ما عرج حتّى جاءني وأخبرني بذلك.[٥]

وذكر صاحب الروضة أنّه جاء في بعض الخبر أنّ أعرابيّاً أتى إلى النبيّ ﷺ[٦] فقال [له]: يا رسول الله، لقد صِدتُ خِشفَة[٧] غزالة وآتيتها هدية إلى حضرتك[٨] [لولديك الحسن والحسين] فقبلها النبيّ ﷺ [ودعا له بالخير] فإذا الحسن بن عليّ دخل المسجد، فرأى الخشفة فرغب[٩] إليها، فأعطاه (النبيّ) إيّاها، فلمّا مضى

---

١. في المصدر: شيمة منه. (الشِّيمة: الخُلق والطبيعة أو العادة).

٢. في المصدر: رداءان.

٣. في المصدر: فحملهما وقبّلهما.

٤. في المصدر: ما هو خياط ... خازن الجنّة.

٥. مناقب آل أبي طالب، ج ٣، ص ٣٩١، ناقلاً عن أمالي المفيد، لكن لم يوجد الرواية ولا مثلها في أمالي المفيد. والعجب أنّ العلامة المجلسي أيضاً نقلها من أمالي المفيد؛ بحار الأنوار، ج ٤٣، ص ٢٨٩، ص ٥٢.

٦. في المصدر: أتى الرسول.

٧. الخِشفة: ولد الظبي أوّل ما يولد.

٨. في المصدر: أتيت بها إليك هديّة.

٩. في المصدر: فإذا الحسن عليه السلام واقف عند جدّه فرغب.

ساعة إذا الحسين بن علي عليه السلام دخل المسجد فرأى لأخيه خشفة غزالة[١] يلعب بها فقال (له): يا أخي من أين لك هذه الخشفة؟ قال[٢]: أعطانيها جدّي رسول الله صلى الله عليه وآله، فسار الحسين مسرعا إلى (المسجد حتّى أتى إلى عند) جَده فقال: يا جدّاه، أعطيتَ أخي خشفة يلعب بها، ولم تعطني مثلها ويكرّرها، والنبيّ يقوّي قلبهُ و يسلّي[٣] خاطره، حتى أفضى أمره بالبكاء، وهمّ أن يبكي[٤].

فبينما هو كذلك إذا نحن بصياح قد ارتفع من باب[٥] المسجد، فنظرنا وإذا بلبوة ظبي تقبل مسرعة ومعها خشفتها وهي تضربها بأحد طرفيها وتسوقها[٦] حتى أتت بها إلى النبيّ صلى الله عليه وآله ثمّ أنطقت [الغزالة] بأفصح اللسان فقالت لي[٧] [يا رسول الله، قد] كانت لي خشفتين، إحداهما صادها الصياد وأتى بها إلى عزّك[٨] وبقيت لي [هذه] الأخرى، وكنت بها مسروراً، وأنا كنت أرضعها في هذه الساعة، فبلغني نداء[٩] اسرعي [اسرعي يا غزالة] بخشفتك إلى محمّد سيّد العالمين، وأوصلها إليه[١٠] لأنّ

---

١. في المصدر: فما مضى ساعة إلّا والحسين قد أقبل فرأى الخشفة عند أخيه.

٢. في المصدر: فقال الحسن عليه السلام.

٣. في المصدر: وجعل يكرّر القول على جدّه وهو ساكت لكنّه يسلّي.

٤. في المصدر: أفضى من أمر الحسين عليه السلام إلى أن همّ يبكي.

٥. في المصدر: عند باب.

٦. في المصدر: وإذا ظبية ومعها خشفها ومن خلفها ذئبة تسوقها إلى رسول الله صلى الله عليه وآله وتضربها بأحد أطرافها.

٧. في المصدر: بلسان فصيح وقالت.

٨. في المصدر: إليك.

٩. في المصدر: وأنا بها مسرورة وإنّي كنت الآن أرضعها فسمعت قائلاً يقول:

١٠. في المصدر: بخشفك إلى النبيّ محمّد، وأوصليه سريعاً.

الحسن واقف بين يديه[١] قد همّ أن يبكي والملائكة [بأجمعهم] (لرؤيته) قد رفعوا رؤسهم من صوامع العبادة. ولو بكى [الحسين عليه السلام] لبكت المقرّبون من الملائكة لبكائه[٢]!

وسمعتُ [أيضاً] قائلاً يقول: اسرعي يا غزالة، قبل جريان الدموع على خَدّيه[٣] [فإن لم تفعلي سلّطتُ عليك هذه الذئبة تأكلك مع خشفك] فأتيت بخشفتي[٤] إليك يا رسول الله، و (لقد) قطعت مسافة بعيدة [ولكن] (يا رسول الله، وكأنّي قد) طويت لي الأرض حتّى لحقتك سريعاً، والحمد لله جئتك[٥] قبل جريان دموعه؛ فارتفع الصياح[٦] من الأصحاب، ودعا النبيّ صلى الله عليه وآله للغزالة [بالخير والبركة] فأخذ الحسين الخشفة (وساقها، معه وأتى مع أخيه الحسن إلى باب الحجرة) [و أتى بها إلى أمّه الزهراء عليها السلام فسرّت بذلك سروراً عظيماً] (والحمدلله الذي فضّلهما على جميع العالمين).[٧]

وأيضاً قال صاحب الروضة: روي في بعض الأخبار أنّ نصرانيّاً أتى رسولاً من ملك الروم إلى يزيد ـ لعنه الله [تعالى] ـ وقد حضر في مجلسه الذي أتي إليه [فيه] برأس الحسين، فلمّا [رأى النصراني] رأس الحسين عليه السلام [بكى وصاح] (من قلبه

---

١. في المصدر: يدي جدّه و.

٢. في المصدر: لبكت الملائكة المقرّبون لبكائه.

٣. في المصدر: خدّ الحسين عليه السلام.

٤. في المصدر: بخشفي.

٥. في المصدر: حتّى أتيتك سريعة، وأنا أحمد الله ربيّ على أن جئتك.

٦. في المصدر: قبل جريان دموع الحسين عليه السلام على خدّه، فارتفع التهليل والتكبير.

٧. بحار الأنوار، ج٤٣، ص٣١٢ و ٣١٣، ح ٧٣، وأوّله: وروي في بعض الأخبار...؛ ما وجدناه في مصدر آخر.

المفجوع) [وناح حتّى ابتلت لحيته بالدموع] ثمّ قال: يا يزيد، اعلم[١] أنّي دخلت المدينة تاجراً في أيّام حياة النبيّ، وقد أردت أن آتيه بهديّة فسألت من أصحابه: أيّ شيء أحبّ إليه من الهدايا فقالوا: الطيب أحبّ إليه [من كل شيء وإنّ له لرغبة فيه.

قال:] فحملتُ من المسك فأرتين و[قدراً] من العنبر الأشهب، وآتيته[٢] إليه، وهو يومئذ في بيت [زوجته] أمّ سلمة [رضي الله عنها] فلمّا شاهدت جماله ازداد لعيني من (مشاهدة) لقائه نوراً [ساطعاً] وزادني [منه] سرور، وقد تعلّق قلبي بمحبّته، فسلّمت عليه ووضعت الأعطار[٣] بين يديه، فقال (لي): ما هذا؟ قلت هدية محقّرة أتيت بها إلى حضرتك، فقال لي: ما اسمك؟ قلت: [اسمي] عبد الشمس. قال: [بدّل اسمَك] أنا[٤] أسمّيك عبد الوهّاب، فإن قبلت منّي الإسلام قبلت منك الهديّة.

[قال:] فنظرت إليه [وتأمّلته] فعلمت أنّه هو النبيّ الذي أخبرنا به[٥] عيسىﷺ [حيث قال: إنّي مبشّر لكم برسول يأتي من بعدي اسمه أحمد، فاعتقدتُ ذلك] فأسلمت على يده في ساعتي[٦]، ورجعت إلى الروم وأنا أخفي [الإسلام ولي مدّة] من السنين [وأنا] مسلم مع خمس بنين لي وأربع بنات[٧] (ونحن نكون بينهم) وأنا اليوم وزير ملك الروم، وليس لأحد اطلاع على أحوالنا.

---

١. في المصدر: اعلم يا يزيد.

٢. في المصدر: جئتُ بها.

٣. في المصدر: العطر.

٤. في المصدر: فإنّي.

٥. في المصدر: عنه.

٦. في المصدر: تلك الساعة.

٧. في المصدر: مع خمس من البنين وأربع من البنات.

ويوم كنت في حضرته[١] وهو في بيت أمّ سلمة رأيت هذا العزيز الذي (أتاك) رأسه (و)[٢] وضع بين يديك مهانا[٣] [حقيراً] قد دخل [على جدّه] من باب الحجرة، والنبيّ(ﷺ) فتح باعه [ليتناوله وهو يقول: مرحباً بك يا حبيبي] فتناوله وأقعده[٤] في حجره وجعل يقبّل شفتيه، و[يرشُف] ثناياه وهو يقول: بَعُد عن رحمة الله من قتلك! [لعن الله من قتلك يا حسين، وأعان على قتلك! والنبيّ ﷺ مع ذلك يبكي].

وفي يوم ثانيه كنت في مسجد النبي ﷺ إذ أتاه هذا الشابّ مع أخيه الذي كان أكبر منه وقالا: يا جدّاه نحن نصارعنا ولم يغلب أحدنا صاحبه[٥] وإنّما نريد أن نعلم أيّنا أشد قوّة من الآخر؟ فقال لهما النبيّ(ﷺ): يا مهجتاي، التصارع ما يليق بكما. اذهبا فتكاتبا، فخطّ أيّكما يكون[٦] أحسن كذلك تكون قوّته [أكثر قال: فمضيا] وكتب كلّ واحد منهما خطّا[٧] وأتيا [إلى جدّهما] النبيّ(ﷺ) فأعطيا [اللوح] (بيد النبيّ ﷺ) ليقضي بينهما.

فتأمّل النبيّ فقال: يا مهجتاي، أنا[٨] نبيٌّ أمّي لا أعرف الخطّ. اذهبا إلى أبيكما حتّى يخبركما خط أيّكما أحسن، وهما ذهبا[٩] وقام النبيّ [أيضاً معهما، ودخلوا

---

١. في المصدر: وليس لأحد من النصارى اطلاع على حالنا. واعلم يا يزيد، أنّي يوم كنت في حضرة النبيّ ﷺ.

٢. ليس «و» في النسخة و لا في المصدر؛ أضفناه للضرورة.

٣. في المصدر: مهيناً.

٤. في المصدر: حتّى أنّه تناوله وأجلسه.

٥. في المصدر: الآخر.

٦. في المصدر: حبيبي يا مهجتي، إنّ التصارع لا يليق بكما، ولكن اذهبا فتكاتبا فمن كان خطّه.

٧. في المصدر: سطراً.

٨. في المصدر: فنظر النبيّ إليهما ساعة ولم يُرد أن يكسر قلب أحدهما فقال لهما: يا حبيبيّ إنّي.

٩. في المصدر: ليحكم بينكما وينظر أيّكما أحسن خطا قال: فمضيا إليه.

جميعا إلى منزل فاطمة ﷺ فما كان إلّا ساعة، وإذا النبيّ مقبل و سلمان فارسي معه (ﷺ وأنا خرجت من المسجد) وكان بيني وبين سلمان صداقة [ومودّة] فسألته كيف أبوهما حكم لهما ولم يقل أيّهما أحسن[١]؟

قال (لي) سلمان [رضوان الله عليه]: إنّ النبيّ يحبّهما فتأمّلَ لو قال[٢]: خطّ الحسن أحسن كان يغتمّ (قلب) الحسين، ولو قال: إنّ خطّ[٣] الحسين أحسن كان يغتمّ (خاطر) الحسن (لهذا) فوجّههما إلى أبيهما فقلت (له): يا سلمان، بحقّ الصداقة والأخوّة [التي بيني وبينك] وبحقّ دين الإسلام أنّك تحقّق لي أنّ أباهما كيف حكم لهما؟ فتقبّل منّي سلمان وتفارقا.

ثمّ ثاني يوم لأتيت سلمان فقلت له: يا سلمان، كيف صار الأمر الذي قلت لك عنه بالأمس؟ قال: يا أخي، هما ذهبا إلى عند أبيهما، فقال لهما مقالة جدّهما، ووجّههما إلى أمّهما[٤] فأتيا [إلى] أمّهما وعرضا عليها [ما كتبا في اللوح وقالا: يا أمّاه] إنّ جدّنا أمرنا أن نتكاتب: فكلّ من كان خطّه أحسن تكون قوّته أكثر (فنحن) تكاتبنا و أتينا به إليه[٥] فوجّهنا إلى أبينا فلمّا أتينا إلى أبينا ثبتنا إلى عندك.

فافتكرتْ[٦] فاطمة بأنّ جدّهما وأباهما ما أرادا أن يتألّم خاطرهما؛ أنا ماذا أصنع بهما؟ ثمّ قالت: يا ولداي، أنتما تعلمان أنّي لا أعلم الخطّ، لكن في قلادتي سبع

---

١. في المصدر: كيف حكم أبوهما وخط أيّهما أحسن.

٢. في المصدر إنّ النبيّ لم يجبهما بشيء لأنّه لو تأمّل أمرهما وقال: لو قلت.

٣. في المصدر: قلت: خطّ.

٤. في المصدر: بحق دين الإسلام إلّا ما أخبرتني كيف حكم أبوهما بينهما فقال: لمّا أتيا إلى أبيهما وتأمّل حالهما رقّ لهما ولم يرد أن يكسر قلب أحدهما قال لهما: أمضيا إلى أمّكما فهي تحكم بينكما.

٥. في المصدر: وجئنا إليه.

٦. في المصدر: فوجّهنا إلى أبينا فلم يحكم بيننا و وجّهنا إليك فتفكّرت.

لؤلؤات انثرهما عليكما[١] فأيّكما يلتقط [من لؤلؤها] أكثر كان خطّه أحسن فحينئذ تكون قوّته أشد. ثمّ نثرت تلك اللؤلؤ على رءوسهما[٢] فالتقط الحسن منهما ثلاث [لؤلؤات والتقط] الحسين ثلاثة[٣] [لؤلؤات] وبقيت الأخرى، والحسن والحسين كلاهما تناوشا لرفعه، فأُمر جبرائيل من ربّ العزّة[٤] بنزوله إلى الأرض وأن يضرب بجناحه لتلك اللؤلؤة و يَقُدّها نصفين (ليأخذ منها نصف ذلك) [فأخذ كلّ منهما نصفاً، فانظر يا يزيد، كيف ...].[٥]

روي في بعض الأخبار أنّ النبيّ ﷺ خرج ذات يوم في غزوة، وأخذ عليّ بن أبي طالب معه، والحسن والحسين طفلان صغيران، فخرج الحسين ذات يوم عن الدار فوقع بين نخيل المدينة، وأخذ يسير في جوانبها، فمرّ عليه يهودي يقال له: صالح بن رقعة، فأخذه إلى بيته وأخفاه حتّىٰ بلغ النهار إلى العصر، والحسين لم يتبيّن، ففار قلب فاطمة عليها السلام قال الراوي: فأتت فاطمة عليها السلام خلف باب الحجرة سبعين مرّة، فلم تر أحداً تبعثه في طلب الحسين. ثمّ أقبلت فاطمة إلى الحسن وقالت: يا مهجة قلبي، قم واطلب أخاك الحسين؛ فإنّ قلبي المقروح يحترق في فراقه!

وقام الحسن وخرج من المدينة، وأتى نخيلها وهو يقول: يا حسين بن عليّ، يا قرّة عين النبيّ، أين أنت؟ وكذلك الحسن ينادي فلا يجاب، فبدى له غزالة في تلك الحال، فجرى على لسان الحسن بأن قال لها: يا ظبي، هل رأيت أخي حسيناً؟ فنطقت الغزالة بميا من بركات جدّه وقالت: يا نور عين الرسول، ويا

---

١. في المصدر: أنا ماذا أصنع وكيف أحكم بينهما فقالت لهما: يا قرتي عيني إنّي أقطع قلادتي على رأسكما.

٢. في المصدر: فتكون قوّته أكثر قال: وكان في قلادتها سبع لؤلؤات ثمّ إنّها قامت فقطعت قلادتها على رأسهما.

٣. في المصدر: ثلاث.

٤. في المصدر: بقيت الأخرى فأراد كلّ منهما تناولها فأمر الله تعالى جبرئيل.

٥. بحار الأنوار، ج ٤٥، ص ١٨٩ ـ ١٩١، ح ٣٦، باب ٣٩؛ أوّله هكذا: روي في بعض مؤلّفات أصحابنا أنّ نصرانيّاً...، ولم يوجد في مصدر آخر.

سرور قلب المرتضى والبتول، أخذه صالح بن رقعة اليهودي فأخفاه في بيته.

فمشى الحسن حتى أتى إلى باب دار صالح فناداه، فخرج صالح فقال له الحسن: يا صالح، أخرج أخي الحسين من الدار، وسلّمه إليّ، وإلّا أقول لأمّي حتّى أنّها يدعا بها في أوقات السحر تسأل ربّها حتّى لا يبقى على وجه الأرض يهوديّ! وأقول لأبي أن يضرب بحُسامه[1] لجميعكم ويُلحقكم بدار البوار! وأقول لجدّي حتّى يسأل الله سبحانه أن لايدع يهودياً منكم إلّا و قد فارق عنه روحه!

فتحيّر صالح من كلامه ثمّ قال: يا صبيّ، مَن أمّك؟ فقال: أمّي الزهرة الزهراء، واسطة قلادة الصفوة، ودرّة صدف العصمة، وغرّة جمال العلم والحكمة. وهي نقطة دائرة المناقب والمفاخر، ولمعة من أنوار المحامد والمآثر، خُمّرت طينة وجودها من تفّاح الجنّة، وكتب في صحيفتها عنوق عصاة الأمّة، أمّ السادة النجباء وسيّدة النساء، البتول العذراء فاطمة الزهراء.

فقال صالح: أمّا أمّك فعرفتُها، فمن أبوك؟ قال: أبي أسد الله الغالب، القاتل بالسيفين، والطاعن بالرمحين، المصلّي مع النبيّ إلى القبلتين، والمفدي روحه لسيّد الثقلين، عليّ بن أبي طالب عليه السلام.

قال صالح: قد عرفتُ أباك أيضاً، فمن جدّك؟ قال: جدّي درّة من صدف الجليل، وثمرة من شجرة إسماعيل، الكوكب الدريّ، والنور المضيء، من مصباح التبجيل، المعلّقة ذروة عرش الجليل، سيّد الكونين، ورسول الثقلين، ونظام الدارين، وفخر العالمين، ومقتدى الحرمين. وإمام المشرقين والمغربين، وجدّ السبطين، أنا الحسن، وهذا أخي الحسين!

فلمّا فرغ الحسن من تعدّد مناقبه انجلى صداء الكفر عن مرآة قلب صالح،

---

١. الحُسام: السيف القاطع.

وعيناه تهملان بالدموع ندماً، وجعل ينظر إليه نظر التحيّر، ثمّ قال: يا ثمرة فؤاد المصطفى، ويا نور عين المرتضى، ويا سرور صدر الزهراء، مِن قبَل تسليمي إيّاك أخاك اعرض عليَّ أحكام الإسلام حتّى أذعن وأنقاد له.

ثمّ إنّ الحسن عرض عليه الإسلامَ، فأسلم صالح بإخلاصه، ثمّ دخل إلى داره وأخذ بيد الحسين وأخرجه وأعطاه بيد أخيه الحسن، ثمّ نثر على رءوسهما طبقاً من الذهب والفضة، ثمّ أخذ الحسنُ بيد أخيه وأتيا إلى منزلهما، فعند ذلك اطمأنّ قلب فاطمةﷺ. ثمّ يأتي يومَه صالح ومعه سبعين من رهطه وأنسابه، وقد دخلوا جميعهم في الإسلام.

ثمّ دخل صالح إلى بيت فاطمةﷺ وهو يصيح بزفير قلبه ويقول: يا بنت رسول الله، عملتُ سوءاً، أي أذيت ولدك، وأنا على ذلك نادم؛ فاصفحي عن ذنبي! فأرسلتْ إليه فاطمة: فأمّا أنا حقّي فعفوت عنك، ونصيبي صفحت عنك، لكن هما ابنا عليّ فاعتذر منه.

ثمّ إنّ صالح صبر حتى رجع أميرالمؤمنين فعرض عليه الحال، فقال أميرالمؤمنين: فأمّا قسمي يا صالح، فأنا رضيت عنك، وصفحت عن ذنبك لكنَّ هما ريحانتَي رسول الله وتعذر من جانبه.

فأتى صالح النبيَّﷺ باكياً وقال: يا سيّد المرسلين، ويا رحمة للعالمين، صالح قد أخطأ على ولدك أخباه[1]، لأنّه أتى به من غير إذن أمّه وأخباه، فلم يعلم بالحال، دفعه إلى أخيه وهو الآن فارق، ودخل في الإسلام، وقد وقف على عتبة الشريعة، وقد أتاك بالتوبة و الإنابة، وهو على فعله كثير الندم. هل له وجه أن ترحم عليه وتصفح عن ذنبه؟ فقال النبيّﷺ: فأمّا أنا يا صالح، عن حقّي ونصيبي فجزت

---

١. أخباه: نصبه ورفعه.

عنك وصفحت، لكن هما خيرتي الله إذا كان يرضى الله عنك ويتجاوز عنك فقد ربح جميع خزّانك.

ثمّ توجّه صالح وهو يتضرّع ويستغيث إلى الله ويقول: يا ربّ، أذنبتُ وأخربت وسوّدت صحيفتي بقبيح فعلي وسوء عملي! وكان يبكي سبعة عشر يوماً ويحوم في الفلوات، وصراخه وعويله يتجاوز الثريا، وفي يوم السابع عشر نزل جبرائيل على رسول الله ﷺ من ربّ العالمين وقال: يا محمّد، الربّ يقرئك السلام ويقول: أدرِك التائب؛ لأنّي قبلت توبته، وعفوت عن ذنوبه، وثبتُّ اسمه في جريدة الأخلّاء.

يا أيّها العزيز، تأمّل في هذا المعنى: أنّ الذي أخطأ هذا المقدار بأنّه أخذ الحسين وأخفاه في بيته؛ لاضرَبه ولا تكلّم عليه كلاماً شديداً، ثمّ من بعد ذلك ندم على فعله ففارق الكفر، ودخل في الإسلام، يحتاج أن يعتذر كلّ هذا حتى يَرضى الربُّ سبحانه عنه، فكيف يكون حال قوم فعلوا بأحد قرّة عينَي الزهراء ما فعلوا، حتى سقوه سموم القهر حتى سقط كبده سبعين قطعة، والأخرى مع اثنين وسبعين من أقارب أنسابه ومِن رهطه وأصحابه، إذ أبوهم في كرب الطف بنار الكرب والبلاء، ضاعف الله عليهم اللعنة والخزي في الدنيا والعذابَ في الآخرة، عذاباً يستغيث منه أهل النار، عذاباً لايعذّبه أحداً من العالمين.[1]

وفي كتاب مناقب آل أبي طالب عن جماعة، عن أبي صالح، وعن أبي هريرة، وعن صفوان بن يحيى، وعن محمد بن علي بن الحسين، وعن عليّ بن موسى الرضا، وعن أمير المؤمنين أنّ الحسن والحسين كانا يلعبان عند النبيّ ﷺ حتّى مضى [عامّة] الليل، ثمّ قال لهما (النبيّ ﷺ): انصرفا إلى أمّكما، فبرقتْ برقة فما زالت تضيء لهما حتى دخلا على فاطمة، والنبيّ (ﷺ) ينظر إلى البرقة، وقال:

---

١. لم يوجد في مصدره.

الحمدلله الذي أكرمنا أهل البيت.[١]

وروى[٢] الثعلبي بالإسناد عن جعفر بن محمّد عن أبيه عليه السلام، قال: مرض النبيّ صلى الله عليه وآله فأتاه جبرئيل بطبق فيه رمّان وعنب، فأكل النبيّ صلى الله عليه وآله منه فسبّح، ثمّ دخل عليه الحسن والحسين فتناولا منه، فسبّح الرمّان والعنب، ثمّ دخل عليٌّ فتناول منه فسبّح أيضاً، ثمّ دخل رجل من أصحابه فأكل ولم[٣] يسبّح، فقال جبرئيل: إنّما يأكل هذا نبيّ أو وصيّ نبيّ [أو ولد نبيّ].[٤]

وروى ابن شهر آشوب في مناقبه عن الحسن البصري وأمّ سلمة أنّ الحسن والحسين دخلا على رسول الله وبين يديه جبرئيل، فجعلا يدوران حوله يُشبّهانه [بدحية الكلبي، فجعل جبرئيل يومى بيده كالمتناول شيئاً، فإذا في يده تفّاحة وسفرجلة] ورمّانة فناولها فهلّلتْ وجوههما[٥] وسعيا إلى جدّهما فأخذهما[٦] فشمّهما، ثمّ قال: اذهبا[٧] إلى أمّكما بما معكما وابدءا بأبيكما، فصاراكما أمرهما[٨] فلم يأكلوا حتى جاء[٩] النبيّ صلى الله عليه وآله إليهم فأكلوا جميعاً، فلم يزل كلّ من[١٠] أكل منه عاد

---

١. مناقب آل أبي طالب، ج ٣، ص ٣٩٠.

٢. أوّل ما في المصدر (مناقب آل أبي طالب) كذلك: الكشف والبيان عن الثعلبي.

٣. في المناقب: فلم.

٤. مناقب آل أبي طالب، ج ٣، ص ٣٩١ و ٣٩٢؛ مدينة المعاجز نقلاً عن ابن شهر آشوب، أوّله: من الكشف والبيان عن الثعلبي...؛ أيضاً الخرائج والجرائح للراوندي، ج ١، ص ٤٨؛ لم يوجد في مصدر آخر.

٥. في المصدر: وتهلّل وجهاهما.

٦. في المصدر: فأخذ منهما.

٧. في المصدر: صيّرا.

٨. كان في النسخة كذا: «... أمّكما وبدا وكما أبيكما أعجب فصار أمرهما»، لكن ما أثبتناه في المتن لسقمه.

٩. في المصدر: صار.

١٠. في المصدر: كلّما.

إلى ما كان حتّى قبض رسول الله ﷺ.

قال الحسين [عليه السلام]: فلم يلحقه التغير والنقصان أيّام فاطمة بنت رسول الله ﷺ حتّى توفّيت، ففقدنا الرمان وبقي التفاح والسفرجل أيام أبي، فلمّا استشهد (أبي) أميرالمؤمنين فُقد السفرجل وبقي التفّاح على هيأته عند الحسن حتى مات في سمّه، وبقيت التفّاحة إلى الوقت الذي حوصرت (فيه) عن الماء، فكنت أشمّها إذا عطشت فيسكن لهب عطشي، فلمّا اشتد عليَّ العطش مضضتها[1] وأيقنت بالفناء.

قال عليّ بن الحسين: سمعته يقول ذلك أبي قبل مقتله بساعة، فلمّا قضى نحبه وجد ريحه في مصرعه، فالتمست فلم يجد لها أثرا، وبقي[2] ريحها بعد الحسين، ولقد زرت قبره فوجدت ريحها تفوح من قبره. فمن أراد ذلك من شيعتنا الزائرين للقبر فيلتمس ذلك في أوقات السحر، فإنّه يجده إذا كان مخلصاً.[3]

وأيضاً من الكتاب المذكور: وروى ابن عباس وأبو رافع، قالا: كنّا جلوساً عند النبيّ ﷺ إذ هبط جبرئيل ومعه جام من البلور الأحمر مملوءاً مسكاً وعنبراً، فقال [له]: السلام عليك؛ الربّ يقرءك السلام[4]، ويحيّيك بهذه التحيّة، ويأمرك تُحيّي بها عليّاً وولديه، فلمّا صارت في كفّ النبيّ هلّلت ثلاثاً وكبّرت ثلاثاً، ثمّ قالت بلسان ذَرِب[5]: ﴿بسم الله الرحمن الرحيم طه ما أنزلنا عليك القرآن لتشقى﴾ فأشمّها[6] النبيّ ﷺ ثمّ حيّا بها عليّاً (وولديه).

---

١. في المصدر: عضضتها. (ومضّ الشيء: مصّه بشفتيه.)

٢. في المصدر: فالتمست ولم ير لها أثر فبقي.

٣. مناقب آل أبي طالب، ج ٣، ص ٣٩١.

٤. في المصدر: الله يقرأ عليك السلام.

٥. لسان ذرب: فصيح.

٦. في المصدر: فاشتمّها (وهو الصحيح).

فلمّا صارت في كفّ عليّ قالت: بسم الله الرحمن الرحيم ﴿إنّما وليّكم الله ورسوله﴾ الآية، فأشمّها[١] عليّ، وحيّا بها الحسن، فلمّا صارت في كفّ الحسن قالت: ﴿بسم الله الرحمن الرحيم عمّ يتساءلون عن النبإ العظيم﴾ الآية، فأشمّها[٢] الحسن، وحيّا بها الحسين، فلمّا صارت في كفّ الحسين قالت: بسم الله الرحمن الرحيم ﴿قل لا أسألكم عليه أجراً إلّا المودّة في القربى﴾، ثمّ ردّت إلى النبيّ ﷺ فقالت: بسم الله الرحمن الرحيم ﴿الله نور السموات والأرض﴾، فلم أدر على السماء صعدت أم في الأرض نزلت بقدرة الله تعالى[٣].

وعن مناقب الخوارزمي بحذف الإسناد، عن عبد الحميد، عن سليمان الأعمش، قال: بعث إليّ أبو جعفر الدوانيقي في جوف الليل أن أجب (أمير المؤمنين)، فبقيت متفكّراً فيما بيني وبين نفسي، وقلت: ما بعث إليّ [أميرالمؤمنين][٤] في هذه الساعة إلّا ليسألني عن فضائل عليؑ، ولَعلّي إن أخبرته قتلني. قال: فكتبت وصيّتي، ولبست كفني، ودخلت عليه فقال (لي): ادن منّي، فدنوت و(إذا) عنده عمرو بن عبيد، فلمّا رأيته طابت نفسي شيئاً، ثمّ قال: ادن (منّي)، فدنوت (منه) حتّى كادت تمسّ ركبتي [ركبته].

قال: فوجد منّي رائحة الحنوط فقال: اصدقني[٥] وإلّا صلّبتك حيّاً فقلت: ما حاجتك يا أميرالمؤمنين؟ قال: ما شأنك متحنطاً؟ قلت: أتاني رسولك في جوف الليل أن أجب (أميرالمؤمنين) فقلت: عسى أن يكون أميرالمؤمنين بعث إليّ في

---

١ و ٢. في المصدر: فاشتمّها (وهو الصحيح).

٣. مناقب آل أبي طالب، ج ٣، ص ٣٩٢.

٤. ما بين المعقوفتين كان في جميع المصادر، وهكذا سائر الموارد إلى آخر الرواية، وما بين الهلالين ليس في المصادر.

٥. في المصادر: والله لتصدّقني.

هذه الساعة ليسألني عن فضائل عليّ[عليه السلام]، فلَعلّي إن أخبرتُه قتلني، فكتبت وصيّتي، ولبست كفني.

قال: وكان متّكأ فاستوى جالساً وقال: لا حول ولا قوّة إلّا بالله العليّ العظيم. سألتك بالله يا أعمش[١]، كم حديثاً ترويه في فضائل عليعليه السلام؟ قال: فقلت: يسيراً يا أميرالمؤمنين. قال: كم؟ قلت عشرة آلاف [حديث] وما زاد، فقال: يا سليمان، [والله] لأحدّثنّك بحديث في فضائل عليعليه السلام تنسى كلَّ حديث [سمعته]. قال: قلت: حدِّثني يا أميرالمؤمنين.

قال: [نعم]، (إنّي) كنت هارباً من بني أميّة، [وكنت] أتردّد في البلدان، وأتقرّب إلى النّاس بفضائل عليّ[عليه السلام] فكانوا يطعموني ويزوّدوني حتّى وردت (إلى) بلاد الشام، وإنّي لفي كساء خَلَقٍ ما عليَّ غيره فسمعت الإقامة وأنا جائع، فدخلت المسجد لأصلّي، وفي نفسي أن أكلِّم النّاس في عشاء [يعشونني]، فلمّا سلّم الإمام دخل المسجد صبيان فالتفت الإمام إليهما وقال: مرحباً بكما، ومرحباً عن اسمكما على اسمهما، وكان إلى جانبي[٢] شابّ فقلت: يا شابّ، ما (يكون) الصبيان من الشيخ؟ قال: هو جدُّهما، وليس أحد في المدينة يحبُّ عليّاً إلّا[٣] [هذا] الشيخ، فلذلك سمّى أحدهما الحسن والآخر الحسين، فقمت فرحاً إلى الشيخ فقلت: أيّها الشيخ[٤]، هل لك في حديث أُقرّ به عينك؟ قال: إن أقررتَ عيني أقررتُ عينك.

قال: فقلت: حدِّثني أبي عن جدّي، عن أبيه قال: كنّا قعوداً عند رسول اللهصلى الله عليه وآله إذ

---

١. في المصدر: يا سليمان.

٢. في المصادر: جنبي.

٣. في المصادر: غير.

٤. في المصادر: فقمت فرحاً فقلت للشيخ.

جائت فاطمةﷺ وهي تبكي، فقال لها النبيّﷺ: ما يبكيك يا فاطمة؟ فقالت: يا أباه[١]، خرج الحسن والحسين فما أدري أين باتا! فقال [لها] النبيﷺ: يا فاطمة، لاتبكي؛ فإنّ الله الذي خلقهما هو ألطف بهما [منك]، ورفع النبيﷺ يديه[٢] إلى السماء وقال: اللّهمّ إن كان أخذا بَرّاً أو بحراً فاحفظهما وسلّمهما.

فنزل جبرئيل من السماء وقال: يا محمّد، إنّ الله (سبحانه وتعالى) يقرءك السلام ويقول: لاتحزن ولا تغتمّ [لهما]؛ فإنّهما فاضلان في الدنيا وفاضلان في الآخرة، وأبوهما أفضل منهما، (و) هما نائمان في حظيرة بني النجار، وقد وكّل الله بهما ملكاً. [قال:] فقام رسول اللهﷺ فرحاً[٣] ومعه أصحابه حتّى أتى حظيرة بني النجار، فإذا [هُم بـ] الحسن معانق الحسين، فإذا الملك الموكّل بهما قد افترش أحد جناحيه تحتهما، وغطّاهما بالآخر. قال: فمكث النبيّﷺ يقبّلهما حتّى انتبها، فلمّا استيقظا حمل النبيّﷺ الحسن(عليه السلام)، وحمل جبرائيل الحسين(عليه السلام)، فخرج من الحظيرة وهو يقول: والله لأشرّفنّكما اليوم كما شرّفكما الله!

فقال له أبوبكر: ناولني أحد الصبيَّين أخفّف عنك، فقال: يا أبابكر، نعم الحملان ونعم الراكبان، وأبوهما أفضل منهما، فخرج حتّى أتى (إلى) باب المسجد فقال: يا بلال، [هلمّ] عليَّ بالنّاس فنادى منادي رسول اللهﷺ بالمدينة[٤] فاجتمع النّاس عند رسول الله في المسجد، فقام على قدميه فقال: يا معاشر النّاس، هل أدلّكم على أفضل[٥] النّاس جدّاً وجدّة؟ قالوا: بلى يا رسول الله. قال: الحسن

---

١. في المصادر: يا أبه.

٢. في المصادر: يده.

٣. في المصادر: النبيّ فرحاً.

٤. في المصادر: في المدينة.

٥. في المصادر: خير.

والحسين؛ فإنّ [جدّهما محمّد، وجدّتهما خديجة بنت خويلد.

يا معاشر النّاس، ألا أدلّكم على خير النّاس أباً وأمّاً؟ قالوا: بلى يا رسول الله. قالﷺ: الحسن والحسين؛ فإنّ] أباهما يحبّ الله ورسوله، ويحبّه الله ورسوله، وأمّهما فاطمة بنت رسول الله. معاشر النّاس، هل أدلّكم على خير النّاس عمّاً وعمّة؟ قالوا: بلى يا رسول الله. قال: الحسن والحسين؛ فإنّ عمّهما جعفر الطيار (يطير) في الجنّة مع الملائكة، وعمّتهما أمّ هاني بنت أبي طالب. معاشر النّاس، هل أدلّكم على خير النّاس خالاً وخالة قالوا: بلى يا رسول الله. قال: الحسن والحسين فإنّ خالهما القاسم بن رسول الله وخالتهما زينب بنت رسول الله ثمّ قال بيده هكذا يحشرنا (الله).

ثمّ قال: اللّهمّ إنّك تعلم أنّ الحسن في الجنّة والحسين في الجنّة [و] جدّهما في الجنّة [و] جدّتهما في الجنّة [وأباهما في الجنّة وأمّهما في الجنّة وعمّهما في الجنّة وعمّتهما في الجنّة وخالهما في الجنّة وخالتهما في الجنّة] اللّهمّ، إنّك تعلم أنّه[1] مَن يحبّهما في الجنّة ومن يبغضهما في النّار.

قال: فلمّا قلت ذلك للشيخ قال: من أنت يا فتى؟ قلت: (رجل) من أهل الكوفة. قال: [أ]عربيّ أنت أم مولى؟ قلت: بل عربيّ. قال: وأنت تحدّث بهذا الحديث وأنت في هذا الكساء؟ فكساني خلعة، وحملني على بغلته فبعتها بمأة دينار وقال: [يا شابُّ]، أقررتَ عيني، فوالله لأُقرّنّ عينك، ولأُرشدنّك إلى شابّ يُقرّ عينك اليوم. قال: قلت: أرشِدني. قال: (إنّ) لي أخوين[2] أحدهما إمام والآخر مؤذّن؛ أمّا الإمام فإنّه يحبّ عليّاً[ؑ] منذ خرج من بطن أمّه.

---

١. في المصادر: أنّ.

٢. في المصادر: أخوان.

قال: قلت: أرشِدني، فأخذ يدي[١] حتّى أتى (بي إلى) باب الإمام، فإذا (أنا) برجل [قد] خرج إليّ فقال: أمّا البغلة والكسوة فأعرفها. والله ما كان فلان يكسوك ويحملك[٢] إلّا أنّك تحبّ الله ورسوله، فحدِّثني بحديث في فضائل عليّ بن أبي طالب [عليه السلام].

قال: فقلت: أخبرَني أبي عن أبيه، عن جدّه، قال: كنّا قعوداً عند رسول الله صلى الله عليه وآله إذ جاءت فاطمة عليها السلام (وهي) تبكي بكاء شديداً، فقال لها رسول الله صلى الله عليه وآله: ما يُبكيك يا فاطمة؟ قالت: يا أباه، عيّرتني نساء قريش وقلن: أبوك[٣] زوّجك من معدم لا مال له! فقال النبي صلى الله عليه وآله: لا تبكي، فوالله ما زوّجتكِ حتّى زوّجك الله من فوق عرشه، وشهد[٤] بذلك جبرئيل وميكائيل. وإنّ الله سبحانه وتعالى اطّلع على أهل الأرض[٥] فاختار من الخلائق أباك فبعثه نبياً، ثمّ اطّلع ثانية فاختار من الخلائق عليّاً (عليه السلام) فزوّجك إيّاه، واتّخذه وصيّاً: فعليّ أشيخ[٦] النّاس قلباً، وأحلم النّاس حلماً، وأسمح النّاس كفّاً، وأقدم النّاس سلماً، وأعلم النّاس علماً، والحسن والحسين ابناه، وهما سيّدا شباب أهل الجنّة، واسمهما في التورية شبير وشَبّر[٧] لكرامتهما على الله سبحانه[٨].

---

١. في المصادر: بيدي.

٢. في المصادر: يحملك ويكسوك.

٣. في المصادر: يا أبة... إنّ أباكِ.

٤. في المصادر: أشهد.

٥. في المصادر: إنّ الله عزّوجلّ اطّلع على أهل الدنيا.

٦. في المصادر: أشجع.

٧. في المصادر: شبّر وشبير

٨. في المصادر: عزّوجلّ.

يا فاطمة، لا تبكي[١]؛ فوالله إذا كان يوم القيامة يُكسا أبوك حُلّتين وعليّ حلّتين، ولواء الحمد بيدي فأناوله عليّاً لكرامته على الله. يا فاطمة، لاتبكي؛ فإنّي إذا دعيت إلى ربّ العالمين يجيء عليٌّ معي، وإذا شفّعني الله شفع عليّ معي. يا فاطمة، لا تبكي[٢]؛ فإنّه إذا كان يوم القيامة ينادي مناد في أحوال ذلك اليوم. [يا محمّد]، نِعم الجدّ جدّك إبراهيم، ونعم الأخ أخوك عليّ بن أبي طالب. يا فاطمة، عليّ يعينني على مفاتيح الجنّة، وشيعته هم الفائزون يوم القيامة [غداً] في الجنّة.

فلمّا قلت ذلك قال: [يا بنيّ، ممّن أنت؟ قلت: من أهل الكوفة، قال] (لي): أ عربيّ أنت أم مولى؟ قلت: بل عربيّ. قال: فكساني ثلاثين ثوباً، وأعطاني عشرة آلاف درهم ثمّ قال: يا شابّ، [قد] أقررت عيني، و لي إليك حاجة. قلت: قضيت إن شاء الله تعالى. قال: فإذا كان غداً فأت مسجد آل فلان كيما ترى أخي المبغض لعليّ بن أبي طالب. قال: فطالت عليّ تلك الليلة، فلمّا أصبحت أتيت المسجد الذي وصف لي، وقمت إلى الصفّ الأوّل فإذا بجانبي[٣] شابّ متعمّم، فذهب ليركع فسقطت عمامته، فنظرت في وجهه فإذا رأسه رأس الخنزير، ووجهه وجه خنزير، فوالله ما [علمت ما] تكلّمتُ في صلاتي حتّى سلّم الإمام!

فقلت: يا ويحك، ما الذي أرى بك؟ فبكا وقال لي: انظر إلى هذه الدار، فنظرت فقال لي: ادخل، فدخلت فقال (لي): كنت مؤذّناً لآل فلان، (و) كلّما أذّنتُ[٤] لعنتُ عليّاً ألف مرّة [بين الأذان والإقامة، وكلّما كان يوم الجمعة لعنته أربعة آلاف مرّة]، فخرجت من منزلي فأتيت داري، فاتّكأت على هذا الدكّان الذي ترى، فرأيت في منامي كأنّي في الجنّة وفيها رسول الله ﷺ وعليّ فرحين، ورأيت

---

١ و ٢. في المصادر: لا تبكين.

٣. في المصادر: فقمت في الصف فإذا إلى جانبي؛ وكلمة «الأوّل» في مناقب الخوارزمي فقط.

٤. في المصادر: أصحبت.

كأنّ النبيّ ﷺ والحسن عن يمينه والحسين عن شماله[١]، ومعه كأس فقال: يا حسين، اسقني فسقاه ثمّ قال: اسق الجماعة فسقاهم[٢].

ثمّ رأيت فكأنّه قال: اسق المتّكئ على [هذا] الدكان. فقال الحسين: يا جدّاه، أتأمرني [أن] أسقي هذا وهو يلعن أبي[٣] كلّ يوم ألف مرّة بين الأذان والإقامة؟ وقد لعنه في هذا اليوم أربعة آلاف مرّة (بين الأذان والإقامة)! فأتاني النبيّ ﷺ وقال [لي]: ما لك، عليك لعنة الله تلعن عليّاً وعليّ مني؟! فرأيته كأنّه تفل في وجهي، وضربني برجله وقال: قم، غيّر الله ما بك من نعمة! فانتبهت [من نومي] فإذا رأسي رأس خنزير، ووجهي وجه خنزير.

ثمّ قال [لي] أبو جعفر (المنصور): هذان الحديثان في يدك؟ فقلت: لا فقال: يا سليمان، حبّ عليّ إيمان وبغضه نفاق والله لايحبّه إلّا مؤمن ولايبغضه إلّا منافق. قال: فقلت: الأمان يا أمير المؤمنين قال: لك الأمان قلت: ما تقول في قاتل الحسين [عليه السلام]؟ فقال: في النّار وإلى النّار[٤] قلت وكذلك من قتل وُلد رسول الله [ﷺ] في النار وإلى النار[٥] قال: يا سليمان الملك عقيم[٦] اخرج فحدِّث[٧] (النّاس) بما سمعت[٨].

---

١. في المصادر: عن يمينه الحسن وعن يساره الحسين.

٢. في المصادر: فشربوا.

٣. في المصادر: يلعن والدي في.

٤ و ٥. في المصادر: إلى النّار وفي النّار.

٦. في المصادر: الملك عقيم يا سليمان.

٧. في روضة الواعظين: «فلا تحدّث» خلافاً لسائر المصادر.

٨. بشارة المصطفى، ص ١٧٠ ـ ١٧٥؛ بحار الأنوار، ج ٣٧، ص ٨٩ ـ ٩٣، ح ٥٥، ناقلاً من أمالي الصدوق؛ مناقب الخوارزمي، ص ٢٨٤ ـ ٢٩٣؛ ولكن الظاهر أنّ المصنف ما نقل الحديث من مناقب الخوارزمي لعدم مطابقتهما وكثرة اختلافهما؛ وأيضاً وجدناه في أمالي الصدوق، ص ٤٣٥ ـ ٤٤١؛ وروضة الواعظين ص ١٢٠ ـ ١٢٤.

الباب الرابع في ذكر معجزات الإمام أبي محمّد الحسن عليه السلام مفرداً

روى جابر بن عبدالله الأنصاري، قال: بينما رسول الله صلى الله عليه وآله ذات يوم في المسجد ونحن حوله، إذ قدم إليه أبو الصمصام العبسي فقال: يا رسول الله، إن أسلم قومي ما يكون لي عندك؟ قال: ثمانين ناقة حمر الوبر سود الحدق، عليها من تحف اليمن ونقط الحجاز، وكتب له بذلك كتاباً فمضى إلى قومه بني عيسى فأسلموا جميعاً، فتوجّه المدينة فواها غبر[1] أصفر لفقد النبي صلى الله عليه وآله فسأل عن خليفته، فوجّهوه إلى أبي بكر فأتى إليه وقال: يا خليفة رسول الله، إنّ لي على رسول الله دَين ووصَفه له، فقال أبوبكر: يا أخا العرب، إنّ رسول الله مات ولم يخلِّف صفراء ولا حمراء، وكان باضي الريح سخا.

فقال سلمان: يا أبا الصمصام، أمضي إلى خليفة رسول الله، فخرج سلمان وأبو الصمصام معه وأتى إلى منزل عليّ فطرق الباب، فقال عليّ عليه السلام من داخل البيت: ادخل يا سلمان، أنت وأبو الصمصام العبسي، فقال أبو الصمصام: هذه أعجوبة يا أمير المؤمنين، تعرفني ولم ترني! قال عليّ عليه السلام هكذا أخبرني حبيبي رسول الله.

ثمّ قال عليّ عليه السلام: يا أبا الصمصام جئتَ لقضاء دينك قال: نعم يا أمير المؤمنين، فقال عليّ عليه السلام: يا قنبر، قم نادباً[2] على صوتك في المدينة: ألا ومن أراد أن يحضر لقضاء دين رسول الله صلى الله عليه وآله فليحضر غداً، فلمّا كان الغد اجتمع النّاس مِن كلّ جانب ومكان، ثمّ أشير إلى ولده الحسن، ودفع إليه رداء رسول الله صلى الله عليه وآله وقميصه، وقال: يا أبا الصمصام، امض مع ولدي الحسن لقضاء دينك.

فخرج أبو الحسن ومعه أبو الصمصام، العبسي والنّاس حتّى وصل إلى كثيب

---

١. هكذا كان في النسخة.

٢. ندَب فلاناً إلى الأمر أو للأمر: دعاه ورشّحه للقيام به وحثّه عليه.

الرمل، فصلّى ركعتين وتكلّم بكلمات لم نفهمها، ثمّ ضرب الأرض بالقضيب فانفلقت عن صخرة، فضرب الصخرة بالقضيب فانفلقت عن خِطام[١] ناقة، فقال أبو الصمصام: [فخرج] من ذلك المقام ثمانون ناقة، وأعلم عليّ عليه السلام بذلك ورفع إليه الوثيقة فخرقها.

ثمّ قال: يا أخا العرب، حدِّثني حبيبي رسول الله صلى الله عليه وآله أنّ الله خلق هذه النُّوق في هذه الصخرة من قبل أن يخلق ناقة صالح بألف عام، ورجع أبو الصمصام[٢].

معجزة أخرى من مناقب ابن شهر آشوب: [محمد الفتّال النيسابوري في مونس الحزين بالإسناد عن عيسى بن الحسن]، عن الصادق عليه السلام أنّه قال بعضهم للحسن بن علي عليه السلام: أنت في احتمال الشدائد من معاوية[٣] فقال عليه السلام كلاماً معناه: فإنّي لو دعوت الله [تعالى] لجعل العراق شاماً والشام عراقاً، وجعل الرجل امرأة والمرأة رجلاً! فقال شاميٌّ: ومن يقدر على ذلك؟ فقال (الحسن) عليه السلام: انهضي؛ [أ] لاتستحين أن تقعدي بين الرجال؟! فوجد الرجل نفسه امرأة ثمّ قال: وصارت امرأتك[٤] رجلاً، وتُقاربك وتَحمل منها[٥] ولداً خنثى! فكان كما قال [عليه السلام]، ثمّ إنّهما تابا وجاءا إليه فدعا (إلى) الله تعالى، فعادا إلى حالتهما[٦] [الأولى].[٧]

---

١. الخِطام خُطُم: حبل يجعل في عنق البعير ويثنى في خطمه.

٢. لم يوجد نفس الرواية في مصدر بل رأينا ما يشابهها مع إضافات ونواقص واختلافات، في مصادر، منها: الثاقب في المناقب، ص ١٣٠؛ ومناقب آل أبي طالب، ج ٢، ص ١٥٨.

٣. في المصدر: ... بن عليّ عليه السلام في احتمال له الشدائد عن معاوية.

٤. في المصدر: عيالك.

٥. في المصدر: عنها.

٦. في المصدر: الحالة.

٧. مناقب آل أبي طالب، ج ٤، ص ٨.

معجزة أخرى: روي أنّ الحسن بن عليّ عليه السلام خرج في عمرة ومعه رجل مؤمن من ولد الزبير، فنزلوا في منهل تحت نخل يابس، فقال الزبيري: لو كان في هذا النخل رطب أكلناه! فقال الحسن: [أ] وأنت تشتهي الرطب؟ فقال: نعم. فرفع الحسن يده إلى السماء فدعا بكلام لم نفهمه[١]، فاخضرّت النخلة وأورقت وحملت رطباً، فصعدوا على النخلة حتّى صَرَموا[٢] ما فيها فكفاهم.[٣]

ومن كتاب «بصائر الدرجات» معجزة أخرى: روي في الأخبار أنّ ملكاً من ملوك الصين كان له وزيراً عالماً نحريراً، وكان لوزيره ابنة في نهاية الحسن والجمال، ونهاية البهاء والكمال بحيث لم يكن له في عهده نظير ولامثال، وكان الملك يحبّه محبّةً شديدة ويهواه. وكان للملك من الأولاد ابنة ولم يكن له غيرها، وهي في حسنها وجمالها فائقة في الآفاق، وكان الملك يحبّها محبّة عظيمة. ثمّ آلَ أمرُها أنّها عشقت ابنَ الوزير، وابنُ الوزير عشقها، فالتهبت نار المحبّة من الجانبين إلى أن بلغ أمرهما إلى الملك، فتغيّر الملك بسماعه واستولى عليه الغضب، وأمر بقتل ابنته فقتلت، ثمّ بعدُ قتل ابن الوزير وانتبه ندمُ الملك على فعله، وأظلمت الدنيا عليه؛ لأنّ مصيبتان عرضا عليه دفعةً واحدة: أحدها لفقد المحبوب المرغوب، وثانيها لفقد ابنته التي هي قرّة العين وثمرة الفؤاد.

ثمّ أحضر الملك وزراء ملكه وعلماء ملّته فقال لهم: تفكّروا في أمري؛ فإنّي لم أحمل هاتين المصيبتين، والعجب لي أن لم أمُت في هاتين المصيبتين. وإن لم تنظروا في أمري ولم تدبّروا في قضيّتي بإحياءهما لي مآلاً قتلتُكم جميعاً! فقالوا:

---

١. في المصدر: لم يفهمه.

٢. في المصدر: فصرموا. (صرم الشيء: قطعه)

٣. بصائر الدرجات، ص ٢٥٦؛ مناقب آل أبي طالب، ج ٤، ص ٦ ناقلاً عن بصائر الدرجات.

أيّها الملك هذا أمر تَعجز عنه أقدارنا، ولم تحط فيه أفكارنا، ولم يمكن أن يُقدَر على إحيائهما في عصرنا، لكن يقال: إنّ شخصاً يسمّى حسن بن عليّ؛ هو ابن بنت رسول الله محمّد بن عبدالله، والدهُ عليّ بن أبي طالب؛ فهو قادر على ما قلتَ، ولم يَقدر عليه في عصرنا سواه؛ لأنّه يدعو الله فيحيي الله بدعائه.

فسأل الملك: كم يكون قدر البعد بيننا وبين المدينة؟ قال: البعد بيننا وبينهم مسيرة ستّة أشهر رواحاً مسير الساعي لاغير. وكان للملك ساعٍ لم يكن له نظير في سرعة المشي، فأمر بإحضاره بين يديه فقال له: إنّي أُرسلك إلى مدينة النبيّ ﷺ، وأكتب معك كتاباً إلى الحسن بن عليّ لتأتيني به في مدّة شهر واحد، فإن لم تأتني به في هذه المدّة لأمرت بضرب عنقك! فقال الساعي: أيّها الملك، ـ أدام الله بقاك ـ ما خلقني ربّي طيراً، وهل رأيت طيراً يطير من غير جناح؟! فقال الملك: لايكون إلّا كما قلت وإلّا لقتلتك إرباً إرباً.

فخرج الساعي وهو يستغيث بالله حتّى تباعد عن البلد، وأتى إلى ماء فتوضّأ وأسبغ الوضوء وصلّى ركعتين، ثمّ سجد وقال في سجوده: يا مسهِّل كلّ عسير، ويا مفرّج كلّ كربة، اكشف همّي، وفرّج كربي، وسهّل أمري؛ فإنّك خلقتني ضعيفاً، وخلقته قويّاً، فإنّه لا حول ولا قوة إلّا بك، يا كريمُ يا كريمُ يا كريم!

فبينما هو في سجوده إذ أتاه الحسن بن عليّ ﷺ فضربه برجله وقال له: قم، فرفع الساعي رأسه وقام، فرأى شابّاً واقفاً على رأسه بسيماء الأنبياء وبهاء الملك، فقال: ما شأنك؟ وأين تريد؟ قال: شأني أنّ الملك كلّفني ما لا أطيق. أرسلني إلى مدينة النبيّ ﷺ إلى رجل يقال له: الحسن بن عليّ، وأمرني بإحضاره إليه، وهو قد قتل ابنته وابنَ الوزير، وآلى على نفسه قَسَما إن لم أُحضِره إليه في هذه المدينة ليضرب عنقي، وهو يريد الحسن بن عليّ يدعو اللهَ فيحييهما اللهُ بدعائه فقال:

[أيّها][1] الشابّ، ارجع فقد بلغتَ ما تريد؛ فأنا الحسن بن عليّ الذي أرسلتَ إليه.

فرجع الساعي إلى الملك، فلمّا رآه الملك قال له: ويلك يا ساعي! ما لك رجعت عمّا أُرسِلتَ إليه؟! فقال الساعي: أبشِر أيّها الملك، فقد أتيتك بمن تريد! فلمّا أيقن الملك بقدوم الحسن فرِح فرحاً شديداً، ثمّ أمر بإحضاره إلى ابنته وابنِ الوزير فأُحضرا بين يديه، والتمس من الحسن أن يَسأل اللهَ سبحانه فيحييهما له، ثمّ أمر الحسنَ بأن يوضِّعوهما[2] معاً، ثمّ إنّ الحسن عليه السلام وضع رداءه ودعا الله فأحياهما الله تعالى بدعائه، ثمّ إنّه زوَّج ابنةَ الملك من ابن الوزير، تم الخبر.[3]

معجزة أخرى من كتاب الألفين عن مناقب سادات الكونين: روي أنّ معاوية لمّا جمع أهل الشام وأراد حرب عليّ عليه السلام سمع بذلك ملك الروم فقيل له: رجلان يطلبان الملك فقال: من أين هما؟ فقال: رجل بالكوفة ورجل بالشام، فقال: صِفوهما لي، فقال: الشامي ضالٌّ والكوفي مهتدٍ. ثمّ كتب إلى معاوية أن ابعث إليَّ أعلمَ أهل بيتك، وبعث إلى أميرالمؤمنين عليه السلام أن ابعث إليّ أعلم أهل بيتك حتّى أجمع بينهما، وأنظر في الإنجيل، وأخبركما مَن أحقّ بالملك منكما، فبعث إليه معاويةُ يزيد ـ لعنه الله ـ وبعث أميرالمؤمنين ابنه الحسن عليه السلام.

فلمّا دخل يزيد أخذ الروميُّ يدَه فقبّلها، ولمّا دخل الحسن [بن علي فقال: الحمدلله الّذي لم يجعلني يهودياً ولا نصرانيّاً ولا مجوسيّاً ولا عابداً للشمس والقمر ولا الصنم ولا البقر، وجعلني حنيفاً مسلماً، ولم يجعلني من المشركين. تبارك الله ربّ العرش]. قام الرومي وانحنا على قدميه يقبّلهما، فجلس الحسن لا يرفع بصره، فلمّا نظر الرومي أخرجهما ثمّ استدعا يزيد وحده، ثمّ أخرج من

---

١. أضفنا كلمة «أيها» للضرورة.

٢. وضّع الشيءَ: جمعهُ وشدّه.

٣. لم يوجد في بصائر الدرجات ولا في مصدر آخر.

خزانته مأة وثلاثة عشر صنماً فيها تماثيل الأنبياء وصُورهم، وقد زُيّنت لكلٍّ زينته، فأخرج صنماً منهما فعرضه على يزيد ـ لعنه الله تعالى ـ فلم يعرف، فسأله عن أرزاق العباد وأرواح المؤمنين؛ أين تجتمع؟ وعن أرواح الكفار؛ أين تكون بعد الموت؟ فلم يعرفه.

فدعا الحسنَ عليه السلام وقال: إنّما بدأتُ هذا قبلك حتّى يعلم أنّك تعلم ما لا يعلم، وأنّ أباك يعلم ما لا يعلم أبوه؛ لأنّ أباك ربّانيُّ هذه الأمّة. ولقد نظرتُ في الإنجيل فرأيت:الرسولُ محمّد، والوزير عليّ. ونظرت إلى الأوصياء فرأيت أباك فيها وصيَّ محمّد،فقال الحسن: سألتني عمّا بدا لك من علم التوراة والإنجيل والفرقان أُخبرك.

قال: فدعا الملك بالأصنام: فأوّل صنم عرضه عليه في صفة القمر فقال الحسن عليه السلام: هذه صفة أبي البشر، ثمّ عرض عليه آخر في صفة الشمس فقال: هذه حوّا أمّ البشر، ثمّ عرض عليه آخر فقال: هذه صفة نوح صاحب السفينة، وكان عمره ألف سنة إلّا خمسين عاماً، ثمّ عرض عليه آخر فقال: هذه صفة إبراهيم عريض الصدر طويل الجبهة، ثمّ عرض عليه آخر فقال: هذه صفة موسى بن عمران، وكان عمره مأتان وأربعين سنة، وكان بينه وبين إبراهيم خمس مأة.

ثمّ عرض عليه آخر فقال: هذه صفة إسماعيل، ثمّ عرض عليه آخر فقال هذه صفة إسرائيل وهو يعقوب، ثمّ عرض عليه آخر فقال: هذه صفة يوسف بن يعقوب، ثمّ عرض عليه آخر فقال: هذه صفة شعيب، ثمّ زكريّا، ثمّ يحيى، ثمّ عيسى بن مريم روح الله وكلمته، وكان عمره في الدنيا ثلاث وثلاثون سنة، ثمّ رفعه الله إليه، ثمّ يهبط إلى الأرض بدمشق ويَقتل الدجّالُ، ثمّ عرض عليه أصنام في صفة الملوك وقال له ملك الروم: هذه أصنام لم نجد صفتها في التوراة والإنجيل فقال الحسن: هذه صفات الملوك.

فقال ملك الروم عند ذلك: أَشهد أنّكم يا أهل بيت محمّد، أوتيتم علم الأولين

والآخرين وعلم التوراة والإنجيل وصحف إبراهيم، وإنّا نجد في الإنجيل: أوّلُ فتنة هذه الأمّة وثوب شيطانها الظَّليل[١] بن الظليل على ملك نبيّها، واجترائه على ذريّته.

ثمّ قال للحسن: أخبِرني عن سبعة أشياء خلقها الله لم تركض في رحم، فقال الحسن عليه السلام: آدم وحواء وكبش إبراهيم وناقة صالح وإبليس والجنّة والغراب الذي في القرآن، ثمّ سأله عن أرزاق الخلائق فقال الحسن عليه السلام: في السماء الرابعة ينزل بقدر ويبسط بقدر.

ثمّ سأله عن أرواح المؤمنين أين تكون؟ فقال: تجتمع عند صخرة بيت المَقدِس في كلّ ليلة جمعة وهي الفرش الأولى، ومنها يبسط الله الأرض، وإليها يطويها وإليها المحشر.

ثمّ سأله عن أرواح الكفّار فقال: تجتمع في وادي حضرموت وراء المدينة باليمن، ثمّ يبعث الله ناراً من المشرق وناراً من المغرب، ويتبعها ريح شديد فيحشر النّاس عند صخرة بيت المقدس في تخوم الأرض السابعة؛ يعوق النّاس عند الصخرة: فأهل الجنّة عن يمين الصخرة، وأهل النّار عن يسارها: فمن وجبت له الجنّة دخلها، ومن وجبت له النّار دخلها، وذلك قوله: ﴿فريق في الجنّة وفريق في السعير﴾.

فالتفت الملك إلى يزيد ـ لعنه الله ـ وقال: هذا بقيّة الأنبياء، ووارث الأصفياء، وخليفة الأوصياء، وثاني النقباء، والعالم بما في الأرض والسماء؛ فيقاس هذا بمن طبع الله على قلبه وهو من الضالّين؟

ثمّ كتب إلى معاوية: إنّ مَن آتاه الله العلم والحكمة بعد نبيّكم، وحَكم بالتوراة والإنجيل والإخبار بالغيب فالحقّ والخلافة له، ومن فارغه فإنّه ظالم آثم كافر.

---

١. الظليل: ذو الظلّ، دائم الظلّ. (والظاهر أنّه «الضُّلّيل» بمعنى كثير الضلال.)

ثمّ كتب إلى أمير المؤمنين: فإنّ الحقّ والخلافة فيك وفي ولدك إلى يوم القيامة، فقاتِلْ من قاتلك يعذّبه الله بأيديك؛ فإنّ من عصاك وقاتلك، عليه لعنة الله والملائكة والنّاس أجمعين[١].

الباب الخامس عشر ذكر معجزات الإمام أبي عبدالله الحسين

روي في البهجة عن أبي خالد، عن يحيى بن الطويل أنّه قال: كنت عند مولاي الحسين بن عليؑ إذ دخل عليه شابّ وهو يبكي، فقال له الحسين: ما يُبكيك؟ قال: يا ابن رسول الله، إنّ أمي ماتت في هذه الساعة، وهي تركت مالاً عظيماً، وقد حرمت من مالها فقال له الحسين: ما أوصت بك؟ قال: لا ولكنّها كانت تقول: إذا أردت أن تمضي من الأمور، أو جرى عليك قضية من القضاء لا تعمل إلّا بما يُشير به عليك الحسين بن علي، فانظر ماذا ترى!

فقال الحسين: تحبّ أن تراها وهي توصي بك وتخبرك بأموالها؟ قال: نعم فقال له الحسينؑ وأتى مع الشابّ إلى منزل أمّه وهي لم تغسل، فوقف عليها وناديها: قومي يا أمة الله بإذن الله وأوصي ابنك فقامت وهي تشهد قائلة: السلام عليك يا ابن بنت رسول الله، فقال لها الحسين: يا أمة الله أين أموالك؟ قالت: يا ابن رسول الله، مالي ذا وذا في موضع كذا وكذا؛ ثُلثه لك يا ابن رسول الله، فخذه واصرفه فيما شئت، وثلثاه ادفعه إلى ابني إن كان محبّاً موالياً لك، وإلّا فادفعه عن مالي؛ لأنّ مال المؤمنة حرام على مبغضي أهل البيت، ثمّ رجعَتْ إلى ما كانت، ثمّ غُسلت وكفنت وصَلّى عليها الحسين.[٢]

---

١. لم يوجد في المصدر إلّا في تفسير القمي، ج ٢، ص ٣٦٩ ـ ٣٧٢؛ وبحار الأنوار، ج ١٠، ص ١٣٢، نقلاً عن تفسير القمي، لكن لم يوجد فيهما نفس الرواية، بل وجدنا رواية تشابه هذه الرواية مع تفاوت كثير، ولذا لم نذكر موارد الاختلاف إلّا في مورد.

٢. لم يوجد في مصدر.

معجزة أخرى من مناقب ابن شهر آشوب عن صفوان بن مهران، قال: سمعت الصادق عليه السلام يقول: رجلان اختصما في زمان[١] الحسين بن علي عليه السلام في امرأة وولدها، فقال أحدهما: هذه المرأة لي، وقال الآخر: بل هي لي[٢]، فمرّ بهما الحسين فقال لهما: فيما (ذا) تمرَجان[٣]؟ قال أحدهما: إنّ هذه المرأة لي، (وقال الآخر: بل هي الولد لي والامرأة لي) فقال للمدّعي الأوّل: اقعد فقعد وكان الغلام رضيعاً، وقال الحسين عليه السلام: يا هذه، اصدقي من قبل أن يهتك الله سترك! فقالت: هذا زوجي والولد له، ولا أعرف الآخر[٤] فقال الحسين عليه السلام: يا غلام، ما تقول هذه؟ انطق بإذن الله تعالى! فنطق الغلام وقال: ما أنا لهذا [ولا لهذا]، وما أبي إلّا رام[٥] لآل فلان، فأمر الحسين عليه السلام برجمها. [قال جعفر عليه السلام: فلم يَسمع أحد نطق ذلك الغلام بعدها][٦].

معجزة أخرى: [زرارة بن أعيَن: سمعتُ أبا عبدالله عليه السلام يحدّث عن آبائه] أنّ مريضاً شديد الحُمّى عاده الحسين بن عليّ، فلمّا دخل باب الدار طار(ت) الحمّى عن الرجل فقال الرجل: رضيت بما أوتيتم به حقّاً [حقّاً، و] الحمّى تهرب[٧] عنكم! فقال له الحسين عليه السلام: واللهِ ما خلق الله شيئا إلّا وقد أمره بالطاعة لنا.

[قال:] فإذا نحن نسمع الصوت ولا نرى الشخص يقول: لبّيك، فقال الحسين: أليس أميرالمؤمنين أمرك أن لا تَـقرَبي إلّا عـدوّاً أو مـذنباً، لكـي تكـوني كـفّارة لذنوبه؟ (قال:) فما بال هذا؟ وكان المريض عبدالله بن شدّاد [بن] الهادي الليثي.[٨]

---

١. في المصدر: زمن.

٢. في المصدر: فقال: هذا لي وقال: هذا لي.

٣. مرج: اضطرب والتبس.

٤. في المصدر: هذا.

٥. في المصدر: راعٍ.

٦. مناقب آل أبي طالب، ج ٤، ص ٥١.

٧. في المصدر: يهرب.

٨. مناقب آل أبي طالب، ج ٤، ص ٥١.

معجزة أخرى من كتاب البهجة: روى عبدالله بن عباس، قال: كنت عند مولاي الحسين عليه السلام فأتاه أعرابيّ وقال: يا ابن رسول الله، أمسِ من موضع كذا فقدتُ ناقتي ولم يكن عندي غيرها، وأنت يا ابن رسول الله، كان أبوك يُرشِد الضالَّ ويبلغ المفقود إلى صاحبه! فقال له الحسين عليه السلام: اذهب إلى الموضع الفلانيّ تجد ناقتك واقعة في مواجهها ذئب أسود. قال ابن عبّاس: فتوجّه الأعرابيّ مُسرعاً إلى ذلك الموضع الذي قال له الحسين عليه السلام وفي مقابلها ذئب أسود، فرجع الأعرابيّ إلى الحسين وقال: يا ابن رسول الله، وجدت ناقتي في الموضع الفلاني.[١]

معجزة أخرى من الكتاب المذكور: روى مسرّة بن أعين عن خالد، قال: كنت عند أبي رجا[٢] عن عماد، قال: كان يأتي في مجلس الحسين بن عليّ عليه السلام ويؤذيه ويَشتمه، فأنزل الله له من السماء كوكبين فضربا كلتا عينيه[٣].

الباب السادس عشر في ذكر جود الحسن والحسين عليهما السلام

في كتاب كشف الغمة رواه أبو الحسن المدائني، قال: خرج الحسن والحسين وعبدالله بن جعفر عليهم السلام حُجّاجاً ففاتهم أثقالُهم فجاعوا وعطشوا، فمرّوا بعجوز في خباء[٤] لها فقالوا لها: هل من شراب؟ فقالت: نعم، فأناخوا[٥] بها وليس لها إلّا شويهة في كسر الخيمة، فقالت: اجلسوا هنا فاغتذوا[٦] لبنها، ففعلوا ذلك ثمّ[٧] قالوا لها: هل

---

١. لم يوجد في مصدر.

٢. هكذا في النسخة.

٣. لم يوجد في مصدر.

٤. في المصدر: خبا.

٥. أناخ البعير: جعله يلصق صدره بالأرض.

٦. في المصدر: فقالت: احلبوها وامتذقوا.

٧. في المصدر: و.

من طعام؟ فقالت: ليس لي إلّا هي[١] فليقم أحدكم فليذبحها حتّى أصنع لكم طعاماً، فذبحوها وصنعت لهم طعاماً فأكلوا، ثمّ قالوا[٢] عندها فلمّا أقاموا وأرادوا الخروج قالوا لها: نحن من قريش نريد هذا الوجه، فإذا (نحن) انصرفنا[٣] سالمين فالمُمي[٤] بنا؛ فإنّا صانعون بك خيرا.

ثمّ رحلوا[٥] وأقبل زوجها فأخبرته عن القوم والشاة، فغضب الرجل وأوجعها ضرباً وقال: ويحك تذبحين شاتي لقوم لا تعرفينهم ثمّ تقولين: نفرٌ من قريش؟!

ثمّ بعد مدّة ألجأتهم الحاجة إلى دخول المدينة فدخلاها وجعلا [ينقلان] البقر[٦] إليها ويبيعانه ويعيشان منه، فمرّت العجوز (يوماً) في بعض سكك المدينة فإذا الحسن عليه السلام على باب داره جالس، فعرف العجوزَ وهي له منكرة، فبعث غلامه فردّها فقال لها (الحسن): يا أمَة الله [أ] تعرفينني؟ قالت: لا، قال: أنا ضيفك يوم كذا [وكذا]، فقالت العجوز: بأبي أنت وأمي [لست أعرفك! فقال: فإن لم تعرفيني فأنا أعرفك].

فأمر الحسن [عليه السلام فاشتري] لها [من شاء الصدقة] ألف شاة، و [وأمر لها بـ] ألف دينار [وبعث بها مع غلامه إلى أخيه الحسين عليه السلام فقال: بِكَم وصلك أخي الحسن؟ فقالت: بألف شاة وألف دينار] فأمر لها بمثل ذلك، ثمّ بعث بها مع غلامه[٧] إلى

---

١. في المصدر: فقالت: لا إلّا هذه الشاة فليذبحنها أحدكم حتّى أهيّئ لكم شيئاً تأكلون فقام إليها أحدهم فذبحها وكشطها ثمّ هيّأت لهم طعاماً فأكلوا ثمّ أقاموا حتّى أبردوا فلمّا ارتحلوا قالوا نحن من قريش.

٢. قال يقيل: نام في منتصف النهار.

٣. في المصدر: رجعنا.

٤. لمّ بفلان: أتاه فنزل به.

٥. في المصدر: فإنّا صانعون إليك خيراً ثمّ رحلوا.

٦. في المصدر: البعر.

٧. في المصدر: غلام.

عبدالله بن جعفر [عليه السلام] فقال لها: كم أعطياك (سيّداي) الحسن والحسين عليهما السلام؟ قالت: ألفي شاة وألفي دينار فأعطاهما عبدالله ألف شاة وألف دينار[١] فرجعت العجوز إلى زوجها بذلك (المال).

[قلت:] (و) هذه القصّة مشهورة (عنهم)، وفي دواوين جودهم مسطورة، وعنهم عليهم السلام مأثورة. ورأيتها في بعض الكتب على غير هذه الرواية، وهو أنّه كان معهم رجل آخر من أهل المدينة، وأنّها أتت (أولاد) عبدالله بن جعفر فقال: لا أبدي[٢] بسيّديَّ الحسن والحسين فأتت الحسنَ فأمر لها بمائة بعير، وأعطاها الحسين ألف شاة، فعادت إلى عبدالله [بن جعفر] فسألها: (كم أعطوك سيّداي الحسن والحسين؟) فأخبرتْه فقال: كفاك[٣] سيداي أمْرَ الإبل والشاة، فأمر لها بمائة ألف درهم، وقصدَت المدنيَّ الذي كان معهم فقال لها: أنا لا أقدر بالجود عند هؤلاء الأجواد، ولا أبلغ عُشر عشرهم[٤]؛ ولكن أعطيتكِ شيئاً من الدقيق والزبيب، فأخذتْه فصرفت[٥].

الباب السابع عشر في ذكر جود الحسن عليه السلام مفرداً

رواه سعيد بن عبدالعزيز، قال: إنّ الحسن [ع] سمع رجلاً ربّه يسأل[٦] أن يرزقه

---

١. في المصدر: فقالت: بألفي دينار وألفي شاة، فأمر لها عبدالله بألفي دينار وألفي شاة، وقال: لو بدأت بي لأتعبتهما.

٢. في المصدر: فقال: ابدئي.

٣. في المصدر: كفاني.

٤. في المصدر: أنا لا أجازي أولئك الأجواد في مدى ولا أبلغ عشر عشيرهم.

٥. في المصدر: من دقيق وزبيب فأخذت وانصرفت. نقل المؤلف من كشف الغمة، ج ١، ص ٥٥٩ و ٥٦٠؛ (وأيضاً وجدنا نحوه مناقب آل أبي طالب، ج ٤، عن أبو جعفر المدائني لكن مع اختلافات و نقص).

٦. في المصدر: يسأل ربّه تعالى.

عشر آلاف درهم فانصرف الحسن [عليه السلام] إلى منزله فبعث [بها] إليه.[١]

وروي أنّه سأل رجل عن الحسن بن عليّ فأعطاه خمسين ألف درهم وخمس مائة دينار، وقال: [ائت] بجمّال يحمل [لك] فأتى بجمّال، فأعطاه طَيلَسانه[٢] فقال: هذا كرى الجمّال.[٣]

وقيل: جاء بعض الأعراب فقال: أعطوه (جميع) ما في الخزانة فوجد(وا) فيها عشرون ألف درهم، فدفعها إلى الأعرابي فقال الأعرابي: يا مولاي، ألا تركتني أبوح بحاجتي وأنشر مدحتي؟ [فأنشأ الحسن عليه السلام]:

نحن أناس نوالنا خضل	**يرتع فيه الرجاء والأمل**
تجود قبل السؤال أنفسنا	**خوفاً على ماء وجه من يسل**
لو علم البحر فضل نائلنا	**لغاض من بعد فيضه خجل]**[٤]

روي عن أنس بن مالك، قال: جاءت[٥] جارية للحسن [بن عليّ] عليه السلام بطاقة ريحان فقال لها: أنتِ حرّة لوجه الله. فقلت له في ذلك فقال: أرأيت الله سبحانه قال[٦]: ﴿وإذا حيّيتم بتحيّة فحيّوا بأحسن منها أو ردّوها﴾[٧]، وكان أحسن [منها] عتقها.[٨]

روي في الأخبار أنّه سأل رجل عن الحسن بن علي حاجة فقال عليه السلام: يا هذا،

---

١. كشف الغمة، ج ١، ص ٥٥٨.

٢. الطيلسان: كساء أخضر يلبسه الخواصّ من المشايخ والعلماء وهو من لباس العجم.

٣. مناقب آل أبي طالب، ج ٤، ص ١٦، ولكن فيه «بحمّال» بدل «بجمّال»؛ وكذا «الجمّال».

٤. مناقب آل أبي طالب، ج ٤، ص ١٦.

٥. في المصدر: حيّت.

٦. في المصدر: أدّبنا الله تعالى فقال.

٧. النساء (٤) ٨٦.

٨. مناقب آل أبي طالب، ج ٤، ص ١٨.

[حقّ] سؤالك (إيّاي) يعظم لديّ، ومعرفتي بما يجب لك يكبر لك عليّ[١] ويدي تعجز [عن نيلك] ممّا[٢] أنت أهله، والكثير في ذات الله [عزّوجلّ] قليل، وما في ملكي وفاء لشكرك؛ فإن قبلت الميسور، [و] رفعت عنّي مؤونة الاحتمال لك والاهتمام بما أتكلّف من واجب حقّك! قال الرجل: يا ابن[٣] رسول الله، أَقبَلُ وأشكر قليل العطيّة، وأعذر عن[٤] المنع.

فدعا الحسن عليه السلام بوكيله، وجعل يحاسبه على نفقاته حتّى قضاها ثمّ قال[٥]: هات الفاضل من الثلاثمائة ألف، فأحضر خمسين ألفاً فقال الحسن عليه السلام: ما فعلتَ بخمس مائة دينار؟[٦] قال: هي عندي. قال: أحضرها [فأحضرها]، فدفع الدراهم والدنانير إلى الرجل فقال: هات من يحمل هذا المال[٧] [لك] فأتاه بالحمّالين، فدفع [الحسن] عليه السلام [إليه] رداءه لكرى حملهم حتّى حملوه معهم، فقال الوكيل: والله لم يبق[٨] عندنا درهم (واحد)! فقال (الحسن عليه السلام) لكنّي أرجو (بفعلي) أن يكون هذا[٩] عند الله أجر عظيم.[١٠]

---

١. في المصدر: يكبر لديّ.

٢. في المصدر: بما.

٣. في المصدر: مؤونة الاحتفال والاهتمال لما أتكلّفه من واجبك فعلت فقال: يا ابن.

٤. في المصدر: أقبل القليل وأشكر العطيّة وأعذر على.

٥. في المصدر: حتّى استقصاها فقال.

٦. في المصدر: فقال: فما فعل الخمس مائة دينار.

٧. في المصدر: يحملها.

٨. في المصدر: فدفع الحسن عليه السلام إليه رداءه لكرى الحمالين فقال موليه: والله ما بقي.

٩. في المصدر: يكون لي.

١٠. كشف الغمة، ج ١، ص ٥٥٨.

روي عن ابن سيرين أنّه قال: تزوّج الحسن عليه السلام بامرأة فأرسل إليها مائة جارية، مع كلّ جارية ألف درهم.[١]

وليل تفاخر عبدان لرجلين ـ عبد لبني هاشم عبد لبني أمّية ـ فقال كلّ واحد منهما: موالي أكرم من مواليك، فقال: يمضي كلّ واحد منّا ويختبر مواليه، فمضى مولا بني أميّة إلى بعض مواليه وشكا من ضيق وتألّم من فاقته فأعطاه عشرة آلاف درهم، ومضى إلى آخر من مواليه فحصل له مائة ألف درهم، ثمّ قال لصاحبه: امض أنت إلى مواليك من بني هاشم، فأتى الحسن بن عليّ بن أبي طالب عليه السلام وشكا حاله وأظهر فقره، فأعطاه مائة ألف درهم، ثمّ مضى إلى عبدالله بن جعفر وشكا إليه حاله، فأعطاه مائة ألف درهم، ثمّ مضى إلى عبدالله ربيعة فأعطاه مائة ألف درهم، فاجتمع له من ثلاث نفر ثلاث مائة ألف درهم.

فمضى بالمال إلى مولى بني أميّة فقال له: إنّ مواليك تعلّموا الكرم من مواليّ، ولكن عُد بنا إليهم لنختبرهم ونعيد المال إليهم، فمضى مولى بني أميّة إلى مواليه وقال لهم: إنّي قد استغنيت عن الدراهم، وقد سهّل الله لي من مكان آخر ما سدّ به فقري، ولم يبق لي في هذا المال حاجة وقد أعَدتُه إليكم، فأخذ كلّ منهم دراهمه.

وحمل مولى بني هاشم إلى مواليه وقال لهم: قد يسّر الله تعالى لي من مكان آخر ما زالت به حاجتي وانقرضت فاقتي، وقد أعدت المال الذي أخذته منكم فاستعيدوه، فقالوا: نحن ما نأخذ شيئاً قد وهبناه، ولا نعود هباتنا تخلط في أموالنا، فإن كنتَ قد استغنيتَ عن المال فتصدّق به، فذهب بالمال.[٢]

---

١. كشف الغمة، ج ١، ص ٥٦٠.

٢. لم يوجد في مصدر.

الباب الثامن عشر في ذكر جود الإمام الحسين عليه السلام مفرداً

روي: الحسنُ عليه السلام خرج في سفر فأضلّ طريقه ليلاً، فمرّ براعي غنم فنزل عنده، والراعي تُلاطِف به فبات عنده، فلمّا أصبح وَلَهَ على الطريق فقال له الحسن: إنّي ماض إلى ضيعتي ثمّ أدعو [ك] إلى المدينة، ووقّت له وقتاً وقال: تأتيني فيه. فلمّا جاء الوقت شغل الحسن بشيء من أموره عند قدوم المدينة، فجاء الراعي وكان عبد الرجل من أهل المدينة، فسار إلى أبي عبدالله الحسين عليه السلام وهو يظنّه الحسن، فقال: يا مولاي، أنا العبد الذي بتَّ عندي ليلة كذا فأمرتني أن أسير إليك في هذا الوقت، وأراه علامات، فعرف الحسين أنّه كان أخوه الحسن، فقال الحسين: لمن أنت؟ قال: لفلان. قال: كم غنمك؟ قال: ثلاثمائة، فأرسل الحسين إلى الرجل فرغّبه في بيعة الغنم حتّى باع الغنم والعبيد، فأعتقه الحسين عليه السلام ووهب له الغنم مكافات عمّا صنع بأخيه، وقال: إنّ الذي بات عندك أخي، وقد كافيتك بفعلك به[1].

وعن الحسن البصري أنّه قال: كان الحسين عليه السلام سيّداً زاهداً ورعاً صالحاً ناصحاً حَسن الخلق؛ فذهب ذات يوم مع أصحابه إلى بستان له، وكان (له) في ذلك البستان غلام يقال له صافيّ، فلمّا قرب من البستان رأى الغلام يرفع الرغيف، فيرمي بنصفه إلى الكلب ويأكل نصفه! فتعجّب الحسين عليه السلام من فعل الغلام، فلمّا فرغ من الأكل قال: الحمد لله ربّ العالمين. اللّهمّ اغفر لي ولسيّدي، وبارك له كما باركت علي أبويه، (برحمتك) يا أرحم الراحمين.

فقام الحسين عليه السلام ونادى: يا صافي، فقام الغلام فزعاً وقال: يا سيّدي وسيّد المؤمنين إلى يوم القيامة، إنّي ما رأيتك فاعف عنّي! فقال الحسين [عليه السلام]: اجعلني في حلٍّ يا صافي؛ دخلتُ بستانك بغير إذنك! فقال صافي: (يا سيّدي)، بفضلك وكرمك

---

١. لم يوجد في مصدر.

وسوددك تقول هذا فقال الحسين [عليه السلام] إنّي رأيتك ترمي بنصف الرغيف إلى الكلب، وتأكل نصفه فما معنى ذلك؟ فقال الغلام: يا سيّدي، إنّ الكلب ينظر إليّ حين آكل فإنّي أستحيي منه لنظره إليّ. وهذا كلبك يحرس بستانك من الأعداء، وأنا عبدك وهذا كلبك نأكل من رزقك معاً! فبكى الحسين [عليه السلام] ثمّ قال: إنْ كان كذلك فأنت عتيق لله، ووهب له ألف دينار، فقال الغلام: إن أعتقتني فإنّي أريد القيام ببستانك.

فقال الحسين [عليه السلام]: إنّ الكريم إذا تكلّم بكلام ينبغي أن يصدّقه بالفعل؛ البستان أيضاً وهبته لك، وإنّي لمّا دخلت البستان قلت: اجعلني في حلّ؛ فإنّي قد دخلت بستانك بغير إذنك. كنتُ قد وهبت البستان بما فيه، غير أنّ هؤلاء أصحابي لآكلهم الثمارَ والرطب فاجعلهم أضيافك، وأكرمهم لأجلي أكرمك الله يوم القيامة، وبارَكَ لك في حسن خلقك ورأيك، فقال الغلام: إن وهبت لي بستانك فإنّي قد سبَّلته[1] لأصحابك.[2]

روي أن الحسين عليه السلام كان جالساً في مسجد رسول الله صلى الله عليه وآله في الموضع الذي يجلس فيه أخوه الحسن عليه السلام بعد وفات أخيه، فأتاه أعرابيّ فسلّم عليه فردّ عليه السلام، وقال له: ما حاجتك؟ قال: إنّي قتلت ابن عمّي، وقد طولبتُ به الدية، وقد قصدتك في دية مسلَّمة إلى أهلها. فقال الحسين عليه السلام: قصدتَ أحداً قبلي؟ قال: نعم، قصدت عتبة بن أبي سفيان فناولني خمسين ديناراً، فرددتها عليه وقلت: لأقصدنّ من هو خير منك وأكرم منك! فقال: ومن هو خير منّي وأكرم منّي؟ فقلت: الحسين بن عليّ عليه السلام، وقد أتيتك لتقيم بها عمود ظهري، وتردّني إلى أهلي.

---

١. سبَّل الشيء: أباحه كأنّه جعل إليه طريقا مطروقا.

٢. ما وجد في مصدر إلّا في مستدرك الوسائل، ج ٧، ص ١٩٢، لكن قال في صدر الرواية: السيّد وليّ الله الرضوي في «مجمع البحرين في مناقب السبطين» عن الحسن البصريّ، قال: ...

فقال الحسين: يا أعرابي، إنّا قوم نُعطي المعروف على قدر المعرفة، فقال: سل يا ابن رسول الله، فقال الحسين: ما النجاة من الهلكة؟ قال: التوكل على الله فقال: ما أَوفي الهمّة؟ قال: الثقة بالله فقال: ما أحصى ما يتخصّ[1] به العبد؟ قال: حبّكم أهل البيت. قال: ما أزين ما يتّزن به العبد؟ قال: علم يزيده حلم. قال: فإن أخطا ذلك؟ قال: عقل يزينه ثقة. قال: فإن أخطأ ذلك؟ قال: شجاعة تزينها ترك العجب. قال: فإن أخطأ ذلك؟ قال: واللهِ يا ابن رسول الله، إن أخطأ المرّة هذه الخصال فالموت أنسب له من الحياة؛ وفي رواية: قضاء ينزل من السماء فتحرقه!

فضحك الحسين وأمر له بعشرة آلاف درهم وقال: هذا قضاء دينك التي وجب عليك وعشرة آلاف درهم أخرى قاوم بها معيشتك فأخذ الأعرابيّ الجميع وانصرف.[2]

وعن شعيب بن عبدالرحمن الخزاعيّ، قال: وُجد على ظهر الحسين بن عليّ يوم الطفّ أثر، فسألوا زين العابدين عن ذلك فقال: هذا ممّا كان يَنقل الجراب على ظهره إلى منازل الأرامل واليتامى [والمساكين].[3]

وقيل إنّ عبدالرحمن السلمي علّم ولداً للحسين[4] عليه السلام «الحمد»، فلمّا قرأها على أبيه أعطاه ألف دينار وألف حُلّة، وحشا فاه دُرّاً فقيل له في ذلك قال (عليه السلام): وأين يقع هذا من عطائه؟ يعني تعليمه [وأنشد الحسين عليه السلام ...].[5]

---

١. هكذا في النسخة لكن الظاهر أن الصحيح «يتخلص».

٢. وجدنا نحوه في جامع الأخبار، ص ١٣٨.

٣. مناقب آل أبي طالب، ج ٤، ص ٦٦.

٤. في المصدر: ولد الحسين.

٥. مناقب آل أبي طالب، ج ٤، ص ٦٦.

روي أنّ الحسين عليه السلام رأى غلاماً يؤاكل كلباً فقال له في ذلك فقال: يا ابن رسول الله، إنّي مغموم أطلب السرور بسروره، وإنّ[١] صاحبي يهوديّ، (وأنا) أريد أفارقه، فأتى الحسين عليه السلام إلى صاحبه بمأتي دينار ثمناً له فقال اليهوديّ: الغلام فدى لخُطاك، وهذا البستان له، ورددت عليك المال فقال الحسين عليه السلام: **[**وأنا قد وهبت لك المال، فقال:**]** قبلتُ المال ووهبته للغلام، فقال الحسين عليه السلام: أنا أعتقته ووهبته[٢] جميعاً، فقالت امرأته: (إنّي) قد أسلمت ووهبت زوجي مهري، فقال اليهودي: أنا أيضاً أسلمت وأعطيتها هذه الدار.[٣]

الباب التاسع عشر في مكارم أخلاق الحسن والحسين عليهما السلام معاً

الأوّل في مكارم أخلاق أبي محمد الحسن عليه السلام

من كتاب «عيون المجالس»: (روي) عن الروياني (قال): إنّ الحسن والحسين عليهما السلام مرّا على شيخ يتوضّى ولا يحسن، **[**فأخذا في التنازع يقول كلّ واحد منهما: أنت لا تُحسن**]** الوضوء! فقالا: أيّها الشيخ، كن بيننا حكماً **[**يتوضأ**]** كلّ واحد منا، (فانظر أيّنا يحسن الوضوء) فتوضّيا **[**سويّة**]**[٤] ثمّ قالا: (يا أيّها الشيخ) أيّنا يحسن (الوضوء)؟ قال (الشيخ): كلاكما تحسنان الوضوء، ولكن هذا الشيخ الجاهل هو الذي لم يكن يحسن (الوضوء)، وقد تعلّم الآن منكما وتاب على يدكما[٥] **[**ببركتكما وشفقتكما على أمّة جدّكما**]**.[٦]

---

١. في المصدر: أطلب سروراً بسروره ولأنّ.

٢. في المصدر: فقال الحسين عليه السلام: أعتقت الغلام ووهبت له.

٣. مناقب آل أبي طالب، ج ٤، ص ٧٥.

٤. لفظ «سوية» ليس في بحار الأنوار.

٥. في المصدر: يديكما.

٦. مناقب آل أبي طالب، ج ٣، ص ٤٠٠؛ بحار الأنوار، ج ٤٣، ص ٣١٩، ح ٢.

وفي كتاب ابن شهرآشوب: روى إبراهيم الرافعي عن أبيه عن جدّه، قال: رأيت الحسن والحسين يمشيان إلى الحجّ فلم يمرّا براكب إلّا نزل يمشي، فثقل ذلك [على] بعضهم فقال سعد بن [أبي] وقّاص للحسن: يا أبا محمّد، إنّ المشي قد ثقل على جماعة ممّن معك من النّاس إذا رأوكما تمشيان لم يطلبوا أنفسهم أن يركبوا فلو ركبتما[1]! فقال الحسن عليه السلام: إنّا لانركب؛ قد جعلنا على أنفسنا المشي إلى بيت الله الحرام على أقدامنا، ولكن نتنكّب على الطريق[2] ونأخذ جانباً، فأخذا جانباً من النّاس.[3]

ومن الكتاب المذكور: روى عن أبي هريرة، قال: ما رأيت الحسن عليه السلام قطّ إلّا فاضت عيناي بدموعها، وذلك [أنّه أتى يوماً يشتدّ حتّى قعد في حجر رسول الله صلى الله عليه وآله فجعل يقول بيده هكذا في لحية رسول الله؛ يفتح فمه ثمّ يدخل فيه يقول: اللّهمّ إنّي أحبّه فأَحِبَّه وأَحِبَّ من يحبّه؛ يقولها ثلاث مرات].[4]

[ومن حلمه ما روى المبرّد وابن عائشة] أنّ يوماً رآه شاميّ راكباً فلعنه الشامي، والحسن عليه السلام لا يردّ له جواباً، فلمّا فرغ من الشتم أقبل عليه الحسن، [فسلّم عليه] عليه السلام وضحك وقال له: أيّها الشيخ، أظنّك غريباً فلعلّك شبّهتني بأحد، فلو استعتبتَنا أعتبناك[5]، [ولو سألتنا أعطيناك، ولو استرشدتنا أرشدناك، ولو استحملتنا حملناك، وإن كنت جائعاً أشبعناك، وإن كنت عرياناً كسوناك، وإن كنت محتاجاً أغنيناك، وإن كنت طريداً آويناك]، وإن كنت ذا حاجة قضيناها لك، ولو كنت

---

١. في المصدر: لم تطلب أنفسهم أن يركبوا فلم ما ركبتما.

٢. في المصدر: لكنّا نتنكّب عن الطريق.

٣. مناقب آل أبي طالب، ج ٣، ص ٣٩٩؛ الإرشاد، ج ٢، ص ١٢٨.

٤. مناقب آل أبي طالب، ج ٤، ص ٢٥.

٥. أي: لو استرضيتنا أرضيناك.

حوّلت[١] رحلك إلينا وكنت ضيفاً لك إلى وقت ارتحالك كان أجود[٢]؛ لأنّ لنا موضعاً رحباً وجاهاً عريضاً وما لاً كثيراً!

فلمّا سمع الشامي كلامه بكى ثمّ قال: أشهد أنّك خليفة الله في أرضه؛ ﴿الله أعلم حيث يجعل رسالته﴾، وكنتَ أنت وأبوك أبغض الخلق إليَّ، [والآن أنت أحبّ خلق الله إليَّ]، فحوّل الشامي رحله[٣] إليه، وكان ضيفه إلى أن ارتحل وصار محبّاً له معتقداً لوجه الله[٤].

وعن كتاب عيون الرضا[٥] أحمد المؤدّب[٦] ونزهة الأبصار [عن ابن مهديّ] أنّه مرّ الحسنُ عليه السلام بقوم من الفقراء وقد وضعوا كسيرات لهم على الأرض[٧]، وهم [قعود] يلتقطونها ويأكلونها، فقالوا [له]: هلمّ يا ابن [بنت] رسول الله إلى الغدا[ء]، فنزل وقال: إنّ الله لا يحبّ المتكبرين[٨]، وجعل يأكل معهم حتّى اكتفوا والزاد على حاله ببركته [عليه السلام]، ثمّ دعاهم إلى منزله[٩] وأطعمهم وكساهم (لوجه الله).[١٠]

---

١. في المصدر: فلو حركت.

٢. في المصدر: كنت ضيفنا إلى وقت ارتحالك كان أعود عليك.

٣. في المصدر: راحلته.

٤. في المصدر:... ارتحل وصار معتقدا لمحبّتهم. مناقب آل أبي طالب، ج ٤، ص ١٩.

٥. في المناقب والبحار: «عن كتاب الفنون عن ..»، وما وجدنا الرواية في «عيون الرضا» فالظاهر أنه سهو من الكاتب.

٦. في المناقب: «أحمد بن المؤدّب» لكن في بحار الأنوار (ج ٤٣، ص ٣٥١) «احمد المؤدّب»، وقد نقل نفس هذه الرواية من مناقب آل أبي طالب.

٧. في المصدر: مرّ الحسن بن عليّ عليه السلام على فقراء وقد وضعوا كسيرات على الأرض.

٨. في المصدر: المستكبرين.

٩. في المصدر: ضيافته.

١٠. مناقب آل أبي طالب، ج ٤، ص ٢٣؛ لم يوجد في مصدر آخر.

في مكارم أخلاق أبي عبدالله عليه السلام

روي أنّ الحسين عليه السلام مرّ بمساكين وهم يأكلون كسراً لهم على كساء فسلّم لهم[١] فدعوه إلى طعامهم، فجلس معهم وقال: لو لا أنّه صدقة لأكلت معكم ثمّ قال (لهم): قوموا إلى منزلي، فأطعمهم وكساهم وأمر لهم بدراهم.[٢]

وحدّث الصولي عن الصادق عليه السلام في خبر أنّه جرى بينه وبين محمّد بن الحنفيّة كلامه، فكتب محمّد بن الحنفيّة إلى الحسين عليه السلام: أمّا بعدُ يا أخي، فإنّ أبي وأباك عليّ لاتَفضلني فيه ولا أفضلك، وأمّا أمّك فاطمة بنت محمّد رسول الله، ولو كان لأمّي مِلؤ الأرض ذهباً ما بلغَتْ[٣] بأمّك فإذا قرأت كتابي هذا فسر إليّ حتّى ترضّني[٤]؛ فإنّك أحقّ بالفضل منّي و(أتمّ) [السلام عليك ورحمة الله وبركاته، ففعل الحسين عليه السلام ذلك فلم يَجِر بعد ذلك بينهما شيء].[٥]

الباب العشرون في ذكر مبلغ عمرهما ومدّة خلافتهما عليهما السلام

الأوّل في ذكر مبلغ عمر الحسن ومدة خلافته عليه السلام

قال كمال الدين بن طلحة: «مدّة عمره سبعة وأربعين سنة: منها أقام مع[٦] جدّه رسول الله سبع سنين، ومع أبيه عليه السلام بعد وفاة جدّه ثلاثين سنة، وبعد وفات والده عليه السلام إلى وقت وفاته عشر سنين»[٧]. هذا ما ذكره طلحة في كتاب «مطالب السئول في

---

١. في المصدر: عليهم.

٢. مناقب آل أبي طالب، ج ٤، ص ٦٦، وأوّله هكذا: ومن تواضعه أنّه مرّ ...

٣. في المصدر: وأمّك فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وآله ولو كان ملؤ الأرض ذهباً ملك أمّي ما وفت.

٤. في المصدر: فصر إليّ حتّى ترضّاني.

٥. مناقب آل أبي طالب، ج ٤، ص ٦٦.

٦. في مطالب السئول: «كان منها مع»، وفي كشف الغمة: «منها مع».

٧. مطالب السئول، الطبعة الحجرية، ص ٧٠؛ كشف الغمة، ج ١، ص ٥٨٣، ناقلاً عن كمال الدين.

مناقب آل الرسول».

الثاني في مدة عمر الحسين عليه السلام ومبلغ خلافته

قال كمال الدين: كان ولادته عليه السلام في سنة أربع عن الهجرة، وكان انتقاله إلى الدار الآخرة في سنة إحدى وستّين من الهجرة؛ فتكون مدّة عمره ستّاً وخمسين سنة وأشهراً: كان منها مع جدّه رسول الله صلى الله عليه وآله ستّ سنين وشهوراً، وكان مع أبيه [أمير المؤمنين علي] عليه السلام ثلاثين سنة بعد وفات النبيّ صلى الله عليه وآله، وكان مع أخيه الحسن بعد وفات أبيه عليه السلام عشر سنين، وبقي بعد [وفات] أخيه (الحسن) إلى (وقت) مقتله عشر سنين.[1]

وقال الصادق عليه السلام: مضى أبو عبدالله الحسين [بن عليّ أمّه فاطمة بنت رسول الله صلّى الله عليه وعليهم أجمعين] وهو ابن سبع وخمسين سنة في عام الستين من الهجرة في يوم عاشوراء، وكان مقامه مع جدّه رسول الله صلى الله عليه وآله سبع سنين، [إلّا ما كان بينه وبين أبي محمّد وهو سبعة أشهر وعشرة أيّام]، وأقام مع أبيه ثلاثين سنة، وأقام مع (أخيه) أبي محمّد (الحسن) عشر سنين، وأقام (من) بعد [مضيّ] أخيه الحسن [عليه السلام] عشر سنين، فكان عمره سبعاً وخمسين سنة [إلّا ما كان بينه وبين أخيه من الحمل]، وقبض في يوم عاشوراء في يوم الجمعة [في سنة] إحدى وستّين [من الهجرة] ويقال في يوم عاشوراء يوم الاثنين فكان بقاءه بعد أخيه الحسن عليه السلام إحد(ى) عشر سنة.[2]

وقال الشيخ المفيد في إرشاده: مضى الحسين عليه السلام في السبت، العاشر من

---

١. مطالب السئول، الطبعة الحجرية، ص ٧٣ و ٧٤.

٢. كشف الغمة، ج ٢، ص ٤٠، وأوّله هكذا: قال ابن خشاب: حدثنا حرب بإسناده عن أبي عبدالله الصادق عليه السلام، قال: مضى...

المحرّم سنة إحدى وستّين من الهجرة بعد صلوة الظهر منه قتيلاً مظلوماً ظمآناً صابراً محتسِبا[١] [على ما شرحناه] وسنّه يومئذٍ ثمان وخمسون سنة: منها قام[٢] مع جدّه رسول الله ﷺ سبع سنين، ومع أبيه أمير المؤمنين [سبعاً و] ثلاثين سنة، ومع أخيه الحسن عشر سنين[٣]، وكان مدّة خلافته بعد بعشر سنين[٤]، وكان ﷺ يَخضِب بالحِنّاء والكَتَم وقتل ﷺ وقد نصل الخضاب من عارضيه.[٥]

الباب الحادي والعشرون في ذكر عدد أولادهما ﷺ

الأوّل في ذكر أولاد الحسن

قال كمال الدين بن طلحة في كتابه «مطالب السَّئول في مناقب آل الرسول»: كان له من الأولاد عدد (لكن) لم يكن لكلّهم عقب، بل كان العقب لاثنين[٦] منهم فقيل كانوا خمسة عشر[٧] وهذه أسماءهم: وهم الحسن وزيد وعمر [و] والحسين وعبدالله وعبدالرحمن وعبيدالله وإسماعيل ومحمّد ويعقوب وجعفر وطلحة وحمزة وأبوبكر والقاسم، وكان العقب منهم للحسن ولزيد، ولم يكن لغيرهما منهم عقب، وقيل: كان أولاده[٨] أقلّ من ذلك (وليس كذلك وكان له بنت واحدة).

---

١. احتسب عندالله خيراً: قدّمه، نوى به وجه الله.

٢. في المصدر: أقام منها.

٣. في المصدر: سبعاً وأربعين.

٤. في المصدر: كان مدّة خلافته بعد أخيه إحدى عشرة سنة.

٥. الإرشاد، ج ٢، ص ١٣٦.

٦. في المصدر: لابنين.

٧. في المصدر: خمس عشر.

٨. في المصدر: كان له أولاد.

وقيل: له بنت تسمى أمّ الحسن، [وهذا محض اللجاج والعناد الذي لايُطمع له في علاج البتّة؛ نعوذ بالله منه]، والله أعلم بحقيقة الحال [فيه].[١]

هذا كلام ابن طلحة، وقال ابن خشّاب: وُلد له إحد(ى) عشر ولداً وبنتا[٢]، وأسماءبنيه:عبدالله والقاسم والحسن وزيدوعمر [و] وعبدالله وعبدالرحمن وأحمد وإسماعيل والحسين وعقيل وأمّ الحسن (و) فاطمة، وهي أمّ محمّد بن عليّ الباقي[٣].

وقال الشيخ المفيدﷺ في إرشاده: «ذِكر أولاد[٤] الحسن [بن عليّ ﷺ] وعددهم وأسمائهم وطرف من أخبارهم»: أولاد الحسن [بن عليّ ﷺ] خمسة عشر ولداً ذكراً وأنثى: زيد بن الحسن، وأختاه أم الحسن و[أمّ] الحسين، (و) أمّهم [أمّ] بشير بنت أبي مسعود (بن) عقبة بن عمرو بن ثعلبة الخزرجيّة، والحسن والحسين أمهما خولة بنت منصور الفرازية، و عمرو أخوه القاسم[٥] وعبدالله ابنا الحسن، أمّهم أمّ ولد، وعبدالرحمن [بن الحسن] أمّه أمّ ولد، والحسين بن الحسن الملقّب، بالأثرم وأخوه طلحة بن الحسن، وأُختهما فاطمة بنت الحسن، أمّهم أمّ إسحاق بنت طلحة بن عبيدالله التيمي وأمّ عبدالله وفاطمة وأمّ سلمة ورقيّة بنات الحسن ﷺ لأمّهات أولاد [شتّى].[٦]

---

١. مطالب السّئول، ص ٧٠.

٢. في كشف الغمة: بنتٌ.

٣. في المصدر: «الباقر» بدل «الباقي». كشف الغمة، ج ١، ص ٥٦٧، ناقلاً عن ابن خشاب.

٤. في المصدرين: ولد.

٥. في المصدرين: والحسن بن الحسن أمّه خولة بنت منظور الفزارية وعمرو بن الحسن واخواه القاسم («بن الحسن» ليس في كشف الغمة).

٦. الإرشاد، ج ٢، ص ٢٠؛ لكن الظاهر أنّ نقل المؤلف بوساطة كشف الغمة، ج ١، ص ٥٧٦، وأوّله هكذا: قال الشيخ المفيد ـ رحمه الله تعالىٰ ـ في إرشاده: باب ذكر ...

الثاني في ذكر عدد أولاد الحسينعليه السلام

قال كمال الدين بن طلحة: كان له من الأولاد ذكور وإناث عشرة: ستّة من الذكور وأربع من الإناث[١]، فالذكور علي الأكبر وعلي الأوسط وهو سيد العابدين وعليّ الأصغر ومحمّد وعبدالله وجعفر: فأمّا [علي الأكبر] قاتل بين يَدَي أبيه حتّى قتل شهيداً، وأمّا عليّ الأصغر جاءه سهم وهو طفل فقتله...، وقيل: إنّ عبدالله أيضاً قتل مع أبيه شهيداً (وأمّا علي الأوسط عليّ بن الحسين زين العابدين المعقّب منه)، وأمّا البنات فزينب وسكينة وفاطمة، هذا قول مشهور، وقيل: [بل] كان له أربع بنين وبنتان، والأوّل أشهر، وكان الذِّكْر المخلَّد والثناء المنضَّد مخصوصاً من بين بنيه بعليّ الأوسط ـ(وهو) زين العابدين ـ دون بقية الأولاد[٢].

وقال ابن خشّاب: ولد له ستّة بنين وثلاث بنات: عليّ الأكبر الشهيد مع أبيه، و[عليّ] الإمام سيّد العابدين (علي بن الحسين)، وعلي الأصغر ومحمّد وعبدالله الشهيد مع أبيه، وجعفر وزينب وسكينة وفاطمة.[٣]

وقال الحافظ عبدالعزيز بن الأخضر الجنابذي: ولد للحسين[٤] بن عليّ بن أبي طالب عليه السلام ستة (أولاد): أربعة ذكور وابنتان: علي الأكبر قتل مع أبيه، وعلي الأصغر وجعفر وعبدالله وسكينة وفاطمة؛ ونسل الحسين [مِن] علي الأوسط[٥] وأمّه أمّ

---

١. في المصدرين: ستة ذكور وأربع إناث.

٢. مطالب السئول، ص ٧٠؛ كشف الغمة، ج ٢، ص ٣٨، ناقلاً عن كمال الدين.

٣. كشف الغمة، ج ٢، ص ٣٩، ناقلاً عن ابن خشاب

٤. في المصدر: الحسين.

٥. في المصدر: الأصغر.

ولد، وكان أفضل أهل زمانه. وقال الزهري: ما رأيت شيعيّاً[١] أفضل منه.[٢]

وقال الشيخ المفيد في إرشاده كان للحسين [عليه السلام] ستّة أولاد: علي بن الحسين الأصغر[٣] كنيته أبو محمّد، وأمّه شاه زنان بنت كسرى (بن) يزدجرد (بن شهريار ملك الفرس)، وعليّ بن الحسن الأكبر[٤] قتل مع أبيه بالطف، وأمّه ليلى بنت أبي مرّة بن عروة بن مسعود الثقفي، وجعفر بن الحسين لاعقب له، وأمّه قضاعيّة، وكان وفاته في حياة الحسين [عليه السلام]، وعبدالله عليه السلام وفاطمة بنت الحسين، وأمّها أمّ إسحاق بنت طلحة [بن عبيدالله] يتيمة.[٥]

الباب الثاني والعشرون في وفات الحسن عليه السلام

قال كمال الدين (بن طلحة) [عليه السلام] مرض الحسن عليه السلام أربعين يوماً فقال في بعض الأيّام: أَخرِجوا فراشي إلى صحن الدار فأُخرج فقال: اللّهمّ إنّي احتسبت[٦] نفسي عندك؛ فإنّي لم أُصَب بمثلها.[٧]

و روى الحافظ أبو نعيم في حلية الأولياء عن عمير بن إسحاق، قال: دخلت أنا ورجل على الحسن بن علي [عليه السلام] نعوده فقال: يا فلان، سلني. قال: [لا] واللهِ لا نسألك حتّى [يعافيك الله ثمّ نسألك. قال: ثمّ دخل ثمّ خرج إلينا فقال: سلني قبل

---

١. في المصدر: هاشميّاً.

٢. كشف الغمة، ج ٢، ص ٣٩.

٣. في المصدر: الأكبر.

٤. في المصدر: الأصغر.

٥. الإرشاد، ج ٢، ص ١٣٧.

٦. في المصدر: أحتسب.

٧. مطالب السئول، ص ٧٠؛ ولكن نقل المؤلّف من كشف الغمة، ج ١، ص ٥٨٤.

أن لا تسألني! قال: بل] يعافيك الله ثم نسألك[١].

قال: قد ألقيتُ طائفة من كبدي، وإنّي قد سُقيت السمَّ مِراراً فلم أسق مثل هذه المرّة، ثمّ دخلت عليه [من] الغدو و هو يجود بنفسه والحسين عليه السلام عند رأسه فقال: يا أخي، بمن تظنّ[٢]؟ قال: [لمَ؟] لتقتله؟ قال: نعم. قال: إن يكن الذي أظنّ فإنّه[٣] أشدّ بأساً وأشدّ تنكيلاً، وإلّا [يكن] فلا أُحبّ أن يُقتَل بي بريء.

ثمّ توفّي[٤] الحسن عليه السلام لخمس خلون من ربيع الأوّل سنة تسع وأربعين من الهجرة ـ وقيل: خمسين وصلّى عليه سعيد بن العاص؛ فإنّه كان يومئذ والياً على المدينة. ودفن بالبقيع، وكانت تحته يومئذ جعدة بنت الأشعث[٦] بن قيس الكنديّ، [وذكر أنّها سمّته، والله أعلم بحقيقة الحال].[٧]

وقال الشيخ المفيد في إرشاده: لمّا أراد معاوية أخذ البيعة ليزيد[٨] بعث[٩] إلى جعدة بنت الأشعث بن قيس، وكانت زوجة للحسن [عليه السلام]، وحملها[١٠] على سمّه،

---

١. في حلية الاولياء: «أسألك» خلافا للنسخة وكشف الغمة، وكذا يُرى مثل هذا في موارد أخرى؛ تركنا ذكره.

٢. في الكشف: «لمن تتّهم؟» وفي الحلية: «من تتهم».

٣. في المصدرين: فالله.

٤. بعد ذكر «قضى رضوان الله تعالى عليه» في حلية الأولياء ينتهي هذه الرواية وإدامتها نقل من كشف الغمة فقط، وهذه دليل آخر على أنّ الرواية منقول بوساطة كشف الغمة: لا من نفس المصدر (دليل الأول كون ما في النسخة اكثر مطابقة مع كشف الغمة).

٥. في المصدرين: «قضى» بدون ذكر «الحسن».

٦. في المصدرين: وكانت تحته إذ ذاك جعدة بنت الأعمش.

٧. الظاهر أنّ نقل المؤلف بوساطة كشف الغمة، ج ١، ص ٥٨٤؛ حلية الأولياء، ج ٢، ص ٣٨.

٨. النسخة هنا مطابق لنقل كشف الغمة، وفي الإرشاد هكذا: ولمّا استقر الصلح... وعزم على البيعة لابنه يزيد.

٩. في المصدرين: دسّ.

١٠. في المصدرين: زوجة الحسن من حملها.

وضمن لها أن يزوّجها بابنه يزيد، وأرسل إليها مائة ألف درهم [فسقَته] جعدةُ السمّ فبقي [عليه السلام] أربعين يوماً مريضا[١]، ومضى لسبيله في [شهر][٢] صفر سنة [ستة و] خمسين من الهجرة، وله يومئذ ثمانية[٣] وأربعون سنة، [فكانت خلافته عشر سنين[٤]]، وتولّى أخوه ووصيّه الحسين [عليه السلام] غسله وكفنه[٥] ودفنه عند جدّته فاطمة بنت أسد بن هاشم بن عبد مناف [رضي الله عنها] بالبقيع.[٦]

و روي مرفوعاً إلى ابن إسحاق، قال: كنت عند الحسن بن عليّ[٧] في الدار فدخل عليه السلام المخرج ثمّ خرج، فقال: لقد سُقيتُ السمّ مراراً، فما سقيته مثل هذه المرّة، [و] لقد لفظت قطعة من كبدي [فجعلت أقبلها بعود كان معي]! فقال [له] الحسين عليه السلام: من سقاك؟ فقال: وما تريد منه؟ إن يكن هو فاللهُ أشدّ نقمة (منك)، وإن لم يكن هو فما أُحبّ أن تقتل[٨] بي بريء.[٩]

و رَوى عبدالله بن إبراهيم بن[١٠] زياد المخارقي، قال: لمّا حضرت الحسن [عليه السلام] الوفات استدعى الحسين [عليه السلام] فقال له: يا أخي، إنّي مفارقك ولاحق بربّي عن وجل[١١]،

---

١. النسخة هنا مطابق لكشف الغمة، وفي الإرشاد هكذا: فبقي عليه السلام مريضاً أربعين يوماً.

٢. ما بين المعقوفتين يكون في الإرشاد فقط.

٣. في المصدرين: ثمان.

٤. ما بين المعوقتين يكون في الإرشاد فقط.

٥. في المصدرين: تكفينه.

٦. الإرشاد، ج ٢، ص ١٢؛ لكن نقل المؤلف من كشف الغمة، ج ١، ص ٥٨٥، ناقلاً عن المفيد.

٧. في المصدر: كنت مع الحسن والحسين عليهما السلام.

٨. في المصدر: يؤخذ.

٩. كشف الغمة، ج ١، ص ٥٨٥.

١٠. في المصدرين «عن» بدل «بن».

١١. ما يكون «عن وجل» في الإرشاد، وفي كشف الغمة يكون بدله «عزّ وجلّ».

وقد سُقيت السمّ ورميت كبدي[١] في الطشت، وإنّي لعارف بمن سقاني [السمّ، و] من أين ذهبت[٢]، وأنا أخاصمه إلى الله عزّوجلّ، فبحقّي عليك إن تكلّمت في ذلك بشيء! انتظر ما يُحدِث الله، فإذا قضيت بخير[٣] فغمّضني وغسّلني وكفّني واحملني على سريري إلى قبر جدّي رسول الله ﷺ لأجدّد به عهداً، [ثمّ] أوردني[٤] إلى قبر جدّتي فاطمة بنت أسد[٥]، فادفنّي [هناك وستعلم يابن أمّ، أنّ القوم يظنّون أنّكم تريدون دفني] عند جدّي رسول الله ﷺ فيجلبون في منعكم من ذلك، [ويمنعونكم منه]، وبالله أقسم أن تريق[٦] في أمرى محجمة دم!

ثمّ وصّى ﷺ إليه بأهله وولده وتركاته وما كان وصّى به إليه أمير المؤمنين [ﷺ] حين استخلفه وأهله لمقامه ودل شيعته على استخلافه ونصبه لهم علماً من بعده.

فلمّا مضى (الحسن) ﷺ لسبيله غسله الحسين [ﷺ] وكفّنه وحمله على سريره، فلم يشكّ مروان ومن معه وبني أميّة أنّهم سيدفنونه عند رسول الله [ﷺ]، فجمعوا[٧] ولبسوا السلاح، فلمّا توجّه به الحسين إلى قبر جده [ﷺ] ليجدّد به عهداً أقبلوا إليهم في جمعهم، ولحقتهم عائشة على بغل وهي تقول: ما لي وما لكم تريدون أن تُدخِلوا بيتي من لا أحبّ؟! وجعل مروان يقول: يا ربّ، هيجاء هي خير من دعة! أيدفن عثمان في أقصى المدينة، ويدفن الحسن مع النبيّ؟! لايكون ذلك أبداً وأنا أحمل السّلاح.

---

١. في المصدرين: بكبدي.

٢. في المصدرين: من أنّى دُهيتُ.

٣. ليس «بخير» في الإرشاد، وفي كشف الغمة يكون بدله «نحبي».

٤. في المصدرين: ردّني.

٥. في الإرشاد هنا «رضي الله عنها»، وفي كشف الغمة «رحمة الله عليها».

٦. في المصدرين: تهريق.

٧. في المصدرين: فتجمّعوا له.

وكانت الفتنة[١] بين بني هاشم وبني أميّة؛ فبادر ابن العباس إلى مروان فقال [له]: ارجع يا مروان، مِن حيث جئت فإنّا لا نريد دفن صاحبنا عند رسول الله [ﷺ] لكنّا نريد أن نجدّد به عهداً بزيارته ثمّ نردّه إلى جدّته فاطمة، فندفنه عندها بوصيّته بذلك، ولو كان وصّى بدفنه مع رسول الله [ﷺ] لعلمتَ أنّك أقصر باعاً مِن رَدّنا عن ذلك، ولكنه [ﷺ] كان أعلم بالله ورسوله وبحرمة قبره أن يطرق عليه هدماً كما طرق ذلك غيره، ودخل بيته بغير إذنه، ثمّ أقبل على عائشة وقال: واسوأتاه يوماً على البغل ويوما على جمل! تريدين أن تطفئ نور الله وتقاتلي أولياء الله ؟! ارجعي فقد كفيتِ الذي تخافين، وبلغت ما تحبّين، والله تعالى منتصر لأهل هذا البيت ولو بعد حين.

وقال الحسين [ﷺ]: والله لو لا عهد الحسن [ﷺ] إليّ بحقن الدماء وألّا أهرق[٢] في أمره محجمة دم لعلمتم كيف تأخذ سيوفُ الله منكم مأخذها، وقد نقضتم العهد بيننا وبينكم، وأبطلتم ما استرضيناه[٣] عليكم لأنفسنا. ومضوا بالحسن [ﷺ] فدفنوه بالبقيع عند جدّته فاطمة بنت أسد بن هاشم [بن عبد مناف]، صلّى الله عليها[٤].

الباب الثالث والعشرون في ذكر مصرع أبي عبدالله الحسين ﷺ

قال كمال الدين بن طلحة[٥]: هذا باب مضمونه يسكب المدامع من الأجفان، ويجلب الفجايع لإثارة الأحزان، ويلهب نيران الموجدة في أكباد ذوي الإيمان بما

---

١. في المصدرين: أحمل السيف، وكادت الفتنة تقع.

٢. في المصدرين: أهريق.

٣. في المصدرين: اشترطنا.

٤. في المصدرين: رضي الله عنها. الإرشاد، ج ٢، ص ١٣؛ كشف الغمة، ج ١، ص ٥٨٥ و ٥٨٦، والظاهر أنّ المؤلف قد رأى كلا المصدرين؛ لذا نقلنا موارد الإختلاف عن كليهما، إلّا في موارد أشرنا إليها.

٥. مطالب السئول، ص ٧٥؛ والظاهر أنّ نقل المؤلف من كشف الغمّة، ج ٢، ص ٤٥-٥٢.

أجرته الأقدار للفجرة، من اجترائها [وفتكها] واعتدائها على الذرّيّة النبويّة بسفح دمائها وسفكها واستبائها[١] مصونات نسائها وهتكها، حتّى تركوا لمم[٢] رجالها بنَجيعها[٣] مخضوبة، وأشلاء جثثها على الثرى مسلوبة، ومخدّرات حرائرها [سبايا] منهوبة: فكم من كبيرة من جريمة ارتكبوها [واجترموها]، وكم من نفس معصومة أرهقوها واخترموها، وكم من دماء محرَّمة أراقوها وما احترموها، وكم من كبد حري منعوها [ورود] الماء وحرموها!

ثمّ اجتزّوا رأس سبط رسول الله وحبيبه الحسين بصوارم الحداد[٤]، ورفعوه كما يُرفع رؤوس ذوي الإلحاد على رؤوس الصعاد، واخترقوا به أرجاء البلاد بين العباد، واستباحوا حَرَمه وأطفاله أذلّاء من الأخمار[٥]، وأركبوهم على الأخشاب بغير الأقتاب[٦] وطاولاهما، وهذا[٧] مع علمهم بأنّها الذريّة النبويّة المسئول لها المودّة بصريح القرآن وصحيح الإسناد[٨]. فلو نطقت السماء والأرض ذابت لها[٩] ولو اطّلعتْ عليه مردة الكفار لبكتها وندبتها، ولو حضرت نصرها عتات الجاهليّة لأنكرتها[١٠]، ولو شهدتْ وقعتها بغاة الجبابرة لأعانتها ونصرتها.

---

١. استبى العدوّ: أسره.

٢. اللِّمَم جمع لِمّة: الشَّعَر المجاوز شحمة الأذن.

٣. النجيع من الدم: ما كان مائلاً إلى السواد.

٤. في المصدرين: وجثة الحسين بشبا الحداد.

٥. في المصدرين: ... العباد واستاقوا حرمه وأطفاله أذلّاء من الاضطهاد.

٦. القِتْب والقَتَب ج أقتاب: الرحل.

٧. في المصدرين: على أخشاب الأقتاب بغير وطاءٍ ولا مهاد.

٨. في المصدرين: الإعتقاد.

٩. في المصدرين: لرثت لها ورثتها.

١٠. في المصدرين: لو حضرت مصرعها عتات الجاهلية لأبكتها ونعتها.

فيالها مصيبة أنزلت الرزيّة بقلوب الموحّدين فأورثتها، وبليّة أحلّت الكآبة[١] بنفوس المؤمنين سلفاً وخلفاً فأحرقتها[٢] فوالهفاه لذرّيّة نبويّة ظُلّ دمها، وعترة محمديّة [قلّ مِخذَمها[٣]]، وعصبة علويّة خذلت فقتل مقدمها، وذرّية[٤] [هاشمية] استبيح حرمها واستحلّ محرَّمها. وأنا الآن أُذكر ..عليه السلام إجمالاً[٥]، وهو أنّ الحسين عليه السلام سار حتّىٰ صار [على] مرحلتين من الكوفة، فوافاه إنسان يقال له الحرّ بن يزيد الرياحيّ ومعه ألف فارس من أصحاب ابن زياد شاكين في السلاح، فقال للحسين عليه السلام: [إنّ الأمير عبيدالله بن زياد قد أمرني أن] لا أفارقك أو أقدم بك عليه، وأنا والله كان[٦] يبتليني الله بشيء من أمرك، غير أنّي قد أخذت بيعة القوم، فقال الحسين عليه السلام: إنّي لم أقدم هذا البلية [حتّى] أتتني كتب أهله، وقدمت على رءوسهم[٧] يطلبوني وأنتم من أهل الكوفة: فإن دمتم على بيعتكم وقولكم في كتبكم دخلت مصركم، وإلّا انصرفت من حيث أتيتُ.

فقال له الحرّ: والله لا أعلم هذه الكتب ولا الرسل، وأنا فما يمكنني الرجوع إلى الكوفة في وقتي هذا فخذ طريقاً غير هذا، وارجع فيه حيث شئت، لأكتب إلى ابن زياد أنّ الحسين خالفني (في) الطريق فلم أقدر عليه، وأنشدك الله في نفسك!

فسلك الحسين عليه السلام طريقاً آخر غير الجادّة راجعاً إلى الحجاز، وسار هو

---

١. كِئبَ كأباً وكأبة وكآبة: كان في غمّ وسوء حال وانكسار من حزن.

٢. في المصدرين: فأحزنتها.

٣. المخذم: آية القطع بالسرعة، ومن السيوف: القاطع.

٤. في المصدر: زمرة.

٥. في المصدرين: الآن أفصّل هذا الإجمال وأوضّحه وأبيّن تفصيله وأشرحه.

٦. في المصدرين: والله كاره أن.

٧. في المصدرين: رسلهم.

وأصحابه طول ليلتهم، فلمّا أصبح الحسين عليه السلام وإذا [قد] ظهر (له) الحرّ وجيشه، فقال الحسين: ما وراك يابن يزيد؟ فقال: أتاني كتاب ابن زياد يبالغني[1] في أمرك، وقد سير معي رجل[2] وهو عين عليّ، ولا سبيل إلى مفارقتك أو أقدم بك عليه، وطال الكلام بينهما، ورحل الحسين [عليه السلام] وأهله وأصحابه فنزلوا كربلاء يوم الأربعاء أو الخميس [على ما قيل] الثاني من المحرّم.

فقال (الحسين) عليه السلام: هذه كربلاء موضع كرب وبلاء. هذا مناخ ركابنا ومحطّ رحالنا، ومقتل رجالنا، فنزل القوم وحطّوا الأثقال، ونزل الحرّ بنفسه وجيشُه قبالة الحسين عليه السلام، [ثمّ كتب إلى عبيدالله بن زياد، وأعلمه بنزول الحسين عليه السلام] بأرض كربلاء، فكتب عبيدالله (بن زياد) كتاباً إلى الحسين عليه السلام يقول [فيه]: أمّا بعد، فقد بلغني [يا حسين] نزولك بكربلا، وقد كتب إليّ يزيد بن معاوية (لعنه الله) أن لا أتوسّد الوثير، ولا أشبع من الخمير، حتّى ألحقك باللطيف الخبير، أو ترجع إلى حكمي وحكم يزيد بن معاوية، [والسلام].

فلمّا ورد الكتاب إلى الحسين عليه السلام وقرأه ألقاه بين يده[3]، وقال للرسول: ما له عندي جواب! فرجع الرسول إلى ابن زياد فاشتدّ غضبه، وجمع الناس وجهّز العسكر[4]، وسير مقدمها عمر بن سعد، وكان قد ولّاه الريّ وإعمالها، وكتب له بها فاستعفا من خروجه [معه] إلى قتال الحسين، فقال [له] ابن زياد: إمّا تخرج (إلى قتال الحسين)، وإمّا أن تعيد علينا كتابنا بتوليتك الريّ وإعمالها وتقعد في بيتك.

فاختار ولاية الريّ، و(أ)طلع إلى قتال الحسين عليه السلام بالعساكر، فما زال عبيدالله

---

١. في المصدرين: وافاني كتاب ابن زياد يؤنبني.

٢. في المصدرين: سير من هو معي.

٣. في المصدرين: من يده.

٤. في المصدرين: العساكر.

بن زياد يجهّز مقدماً ومعه طائفة من النّاس، إلى أن اجتمع عند عمر بن سعد اثنان وعشرون ألفاً ما بين فارس وراجل، ثمّ خرج من بعدِ[١] عمر بن سعد الشمر بن ذي الجوشن (الصابي) السكونيّ في أربعة آلاف، ثمّ زحفت خيل عمر بن سعد حتى نزلوا شاطئ الفرات،وحالوا بين الماء وبين الحسين عليه السلام وأصحابه، [ثمّ كتب عبيدالله كتاباً إلى عمر بن سعد يحثه على مناجزة الحسين عليه السلام]، فعندها ضيق عليهم الأمر، واشتدّ عليهم [الأمر و] العطش، فقال رجل من أصحاب الحسين [عليه السلام] يقال له يزيد بن حصين الهمداني، وكان زاهداً: أتأذن[٢] لي يا ابن رسول الله، [لآتي] هذا ابن سعد أكلّمه [في أمر الماء]؟ فعساه يرتدع؟ فقال له: ذلك إليك.

فجاء الهمدانيّ إلى عمر بن سعد فدخل عليه ولم يسلّم. قال: يا أخا الهمداني[٣]، ما منعك من السلام عليّ؟ ألستُ مسلماً أعرف الله ورسوله؟ فقال له الهمدانيّ: لو كنتَ مسلماً كما تقول، لما خرجت إلى عترة رسول الله(صلى الله عليه وآله) تريد قتلهم! ومع[٤] هذا ماء الفرات تشرب منه كلاب السواد وخنازيرها، وهذا الحسين بن علي وإخوته ونساؤه وأهل بيته يموتون عطشاً! قد حُلتَ بينهم وبين ماء الفرات أن يشربوه، و[أنت] تزعم أنّك (مسلم) تعرف الله ورسوله.

فأطرق عمر بن سعد ثمّ قال: والله يا أخا همدان، إنّي لأعلم حرمة أذاهم ولكن:

دعاني عبيدالله (بن زياد) من دون قومه ... إلى خطّة [فيها] خرجت لعيني

فوالله ما أدري وإنّي لواقف ... على خطر لا أرتضيه ومميني[٥]

---

١. في المصدرين: وأوّل من خرج إلى.

٢. في المصدرين: ائذن.

٣. في المصدرين: أخا همدان.

٤. في المصدرين: وبعد.

٥. المَين ج مُيون: الكَذِب.

وآخـــذ مـــلك الريّ والريّ نســـبتي[١] أم أرجـــع مأثـــوماً بـــقتل حســـين
وفـــي قـــتله النـــار التـــي ليس دونـــها حـــجاب، ومـــلك الريّ قـــرّة عـــيني

يا أخا همدان، ما أجد نفسي تجيبني إلى ترك الريّ لغيري.

فرجع يزيد بن حصين إلى الحسين فقال[٢]: يا ابن رسول الله، قد رضي بقتلك[٣] بولاية الريّ... صاحب مطالب السئول.[٤]

قلت: التوفيق عزيز المنال[٥] ومن حقّت عليه كلمة العذاب لم ينفع[٦] فيه لوم اللوام وعذل العذال، [ومن غلبته نفسه تورّط من شهواتها في أعظم من القيود والأغلال. وكما أنّ الجنّة لها رجال، وكما أعدّ الله لقوم الفوز والرضوان أعدّ للآخرين العقابَ والنكال. و] هذا النجس عمر بن سعد[٧] [أبعده الله عرف سوء فعله، فأضلّه الله على علم وهو أقبح أنواع الضلال، و] (قد) طبع الله على قلبه، وختم على لبّه، وجعل على بصره غشاوة؛ [فبئست الأحوال].

وقد زهد في الآجل، ورغب في العاجل، وطمع في الحال[٨]، فخسر في المال، فأُصلي ناراً وقودها النّاس والحجارة، ولم يغنِ عنه رأيه [في] الريّ، ولاتنفعه الأمان[٩] (فخسر في الدنيا والآخرة)، فخرج في طالع نحس، وباع آخرته بثمن

---

١. في المصدرين: أأترك ملك الريّ والريُّ رغبة.

٢. في المصدر:... حصين فقال للحسين:

٣. في المصدر: أن يقتلك.

٤. مطالب السئول ص ٧٦، وكشف الغمة، ص ٤٥ـ٤٨.

٥. في النسخة: أقول: موفق العزيز المتعال.

٦. في المصدر: لم ينجع.

٧. في المصدر: هذا النحس ابن سعد.

٨. في المصدر: وزهد في الآجلة وهي إلى بقاء ورغب في العاجلة وهي إلى زوال وطمع في المال.

٩. في المصدرين: لا نفعته الإمارة.

بخس، [وأصبح من سوء اختياره في أضيق من حبس]؛ فإنّه عصى الله [سبحانه] (ورسوله) طاعةً للفجّار، واتخذ ابن [زياد] ربا فأورده النّار وبئس القرار، [وباء في الدنيا بالعار، وحشر في الآخرة مع مردة الكفار...].

فلمّا تيقّن الحسين عليه السلام [أنّ] القوم مقاتلوه أمر أصحابه فاحتضروا حفيرة شبيهة بالخندق، وجعلوا لها جهة واحدة يكون القتال منها، وركب عسكر ابن سعد، وأحدقوا بالحسين وزحفوا واقتتلوا، ولم يزل يُقتل من عسكر[1] الحسين [وأصحابه] واحداً بعد واحد، إلى أن قتل من أهله وأصحابه ما ينيف عن خمسين رجلاً، فعند ذلك ضرب الحسين بيده على لحيته وصاح: أما (من) مغيث يغيثنا لوجه الله؟ أما (من) ذابّ يذبّ عن حرم رسول الله؟

وإذا الحرّ بن يزيد الرياحيّ الذي تقدّم ذكره قد أقبل بفرسه إليه وقال: يا ابن رسول الله، إنّي كنت أوّل من خرج عليك، وأنا الآن من[2] حزبك فمرني أن أكون أوّل مقتول في نصرتك، لعلّي أنال شفاعة جدّك غداً! ثمّ كرّ على عسكر [عمر] ابن سعد فلم يزل يقاتلهم حتّى فشل[3] والتحم القتال حتّى قتل أصحاب الحسين [عليه السلام] بأسرهم وولده وإخوته وبنو عمّه، وبقي وحده ثمّ بارز بنفسه إلى أن أثخنته الجراحات، والسهام تأخذه من كلّ جانب، والشمرُ (اللعين صاح) [في قبيلة عظيمة يقاتله.

ثمّ حال بينه وبين رحله وحرمه فصاح الحسين: ويلكم يا شيعة الشيطان! إن لم يكن لكم دين ولا تخافون المعاد، فكونوا أحراراً وارجعوا إلى أحسابكم إن كنتم أعراباً كما تزعمون. أنا الذي أقاتلكم فكُفّوا سفهاءكم وجهّالكم عن التعرّض لحرمي؛ فإنّ النساء لم تقاتلكم!

---

١. في المصدرين: أهل.

٢. في المصدر: في.

٣. في المصدرين: قتل.

فقال الشمر لأصحابه: كُفُّوا عن النساء وحرم الرجل، واقصدوه في نفسه، ثمّ صاح الشمر ـ لعنه الله ـ] بأصحابه وقال: ويلكم، ما تنتظرون بالرجل وقد أثخنته الجِراح، وتوالت عليه السهام والرماح! فسقط على (وجه) الأرض، فوقف عليه عمر بن سعد وقال لأصحابه: انزلوا وجزّوا رأسه. فنزل إليه نضر بن خرشنة الصبابي[١] ثمّ جعل يضرب بسيفه مذبح الحسين(عليه السلام)، فغضب عمر بن سعد وقال لرجل عن يمينه: ويلك[٢]، انزل إلى الحسين وأرحه! فنزل إليه خولي بن يزيد فاجتزّ رأسه [...].[٣]

(فأذهب الله بسابق وعده الحسنى وزيادة، وقيل: قتله شمر بن ذي الجوشن الضبابي، والذي اجتزّ رأسه برحوان[٤] اليماني، وكان أمير الجيش الذين ساروا إلى الحسين عمر بن سعد؛ أمره عليهم عبيد الله بن زياد ـ لعنه الله ـ وأوطئوا جسده الشريف بخيولهم، وسبوا حريمه، وانتزعوا ملابسه)[٥]، وكان اليوم الذي قتل فيه (الحسين)عليه السلام يوم الجمعة وهو يوم عاشوراء من المحرّم سنة إحدى وستّين من الهجرة، ودفن بالطف من كربلا من العراق، ومشهده عليه السلام [معروف] يزار من الجهات والآفاق، (ويقصدوه للشفا من الحرس والعم والعمى والرس، ويفرج بتربته عنهم الهمّ والغمّ والسقم وجميع الأمراض والعلل).[٦] [وهذه الوقايع أوردها صاحب كتاب الفتوح فهي مضافة إليه...].[٧]

---

١. في مطالب السئول: حرشة الضبابي.

٢. في مطالب السئول: ويحك.

٣. في مطالب السئول وكشف الغمة زيارة في هذه القسمة ما نقله المؤلّف.

٤. هكذا في النسخة بدون نقطة الباء.

٥. لم يوجد عبارة داخل ( ) في مصدر؛ وجدنا بقية العبارة في المصدرين.

٦. لم يوجد عبارة داخل ( ) في مصدر.

٧. مطالب السئول، ص ٧٥ و ٧٦؛ كشف الغمة، ج ٢، ص ٤٨ ـ ٥٢ ناقلاً عن مطالب السئول؛ ووجدنا بقية العبارة في كشف الغمة فقط.

فلقد ركبوا (بقتله والله) مركباً وعراً، وأتوا أمراً إمراً، وفعلوا فعلاً نكراً، وقالوا قولاً هجراً، واستحلّوا مذاقا مرّاً، وبلغوا الغاية في العصيان، ووصلوا إلى النهاية في إرضاء الشيطان، وأقدموا على أمر عظيم من إسخاط الرحمن! وكم ذَكّرهم الحسين(عليه السلام) أيّام الله فما ذكروا، وزجرهم عن تقحّم نار الجحيم فما انزجروا، وعرّفهم ما كانوا يدّعون معرفته فما عرفوا، (بل) [ولا فهموا منذ] أنكروا، وأمرهم بالفكر في هذا الأمر الخطب[1] فما ائتمروا في [كلّ] ذلك؛ ليقيم عليهم الحجّة، ويعذر [إلى الله] في تعريفهم [المحجّة]، فأصرّوا واستكبروا استكباراً. وممّا خطيئاتهم أدخلوا ناراً[2] [فلم يجدوا لهم من دون الله أنصاراً].

ونادى لسان حال الحسين(عليه السلام): ﴿ربّ لا تذر على الأرض من الكافرين ديّاراً إنّك إن تذرهم يضلّوا عبادك ولا يلدوا إلّا فاجراً كفّاراً﴾، فاستجاب الله دعاءه(عليه السلام)، وخصّه بمزيد العناية (والإنعام) والإكرام، [و] نقله إلى جواره مع آبائه الكرام، ووقع الفناء بعدَه في أولئك الأنعام[3]، ودارت عليهم دوائر الانتقام والاصطلام، فقتلوا في [كلّ] أرض بكلّ حسام، وانتقلوا إلى جوار مالك في نار جهنّم (وبئس القرار)، وأصحاب الحسين [(عليه السلام)] إلى جوار رضوان في دار السلام، فصارت ألوف هؤلاء الأغنام آحاداً، و(جمعوا) جموعهم أفراداً، وألبسوا العار الآباء والأولاد[4] فأحياؤهم عار على الغابر، والأوّلون سبب[5] للآخر، واستولى عليهم الذلّ والصغار، وخسروا تلك الدار [وهذه الدار]، وكان عاقبة أمرهم إلى النّار وبئس القرار.

---

١. في المصدر: الصعب.

٢. في المصدر: وممّا خطاياهم أدخلوا نار جهنّم.

٣. في المصدر: الطغام.

٤. في المصدر: آباءاً وأولاداً.

٥. في المصدر: مسبّة في الإسلام.

وكثّر الله ذرّية الحسين وأنماها، وملأ بها الدنيا ورفعها وأعلاها. وإذا تأمّلت[١] أنّ كلّ حسينيّ في الدنيا من ولد عليّ بن الحسين زين العابدين عليه السلام يظهر[٢] لك كيف بارك الله (له) في الذرية[٣] الطاهرة وزكّاها، واذا فكرت في جموع أعدائهم وانقراضهم تيقّنت أنّ العناية الربّانية[٤] تولّت هذه العترة الشريفة، وأبادت من عاداها، وسعدت في الدنيا والآخرة، وسعد من والاها، وقد تظاهرت الأخبار أنّ الله [تعالى] اختارها واصطفاها، واختار شيعتها واصطفاها[٥] (على العالمين).[٦]

الباب الرابع والعشرون في فضل زيارة أبي عبدالله الحسين عليه السلام

من كتاب المزار لابن شهرآشوب[٧] روى إسحاق بن عمار، قال: قال الصادق عليه السلام: [... و] ليس ملك [ولا نبيّ] في السموات و[لا] الأرض إلّا وهم يسألون الله [جلّ وعزّ] في زيارة قبر الحسين [عليه السلام] ففوج ينزل وفوج يعرج.[٨]

و في كتاب الفردوس، قال النبي صلى الله عليه وآله: إنّ موسى بن عمران سأل ربّه [عزّوجلّ][٩] زيارة قبر الحسين بن عليّ فزاره في سبعين ألف من الملائكة.[١٠]

---

١. في المصدر: عرفت.

٢. في المصدر: ظهر.

٣. في المصدر: ذريّته.

٤. في المصدر: تبيّنت أنّ العناية الإلهية.

٥. في المصدر: اجتباها.

٦. كشف الغمة، ج ٢، ص ٢١ ـ ٢٢.

٧. لم يوجد هذه الرواية في مناقب آل أبي طالب، ولم يوجد مزار من ابن شهرآشوب.

٨. المزار للشيخ المفيد، ص ٢٤ و ١٤١.

٩. نقلنا ما بين المعقوفتين من الفردوس فقط (ليس في المناقب ولا في النسخة).

١٠. الفردوس بمأثور الخطاب، ج ١، ص ٢٢٧؛ مناقب آل أبي طالب، ج ٤، ص ١٢٧، ناقلاً عن الفردوس عن الديلمي.

ومن الكتاب المذكور[١] عن أبان بن تغلب، قال: قال الصادق عليه السلام: وكّل الله بقبر الحسين أربعة آلاف ملكاً شُعْثا غُبْرا[٢] يبكونه إلى يوم القيامة، فمن زاره عارفاً بحقّه شيّعوه [حتّى يبلّغوه] (إلى) مأمنه، وإن مرض عادوه بكرة وعشية[٣]، وإذا مات شهدوا جنازته واستغفروا له إلى يوم القيامة.[٤]

و روى أبو أسامة، قال: سمعت أبا عبدالله (الحسين) عليه السلام يقول: من أراد أن يكون في جوار نبيّه [صلى الله عليه وآله] وجوار علي وفاطمة فلا يدَعْ زيارة الحسين بن علي [عليه السلام].[٥]

و في كامل الزيارات عن أبي بصير، قال: سمعت أبا عبدالله عليه السلام [أو أبا جعفر عليه السلام] يقول: من أحبّ أن يكون مسكنه الجنّة ومأواه [الجنّة] فلا يدع زيارة المظلوم. قلت: من هو؟ قال: الحسين [بن عليّ] صاحب كربلا. من أتاه شوقا إليه وحبّاً لرسول الله وحبّاً لفاطمة وحبّاً لأمير المؤمنين صلوات الله [عليه وآله و] عليهم أجمعين أقعده الله على موائد الجنّة يأكل معهم والنّاس في الحساب.[٦]

ومن الكتاب المذكور أيضاً: وروي عن الباقر عليه السلام أنّه قال: مُروا شيعتنا بزيارة (قبر) الحسين (عليه السلام)، فإنّ زيارته تدفع الهمّ والحزن[٧] والغرق وأكل السبع، وزيارته

---

١. الظاهر أنّ المراد من هذا الكتاب مناقب آل أبي طالب لقرائن، منها أنّه لم توجد الرواية في كتاب الفردوس وأيضاً الرواية السابقه نقلت بوساطة كتاب المناقب.

٢. في المصدر: شُعْثاء غَبراء. (الشُّعث جمع أشْعث، وكذا الغُبر جمع أغبر)

٣. في المصدر: غدوة وعشيّا.

٤. مناقب آل أبي طالب، ج ٤، ص ١٢٨.

٥. كامل الزيارات، ص ١٣٦ و ١٣٧.

٦. كامل الزيارات، ص ١٣٧ و ١٤٢.

٧. في المصدر: الهدم والحرق.

مفترضة من الإقرار[١] بالإمامة من الله (عزوجلّ).[٢]

ومنه أيضاً عن العلاء بن رزين، عن محمّد بن مسلم، عن أبي جعفر عليه السلام أنّه قال: لو يعلم النّاس ما في زيارة [قبر] الحسين [عليه السلام] من الفضل لماتوا شوقا (إليه)، وتقطّعت أنفسهم عليه حسرات! قلت: وما فيه؟

قال: من زاره شوقا[٣] إليه كتب الله [له] ألف حجّة متقبّلة، وألف عمرة مبرورة، وأجر ألف شهيد من شهداء بدر، وأجر ألف صائم، وثواب ألف صدقة مقبولة، وثواب ألف نسمة أريد بها وجه الله، ولم يزل محفوظاً سنّه[٤] من كلّ آفة أهونها الشيطان، ووُكّل به ملك كريم يحفظه من بين يديه ومن خلفه وعن يمينه وعن شماله ومن فوق رأسه ومن تحت قدمه، فإن مات [سنته] حضرته ملائكة الرحمن[٥] يحضرون غسله [وأكفانه والاستغفار له]، ويشيّعونه إلى قبره بالاستغفار [له]، ويُفتح له في قبره مدّ البصر، وآمنه[٦] الله من ضَغطة القبر[٧] (ومن ضيق القبر) ومن منكر ونكير أن يَروعانه، ويفتح له أبواب الجنّة، ويعطيه كتابه بيمينه، ويعطيه يوم القيامة نوراً يضيء نوره[٨] ما بين المشرق والمغرب، وينادي منادٍ هذا مَن زار قبر الحسين (بن علي) شوقاً إليه، فلا يبقى أحد [يوم القيامة] إلّا تمنّى يومئذٍ أنّه

---

١. في المصدر: على من أقرّ له.

٢. مناقب آل أبي طالب، ج ٤، ص ١٢٨؛ لم يوجد في كامل الزيارات إلّا ما يشابهه.

٣. في المصدر: أتاه تشوّقا.

٤. في المصدر: سنته.

٥. في المصدر: الرحمة.

٦. في المصدر: ويفسح له في قبره مدّ بصره ويؤمنه.

٧. ضغطة القبر: تضييقه على الميّت.

٨. في المصدر: يفتح له باب إلى الجنّة ويعطى كتابه بيمينه ويعطى له يوم القيامة نورا يضيء لنوره.

كان من زوّاره[١].

وقال رسول الله ﷺ: من زار قبر الحسين فله ألف حجّة من حججي وألف عمرة متقبّلة. قال: نعم يا أمّ سلمة، وكان حقّاً على الله أن يبعث إليه يوم القيامة ألف ملك من الملائكة يَفرِجون[٢] له تصوّر اللؤلؤ والمرجان، ولايَسأل اللهَ نبيّ إلّا أعطاه، ويشفع الرجل من زوّار قبر الحسين في مثل ربيعة ومضر، وكان حقّاً على الله أن يُردفه مع آدم ونوح وإبراهيم وموسى وعيسى عليهم السلام.[٣]

و في كتاب كامل الزيارات عن محمّد بن مروان، عن أبي عبدالله عليه السلام، قال: سمعته يقول: زوروا الحسين ولو كان سنة واحدة من أتاه عارفا بحقّه جاحداً لمن نكره لم يكن[٤] له عوض غير الجنّة، ورزق (له) رزقاً واسعاً، وآتاه الله بفرج عاجل. إنّ الله وكّل بقبر الحسين [بن عليّ عليهما السلام] أربعة آلاف ملك كلّهم يبكونه ويشيّعون من زاره إلى أهله، فإنْ مرض عادوه (بكرة وعشيّاً)، وإن مات حضروا[٥] جنازته بالإستغفار له والترحم عليه.[٦]

وعن أمّ سعيدة الأخمسيّة[٧] عن أبي عبدالله عليه السلام، قالت: قال لي: يا أمّ سعيدة، تزورين قبر الحسين (عليه السلام)؟ قالت: قلت: نعم فقال: يا أمّ سعيدة، زوريه؛ فإنّ زيارته واجبة[٨] على الرجال والنساء.[٩]

---

١. في المصدر: زوّار الحسين عليه السلام. كامل الزيارات، ص ١٤٢ و ١٤٣.

٢. فرّج الشيء: فتحه، وسّعه.

٣. لم يوجد في المصدر.

٤. في المصدر: ولو كان سنة؛ فإنّ كلّ من أتاه عارفاً بحقّه غير جاحد لم يكن.

٥. في المصدر: شهدوا.

٦. كامل الزيارات، ص ٨٥ و ٨٦

٧. في المصدر: أمّ سعيد الأخمسية وكذا في المورد الثاني والثالث يكون «أمّ سعيد».

٨. في المصدر: فقال لي: يا أمّ سعيد زوريه فإنّ زيارة قبر الحسين واجبة.

٩. كامل الزيارات، ص ١٢٢.

ومن كتاب «ثواب الأعمال» عن إسحاق بن عمار، قال الصادق عليه السلام: ما بين قبر الحسين [بن علي عليه السلام] إلى السماء السابعة مختلف الملائكة.[١]

وعن الكاظم عليه السلام: من زار [قبر] الحسين [بن علي عليه السلام] عارفاً بحقّه غفر الله له ما تقدّم من ذنبه وما تأخّر.[٢]

وفي كتاب كامل الزيارات: وروي عن الصادق عليه السلام، قال: كان حسين عليه السلام يوماً في حجر النبيّ[٣] يلاعبه ويضاحكه فقالت عائشة: يا رسول الله، ما أشدّ إعجابك بهذا الصبيّ! فقال لها: ويلك! وكيف لا أحبّه ولا أعجب به وهو ثمرة فؤادي وقرّة عيني؟ أما إنّ أمّتي ستقتله، فمن زاره بعد وفاته كتب الله له حجّة من حججي. قالت: [يا رسول الله]، حجّة [من حججك]؟ قال: واثنتين. قالت: واثنتين؟ قال: وثلاثة. قال: فلم يزل يزيدها[٤] ويضعّف حتّى بلغ سبعاً وستين[٥] حجّة من حجج رسول الله صلى الله عليه وآله [وأعمارها].[٦]

وأيضاً من الكتاب المذكور عن أبي جعفر عليه السلام، قال: من لم يأت قبر الحسين [عليه السلام] من شيعتنا كان منتقص الإيمان منتقص الدين، [وإن دخل الجنّة كان دون المؤمنين في الجنّة].[٧]

وذكر شيخنا الشهيد في دروسه أنّ زيارته فرض على كلّ مؤمن، وأنّ تركها

---

١. ثواب الأعمال، ص ٩٦.

٢. ثواب الأعمال، ص ٨٥.

٣. في المصدر: عن أبي عبدالله عليه السلام قال: كان الحسين بن علي عليه السلام ذات يوم في حجر النبيّ صلى الله عليه وآله.

٤. في المصدر: قال: نعم حجّتين من حججي قالت: يا رسول الله حجّتين من حججك؟ قال: نعم وأربعة. قال: فلم تزل تزاده ويزيد.

٥. في المصدر: بلغ تسعين.

٦. كامل الزيارات، ص ٦٨.

٧. كامل الزيارات، ص ١٩٣.

تركُ حقّ الله ورسوله[١]، وأنّ تركَها عقوق رسول الله ﷺ وانتقاص في الإيمان والدين، وإنّه حقّ على الغنيّ زيارته في السنة مرّتين، والفقير [في السنة مرّة]، وإنّه من أتى عليه حول ولم يأت قبره نقَص من عمره حولٌ، وإنّها تُطيل العمر، وإنّ أيّام زيارته لاتعدّ من الأجل، وتفرج الهمّ[٢] وتمحّص الذنوب، و(له) بكلّ خطوة حجّة مبرورة، وله بزيارته عتق ألف نسمة وحمل ألف فرس في سبيل الله، وله بكلّ درهم أنفقه عشرة آلاف درهم، وإنّ من أتى قبره عارفاً بحقّه غفر الله له ما تقدّم من ذنبه وما تأخّر، وإنّ زيارته يوم عرفه [بعشر حجة وعشرين عمرة مبرورة وعشرين غزوة مع النبيّ ﷺ أو الامام عليه السلام.

بل يروى أنّ مطلق زيارته خير من عشرين حجّة، وأنّ زيارته يوم عرفة] مع المعرفة بحقّه بألف ألف حجّة، وألف ألف عمرة متقبلتان[٣]، وألف غزوة مع نبيّ وإمام، وزيارته في أوّل يوم من رجب مغفرة للذنب البتة، ونصف شعبان يصافحه مائة ألف نبي وعشرون ألف وصيّ[٤]، وليلةَ القدر مغفرة للذنب، وأنّ الجمع لزيارته في سنة واحدة[٥] ليلة عرفة والفطر وليلة النصف من شعبان ثوابها ثواب ألف[٦] حجّة مبرورة، وألف عمرة متقبّلة، وقضاء ألف حاجة في الدنيا والآخرة [...]؛ وزيارته في كلّ شهر ثوابها ثواب مائة ألف شهيد من شهداء بدر.[٧]

---

١. حقّ لله ولرسوله.

٢. في المصدر: تعرج الغمّ.

٣. في المصدر: متقبّلات.

٤. في المصدر: النبيّ.

٥. في المصدر: إنّ الجمع في سنة واحدة بين زيارته.

٦. في المصدر:... شعبان بثواب ألف.

٧. الدروس، ص ١٥٢.

وقال أيضاً في دروسه عن المفضل بن عمر، عن الصادق عليه السلام في الصلوة عنده: كَل ركعة عنده بألف حجّة، وألف عمرة، وعتق ألف رقبة، وألف وقعة[١] **[في سبيل الله]** مع نبيّ مرسل.[٢]

وروي عن مولانا موسى الكاظم أنّه قال: أدنى ما يثاب زائر أبي عبدالله بشاطئ الفرات ـ إذا عرف حقّه وحرمته وولايته ـ أن يغفر (الله) له ما تقدّم من ذنبه وما تأخّر.[٣]

و في مزار الكليني عن الرضا عليه السلام أنّه قال: من زار الحسين بشاطئ الفرات كان كمن زار الله في عرشه.[٤]

و عن جابر الجعفي قال: دخلت على (أبي عبدالله) جعفر بن محمّد عليه السلام يوم عاشوراء فقال **[لي]**: هؤلاء زوّار الله وحقٌّ على المزور أن يكون الزائر، (ثمّ قال:) من بات عند قبر الحسين عليه السلام ليلة عاشوراء لقي الله يوم القيامة ملطّخاً بدمه كأنّما قتل معه في عصره[٥]، وقال: من زار قبر الحسين **[عليه السلام]** أي يوم عاشوراء و[٦] بات عنده كان كمن استشهد بين يديه.[٧]

و عن أبي جعفر الباقر عليه السلام قال: من زار الحسين (بن عليّ) عليه السلام يوم عاشوراء يوم

---

١. في المصدر: وقفه.

٢. الدروس، ص ١٥٣.

٣. ثواب الأعمال، ص ٨٥؛ كامل الزيارات، ص ١٣٨ و ١٥٣؛ معاني الأخبار، ص ٢٤.

٤. التهذيب، ج ٦ (المزار)، ص ٤٥؛ لم يوجد في الكافي.

٥. في المصدر: عرصته.

٦. في المصدر: أو.

٧. كامل الزيارات، ص ١٧٣؛ مصباح المتهجد، ص ٧٧١.

العاشر من الشهر حتّى[١] يظلّ عنده باكياً لقي الله عزّوجلّ[٢] يوم القيامة بثواب [ألفي ألف] ألف حجة، و[ألفي] ألف ألف عمرة، وألف[٣] ألف غزوة؛ وثواب كلّ حجّة وعمرة وغزوة كثواب من حجّ واعتمر وغزا مع رسول الله ﷺ و[مع] الأئمّة الراشدين [صلوات الله عليهم أجمعين...][٤].

وعن أبي عبدالله ﷺ أنّه قال: من أتى قبر الحسين عارفاً بحقّه كان كمن حجّ مائة حجّة مع رسول الله ﷺ.[٥]

وروى الشيخ أبو جعفر محمّد بن قولويه بحذف الإسناد، قال: (سأل رجل أبا عبدالله ﷺ: ما لمن زار قبر الحسين؟) قال: إنّ الحسين وكّل الله به أربعة آلاف ملك شعثاً غبراء[٦] يبكونه إلى يوم القيامة. رئيسهم ملك يقال له: منصور، فلا يزوره زائر إلّا استقبلوه، ولا يودّعه مودّع إلّا شيّعوه، ولا يمرض إلّا عادوه، ولا يموت إلّا صلّوا [عليه و] على جنازته، واستغفروا له بعد موته.[٧]

وبحذف الإسناد عن أبي عبدالله الصادق ﷺ قال: وكّل الله [تعالى] بقبر الحسين [ﷺ] سبعين ألف ملك يصلّون عليه [كلّ يوم شعثاً غبراً مِن يومَ قُتل إلى ما شاء الله يعني بذلك قيام القائم ﷺ]، ويدعون لمن زاره ويقولون: ربّنا[٨] هؤلاء زوّار

---

١. في المصدر: يوم عاشوراء من المحرّم حتّى.

٢. في المصدر: تعالى.

٣. في المصدر: ألفي.

٤. كامل الزيارات، ص ١٧٥.

٥. جامع الأخبار، ص ٢٦؛ كامل الزيارات، ص ١٦٢.

٦. في المصدر: قال أبو عبدالله ﷺ: أربعة آلاف ملك عند قبر الحسين ﷺ شعث غبر.

٧. كامل الزيارات، ص ١١٩.

٨. في المصدر: يا ربّ.

الحسين [عليه السلام] افعل بهم وافعل [بهم].[١]

بالإسناد عن صالح، عن الحرث بن المغيرة، عن أبي عبدالله عليه السلام، قال: إن الله [تبارك وتعالى] وكّل[٢] ملائكة موكّلين بقبر الحسين [عليه السلام]، فإذا همّ الرجل بزيارته أعطاهم [الله ذنوبه] فإذا خطا محوها، [ثمّ إذا خطا] ضاعفوا له حسناته، فما تزال حسناته تضاعف حتّى توجب له الجنّة، ثمّ اكتنفوه وقدّسوه، وينادون ملائكة السماء أن قدّسوا زُوّار حبيب حبيب الله، فإذا اغتسلوا [ناداهم محمّد صلى الله عليه وآله]: يا وفد الله، أبشروا بمرافقتي في الجنّة، ثمّ] ناداهم أميرالمؤمنين: أنا قاض لحوائجكم، وأدفع البلاء[٣] عنكم في الدنيا والآخرة، ثمّ اكتنفوهم[٤] عن أيمانهم وعن شمائلهم حتّى ينصرفوا إلى أهاليهم.[٥]

وبحذف الإسناد عن أبي [فاختة] قال: قال أبو عبدالله عليه السلام: من خرج من منزله يريد زيارة [قبر] الحسين [بن عليّ] عليه السلام إن كان ماشياً كتب الله له بكل خطوة حسنة، ومحى (بها) عنه سيئة، حتّى إذا صار في الحائر كتبه الله من المفلحين [المنجحين]، حتّى إذا قضى مناسكه كتبه الله من الفائزين، حتّى إذا أراد الانصراف أتاه ملك فقال: [إنّ] رسول الله [صلى الله عليه وآله] يقرئك السلام، و] يقول لك: استأنف العمل؛ فقد غفر الله[٦] ما مضى.[٧]

---

١. كامل الزيارات، ص ١١٩.

٢. في المصدر: جعل.

٣. في المصدر: أنا ضامن لقضاء حوائجكم ودفع البلاء.

٤. في المصدر، ص ١٣٢: التقاهم ـ اكتنفهم النبيّ عليه السلام.

٥. كامل الزيارات، ص ١٣٢ و ١٣٧ و ١٥٢.

٦. في المصدر: غُفر لك.

٧. كامل الزيارات، ص ١٣٢.

وقال أبو عبدالله عليه السلام: لو أنّ أحدكم حجّ دهره ثمّ لم يأت قبر الحسين عليه السلام[1] لكان تاركاً حقّاً من حقوق [الله وحقوق] رسول الله [صلى الله عليه وآله]؛ لأنّ حقّ الحسين عليه السلام فريضة من الله واجبة على كلّ مسلم].[2]

وبالإسناد عن أبي عبدالله عليه السلام أنّه قال: إنّ الرجل ليخرج إلى قبر الحسين [عليه السلام]، فله إذا خرج من أهله بأوّل خطوة مغفرة ذنوبه، ثمّ لم يزل يُقدَّس [بكلّ خطوة] حتّى يأتيه، فإذا أتاه ناجاه الله [تعالى] فقال: عبدي، سلني أعطك. ادعني أجبك. أُطلب مني أعطك. سلني حاجة أقضيها لك. ثمّ قال أبو عبدالله [عليه السلام]: وحَقّ على الله أن يُعطي ما بذل.[3]

و في كتاب «كامل الزيارات» أيضاً بحذف الإسناد عن أبي عبدالله عليه السلام، قال: [من أراد اللهُ به الخير قذف في قلبه حبّ الحسين عليه السلام وحبّ زيارته، و] من أراد الله به السوء قذف في قلبه بغض [الحسين] وبغض زيارته.[4]

ومنه عن أبي عبدالله عليه السلام أنّه قال: من أتى قبر الحسين [عليه السلام] عارفاً بحقّه كتبه الله في أعلى علّيّين.[5]

وأيضاً بحذف الإسناد قال أبو عبدالله عليه السلام: من أتى عليه حول ولم يزُر الحسين نقص من عمره حول[6]، ولو قلت: إنّ أحدكم ليموت قبل أجله بثلاثين سنة لكنت صادقاً؛ وذلك أنّكم تتركون زيارته، فلا تتركوها[7] يمدّ الله (لكم) في أعماركم، و

---

١. في المصدر: لم يزر الحسين بن عليّ عليه السلام.

٢. كامل الزيارات، ص ١٢٢.

٣. كامل الزيارات، ص ١٣٢.

٤. كامل الزيارات، ص ١٤٢.

٥. كامل الزيارات، ص ١٤٧.

٦. في المصدر: لم يأت قبر الحسين عليه السلام أنقص الله من عمره حولاً.

٧. في المصدر: ذلك لأنّكم تتركون زيارة الحسين عليه السلام فلا تدعوا زيارته.

[يزيد في] أرزاقكم، [وإذا تركتم زيارته نقص الله من أعماركم وأرزاقكم]، فتنافسوا في زيارته، ولا تَدعوا ذلك؛ فإنّ الحسين (بن عليّ) شاهد لكم [في ذلك] عند الله وعند رسوله وعند أمير المؤمنين وفاطمة[١].

و روى صالح بن عقبة عن يزيد بن عبدالملك. قال: كنت مع أبي عبدالله عليه السلام فمرّ (بنا) قوم على حمير، فقال: أين تريدون يا هؤلاء؟ فقلت: إلى قبور الشهداء. قال: فما يمنعكم[٢] من زيارة [الشهيد] الغريب؟ [قال:] فقال له رجل من العراق: زيارته واجبة؟ قال: نعم، زيارته (واجبة، ثمّ قال: زيارته) خير من حجّة وعمرة حتّى عدّ عشرين حجّة وعمرة، ثمّ قال: مبرورات متقبّلات. قال: فوالله ما قمتُ [من عنده] حتّى أتاه رجل فقال [له]: إنّي قد حججت تسعة عشر حجّة فادع الله [لي] أن يرزقني تمام العشرين! قال: فهل زرتَ قبر الحسين [عليه السلام]؟ قال: لا. قال: زيارته خير من عشرين حجّة.[٣]

و من مزار الشهيد: وروى الحسين بن بنت[٤] الحسن بن محبوب، قال: خرجت من الكوفة قاصداً لزيارة الحسين عليه السلام في آخر زمان بني مروان، وقد أقاموا أناس من أهل الشام على الطوقات يقتلون مَن ظفروا به من زُوّاره، فانتهيت إلى القرية التي عند حائره، فأخفيت نفسي إلى الليل ثمّ أتيت إلى الحائر الشريف، فخرج عليَّ منه رجل فقال لي: يا هذا، ارجع من حيثُ جئت أعانك الله؛ فإنّه لا تقدر على الزيارة في هذه الساعة، فرجعت إلى مكاني.

فلمّا ذهب من الليل شطوة أقبلت لزيارته، فخرج عليَّ ذلك الرجل، قال: يا

---

١. في المصدر: وعند فاطمة وعند أمير المؤمنين. كامل الزيارات، ص ١٥١.

٢. في المصدر: أين يريدون هؤلاء قلت قبور الشهداء قال: فما يمنعهم.

٣. كامل الزيارات، ص ١٦٠ و ١٦٣

٤. هكذا في النسخة.

هذا، ألم أقل لك: إنّك لا تقدر على زيارة الحسين في هذا الليل؟! فقلت: وما يمنعني من ذلك وأنا قد أقبلت من الكوفة على خوف من أهل الشام أن يقتلوني؟ فقال: يا هذا، اعلم أنّ إبراهيم خليل الله وموسى كليم الله وعيسى روح الله ومحمّد حبيب الله استأذنوا الله في هذه الليلة أن يزوروا قبر الحسين فأذن لهم، فهم من أوّل الليل في جمع من الملائكة لايُحصىٰ عددهم يسبّحون الله ويقدّسونه إلى الصباح، فقلت له: وأنت مَن تكون عافاك الله؟

قال: أنا من الملائكة الموكّلين بقبره فكاد يطير عقلي ممّا دخلني من الرعب ورجعت إلى مكاني متفكّراً في ذلك حتّى تَفجَّر عمود الصبح فأتيته فلم أر أحداً فصلّيت وزُرت وانصرفت على خوف من أهل الشام.[1]

و من مصابيح الأنوار، وروي عن سليمان بن الأعمش، قال: كنت نازلاً بالكوفة، وكان لي جار كثيراً كنت أقعد إليه، وكانت ليلة جمعة[2] فقلت له: ما تقول في زيارة الحسين [عليه السلام]؟ فقال لي: (هي) بدعة، و«كُلّ بدعة ضلالة، وكُلّ ضلالة في النّار»، فقمت من بين يديه وأنا ممتلئ غيظاً، فقلت في نفسي: إذا كان وقتُ السحر آتيه وأحدّثه من فضائل أمير المؤمنين عليه السلام وفضل[3] الحسين بما يقرّ الله عينه![4]

قال: فأتيته وقرعت عليه الباب، فإذا أنا بصوت من وراء الباب أنّه [قد] قصد زيارة الحسين عليه السلام من أوّل الليل، فخرجتُ مُسرعاً إلى زيارة الحسين عليه السلام فأتيت الحائر[5]، فإذا أنا بالشيخ [ساجد] لا يملّ من السجود والركوع، فقلت له: بالأمس

---

١. لم يوجد في مزار الشهيد ولا في مزار المشهدي ولا في مصدر آخر.

٢. في المصدر: الجمعة.

٣. في المصدر: فضائل.

٤. في المصدر: ما يسخّن الله به عينيه.

٥. في المصدر: الخَير.

كنتَ تقول: (زيارته) بدعة، وكلّ بدعة ضلالة، وكلّ ضلالة في النار، واليوم تزوره؟! فقال لي: يا سليمان، لا تلُمني، فإنّي ما كنت أُثبت لأهل هذا البيت إمامةً حتّى كانت ليلتي هذه، فرأيت رؤيا أرعبتْني، فقلت له: ما رأيت أيّها الشيخ؟

قال: رأيت رجلاً لا بالطويل الشاهق ولا باللصيق[1] اللاصق، لا أقدر أصفه من حسنه وبهائه، ومعه أقوام يحفّون به حفيفاً، ويزفّونه زفّاً بين يديه فارس، وعلى رأسه تاج؛ للتاج أربعة أركان؛ في كلّ ركن جوهرة تضيء مسيرة ثلاثة أيّام، فقلت: من هذا؟ فقالوا: محمّد بن عبدالله ﷺ، فقلت: والآخر؟ فقالوا: وصيّه عليّ بن أبي طالب.

ثمّ مددت عيني فإذا أنا بناقة من نور عليها هودج من نور تطير بين السماء والأرض، فقلت: لمن الناقة؟ قال: لخديجة بنت خويلد وفاطمة بنت محمّد فقلت: ومَن الغلام؟ قال: الحسن بن عليّ (بن أبي طالب عليه السلام)، فقلت: فأين تريدون؟ فقالوا بأجمعهم: نريد[2] زيارة المقتول ظلماً، الشهيد بكربلاء الحسين بن عليّ.

ثمّ قصدتُ الهودج فإذا أنا برقاع تساقط من السماء، فسألت: ما هذه الرقاع؟ قالوا: أماناً من الله عزّوجلّ[3] لزوار الحسين بن عليّ ليلة الجمعة، ثمّ هتف بنا هاتف: ألا، إنّا وشيعتنا في الدرجة العليا من الجنّة. والله يا سليمان، لاأفارق هذا المكان حتّى نفارق.[4]

---

١. في المصدر: بالقصير.

٢. في المصدر: فأين يريدون؟ قال: يمضون بأجمعهم إلى.

٣. في المصدر: فقال: أماناً من الله جلّ ذكره.

٤. في المصدر: يفارق روحي جسدي. المزار الكبير: للمشهدي، ص ٣٣٠؛ مستدرك الوسائل ج ١٠، ص ٢٩٥، أوّله: الشيخ محمّد بن المشهدي في المزار بإسناده إلى الأعمش؛ بحار الأنوار، ج ٤١، ص ٤٠١، أوّله: وجدت في بعض مؤلّفات أصحابنا قال: روي عن سليمان الأعمش أنّه قال: ...؛ وأيضاً وجدناه في بحار الأنوار ج ٩٤، ص ٩٨، أوّله: روى مؤلّف المزار الكبير [ص ١٠٧ كما في الهامش] بإسناده إلى الأعمش، قال: ...

روى جندة و في كامل الزيارات بحذف الإسناد عن **محمّد** بن إسماعيل، عن موسى بن القاسم الخضري[١]، قال: **[قد]** (ورد) أبو عبدالله (الصادق)عليه السلام في أوّل ولاية أبي جعفر فنزل النجف ثمّ قال لي: يا موسى، اعزب[٢] إلى الطريق الأعظم فقف على الطريق، فانظر؛ فإنّه سيأتيك رجل من ناحية القادسيّة فإذا دنى منك فقل له هنا[٣] رجل من ولد رسول الله صلى الله عليه وآله يدعوك، فإنّه سيجيء[٤] معك.

قال: فذهبت حتّى قمت على الطريق والحَرُّ شديد، فلم أزل قائماً حتّى كدت أعصي وأنصرف وأدعه، إذ نظرتُ إلى شيء مقبل فنظرت إليه، فإذا رجل[٥] على بعير. قال: فلم أزل أنظر إليه حتّى دنا منّي فقلت (له): يا هذا، هنا[٦] رجل من ولد رسول الله **[صلى الله عليه وآله]** يدعوك وقد وصفك لي، فقال: اذهب بنا إليه. قال: فجاء[٧] حتّى أناخ بعيره على باب الخيمة. قال: ثمّ دعاه[٨] فدخل الأعرابيّ إليه، ودنوت أنا حتّى صرت على[٩] باب الخيمة أسمع الكلام ولا أراهما[١٠]، فقال (له) أبو عبدالله عليه السلام: من أين أقبلت[١١]؟ قال: من أقصى اليمن. قال: أنت من موضع كذا وكذا؟ قال: نعم **[أنا**

---

١. في المصدر: الحضرمي.

٢. في المصدر: اذهب.

٣. في المصدر: هاهنا.

٤. في المصدر: فسيجيء.

٥. في المصدر: نظرت إلى شيء يقبل شبه رجل.

٦. في المصدر: هاهنا.

٧. في المصدر: فجئت به.

٨. في المصدر: أناخ بعيره ناحيةً قريباً من الخيمة فدعا به.

٩. في المصدر: دنوت فصرت إلى.

١٠. في المصدر: أراهم.

١١. في المصدر: قدمت.

من موضع كذا وكذا]. قال: فيما[١] جئتَ إلى هاهنا؟ قال: جئت زائراً للحسين [عليه السلام] فقال أبو عبدالله [عليه السلام]: فجئتَ من غير حاجة ليس إلّا الزيارة[٢]؟ قال: (نعم)، جئت من غير حاجة، إلّا أن أصلّي عنده وأزور وأسلم[٣] عليه وأرجع إلى أهلي، فقال أبو عبدالله [عليه السلام]: وما ترون من[٤] زيارته؟ قال: (إنّا) نرى في زيارته البركة في أنفسنا وأهالينا وأولادنا وأموالنا ومعايشنا وقضاء حوائجنا.

قال: فقال أبو عبدالله عليه السلام: أفلا أزيدك من فضله [فضلاً]؛ يا أخا اليمن؟ قال: زِدني؛ يا ابن رسول الله، قال: إنّ زيارة ابي عبدالله[٥] تعدل حجّة (مبرورة) مقبولة زاكية مع رسول الله(صلى الله عليه وآله)، فتعجّب (الرجل) من ذلك. قال: إي والله وحجّتين مبرورتين متقبّلتين زاكيتين مع رسول الله صلى الله عليه وآله! فتعجّب (الرجل)؛ فلم يزل أبو عبدالله عليه السلام يزيد(ه) حتّى قال: ثلاثين حجّة مبرورة متقبّله [زاكية] مع رسول الله صلى الله عليه وآله.[٦]

الباب الخامس والعشرون في ذكر فضل كربلاء والشفا بتربتها

في كامل الزيارات عن أبي سعيد، عن بعض رجاله، عن أبي الجارود قال: قال عليّ بن الحسين: اتّخذ الله أرض كربلاء حرماً آمناً مباركا ـ قبل أن يخلق اللهُ أرض الكعبة ويتّخذها حرماً (آمناً) ـ بأربعة وعشرين ألف عام، وإنّه إذا زلزل الله ـ [تبارك و] تعالى ـ الأرض وسيّرها رفعت كما هي بتربتها نورانية صافية، فجُعلتْ

---

١. في المصدر: بما.

٢. في المصدر: للزيارة.

٣. في المصدر: وأزور فأسلّم.

٤. في المصدر: في.

٥. في المصدر: زيارة الحسين عليه السلام.

٦. كامل الزيارات، ص ١٦٢ و ١٦٣.

في أفضل روضة من رياض الجنّة وأفضل مسكن في الجنّة؛ لايسكنها إلّا النبيّون والمرسلون، [أو قال أولو العزم من الرسل]، وإنّها لتزهر بين رياض الجنّة كما يزهر الكوكب الدرّي بين الكواكب لأهل الأرض، يغشى نورها أبصار أهل الجنّة [جميعاً] وهي تنادي: أنا أرض الله المقدّسة الطيّبة المباركة التي تضمّنتْ سيّد الشهداء وسيّد شباب أهل الجنّة.[١]

ومنه أيضاً عن أبي عبدالله عليه السلام، قال: إنّ أرض الكعبة قالت: مَن مثلي وقد بُني بيت الله على ظهري، [و] يأتيني النّاس مِن كلّ فجّ عميق، وجُعلتُ حرم الله وأمنَه، فأوحى الله إليها أن كفّي وقرّي؛ [فو عزّتي وجلالي ما فضلُ] ما فُضّلتَ به فيما أعطيت [به] أرض كربلاء إلّا بمنزلة الإبرة (التي) غمست في البحر [فحملت من ماء البحر]. ولو لا تربة كربلاء ما فضّلتك، ولو لا ما تضمّنتْ أرض كربلاء ما[٢] خلقتك ولا خلقت البيت الذي افتخرتَ به، فقَرّي واستقرّي وكوني [دنيّاً] متواضعاً ذليلاً مهيناً، غير مستنكف ولا مستكبر لأرض كربلاء، وإلّا سخطت[٣] بك وهويتُ بك في نار جهنّم.[٤]

ومنه أيضاً بحذف الإسناد عن الفضل بن يحيى، عن أبيه، عن أبي عبدالله عليه السلام، قال: زوروا كربلاء ولاتقطعوه؛فإنّ خير أولاد الأنبياءضمّنَته. ألا وإنّالملائكة زارت كربلاءَ ألف عام من قبل أن يسكنه جدّي الحسين عليه السلام، وما من ليلة تمضي إلّا وجبرائيل وميكائيل يزورانه، فإنّه[٥] اجتهِد يا يحيى، أن لا تفقد من ذلك المكان[٦].

---

١. كامل الزيارات، ص ٢٦٨.

٢. في المصدر: لو لا ما تضمّنته أرض كربلا لما.

٣. في المصدر: ... كربلا وإلّا سختُ.

٤. كامل الزيارات، ص ٢٦٧.

٥. في المصدر: فاجتهد يا يحيى.

٦. في المصدر: الموطن. كامل الزيارات، ص ٢٦٩.

و في كتاب العُدّة روي أنَّ الصادق عليه السلام أصابه وجع فأمر مَن عنده أن يستأجروا له أجيراً يدعو له عند قبر الحسين عليه السلام، فخرج رجل من مواليه فوجد رجلاً[١] على الباب، فحكى له ما أمر به (عليه السلام) فقال الرجل: أنا أمضي، لكنّ الحسين عليه السلام إمام مفترض الطاعة، **[وهو أيضاً إمام مفترض الطاعة]**، فكيف ذلك؟! فرجع إلى مولاه، وعرّفه قوله فقال(عليه السلام): هو كما قال، لكن ما عرف أنّ لله **[تعالى]** بقاعاً يستجاب فيها الدعاء، فتلك البقعة من تلك البقاع.[٢]

ومنه بحذف الإسناد عن إسحاق بن عمّار، قال: سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول: **[أنّ]** لموضع قبر الحسين عليه السلام حرمة معروفة؛ مَن عرفها واستجار بها أُجير. قلت: فصف لي موضعها، جُعلت فداك. قال: امسح من موضع قبره اليوم خمساً وعشرين زراعاً من ناحية[٣] رأسه ورجليه، وعن ناحية يمينه وعن شماله. **[وموضعُ قبره]** منذ **[يوم]** دفن روضة من رياض الجنّة، ومنه معراج يُعرج فيها بأعمال زوّاره إلى السماء، فليس ملك **[ولا نبيّ]** في السموات ولا في الأرض إلّا وهم يسألون الله عزّوجلّ[٤] في زيارة قبر الحسين؛ ففوج ينزل وفوج يعرج.[٥]

ذكر الشفاء في تربته

من «كامل الزيارات» عن أبي يعقوب[٦]، قال: قلت لأبي عبدالله **[عليه السلام]**: يأخذ

---

١. في المصدر: فوجد آخراً.

٢. عدة الداعي، ص ٥٧.

٣. في المصباح كذلك:... من ناحية رجليه، وخمساً وعشرين ذراعاً من خلفه، وخمساً وعشرين ذراعاً ممّا يلي وجهه، وخمساً وعشرين ذراعاً من ناحية رأسه وموضع قبره... ـ وكذا في كامل الزيارات مع اختلاف يسير.

٤. في المصدر: تعالى.

٥. الرواية ملفّق من الروايتين المشابهتين، أحدهما في كامل الزيارات، ص ٢٧٢ والأخرى في مصباح المتهجد ص ٧٣٢ و ٧٣٣.

٦. في المصدر: يعفور.

الإنسان من طين قبر الحسين عليه السلام فينتفع به، ويأخذ غيرُه فلا ينتفع به! فقال: لا والله الذي لا إله إلّا هو، ما يأخذه أحد إلّا وهو يَرى أنّ الله ينفعه به، إلّا ينفعه الله به.[١]

وعن أبي عبدالله البرقي، عن بعض أصحابنا، قال: دفعَت إليَّ امرأةٌ غزلاً فقالت أن: ارفعه بمكّة[٢] ليخاط به كسوة الكعبة، فكرهت أن أرفعه[٣] إلى الحجبة [وأنا أعرفهم، فلمّا أن صرنا إلى المدينة دخلتُ على أبي جعفر عليه السلام، فقلت له: جعلت فداك؛ إنّ امرأة أعطتني غزلاً فقالت: ادفعه بمكة ليخاط به كسوة الكعبة، فكرهت أن أدفعه إلى الحجبة]، فقال: اشتر به عسلاً وزعفراناً وخذ من طين قبر الحسين عليه السلام، واعجنه بماء السماء، واجعل فيه من العسل والزعفران، وفرّقه على الشيعة ليتداووا به مرضاهم.[٤]

---

١. كامل الزيارات، ص ٢٧٤.

٢. في المصدر: فقالت: ادفعه إلى حجبة مكة.

٣. في المصدر: أدفعه.

٤. كامل الزيارات، ص ٢٧٤ و ٢٧٥.